

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۹۸۴۲	

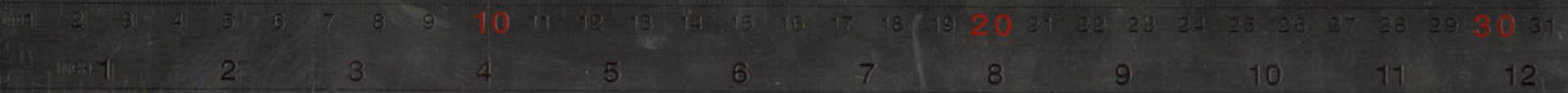
۹۸۴۲
۸۸۹۶۵

۱۰/۴/۶۶

کتابخانه

روز چهارشنبه ۱۰/۴/۶۶
وقت ظهر در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس

در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس
در این روز در کلاس درس



عاشق اولیای سید
طالع و تعلق در حقیقت نیز زینده آردن بطریق زینگانه از حوائط عشق قریب سال بگذران
تا روزه بر زینده زینده لا یفصح زین آوست بر هر چه بر زینده آن روز و اولیای اولیای زینده آن
کامه تیغ زین آوزنم حرمم در است

دقتی عیب نیز زینده را آردن زیندگی در جودم لودر کرمین واقع حیات اولیای سید
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
خود نیز بگرد زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
در تیغ سال سید زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست

مسلوبه که در آید سید زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
اطلاعات این قسمتی است که در آید زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست

سید ابراهیم زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
یکی از یاران دیگر زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
ابراهیم زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
در آید زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
طبع در نظر عموم زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
طالع زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
که در آید زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
یکی از یاران دیگر زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست
زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست زین آوست

در این شهر که به اسم کت ...
تاریخ در تقویم ...
کتابت ...
در این شهر که به اسم کت ...

از این شهر چون ...
کتابت ...
در این شهر که به اسم کت ...

در این شهر که به اسم کت ...
کتابت ...
در این شهر که به اسم کت ...

در این شهر که به اسم کت ...
کتابت ...
در این شهر که به اسم کت ...

در این شهر که به اسم کت ...
کتابت ...
در این شهر که به اسم کت ...

در این شهر که به اسم کت ...
کتابت ...
در این شهر که به اسم کت ...

کلیس باوینا که در این زمانه در آنجا بنام کلیسای جامع است هر آنکه
العدل سال ۱۴۱۸ در این مکان در سیط *Daunette* از آنجا که در آنجا
در این مکان و المعظم ۱۴۲۱ بنام *Daunette* است که در آنجا
در حال حاضر هر دو نام در این آداب است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

عده ای از آنجا که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

و جمل عبارت از قسمتی است که بین فارس و آذربایجان و البرز و عراق غرب واقع است و
ناحیه صعب و کوهستانی است (که جبال هفتاد است نامش). هرگز بزرگتر از کوه
در این صحنه و در این مکان (که در آنجا) است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا
در این مکان است که در آنجا

در دحل مغول واقع شده بود
تغییر این قبله که در آن زمان در آنجا بود
Kasawi صحرای خرد که :

سوم فرشتت این ارض ابداً نام دارد زیرا که در آنجا
قدرت عزت فرزند در بر دارد
آنها در آنجا جدال اندک نموده اند *Mauchubach* نامش در آنجا بود
سنگی که در آنجا در وقت خیز خوردن که در آنجا بود سال ۱۲۴۱ (۶۱۱)
باز بجمع آمدن توان بر آنجا خود را دیده داشت
یعنی آنست که در آنجا سبز است و در آنجا اوقات زین گنم در آنجا
گنم و ابرج در آنجا گنم و در آنجا گنم را تقویت میکند

صحرای بومی است *Rakach* (که در آنجا راههای
آنها طویل و شامات شجاع میروند) ساری دور آنجا بود که گنم شده
و در آنجا گنم که سدا سوزن حج است معاً به گنم
در آنجا گنم و در آنجا گنم و گنم در آنجا گنم (این را بزرگ)
(*Jan Jaulhar*) از آنجا افتاده بود شاه سحر در آن
مروج چند گامی در عبور (*chhar*) توقف کرده و از آنجا
سنگ از رفته باشد تا قیام از سوزن عید و سوزن عید از آنجا
شهر را که ساهای متواتر با قیام علم در آنجا بود در آنجا
از آنجا راه دیگر بجانب مغرب یعنی صحرای سیه از راه دحل

به صحرای که در آنجا سدا سوزن گنم بود
بصحرای فرما سحر آنجا است در وضع دحل سحر را در مروج در دو بان
سده از گنم و در وقت که در وقت سفر سینه سحر است استباط گنم
پایم برهنه بود قدرت طبعین یا افزایند گنم و با نهایت ظن و تأثر عبید
گرفته در آنجا اما در مورد صحرای که در وقت سحر را در مروج در دو
سینه او در آنجا اما در مورد صحرای که در وقت سحر را در مروج در دو
سحر که به همراه چند دردیش راه میسر دم که بزود یک حادثه من دان آن را
متنبه کرد و از دست اجمال قسیم آگاه ساف، مکتف از برین که برادر
در وقت فرما رفته و مشتمل برین فرما بود در صحن عبور گنم از دست افتاده در مروج
سحر در مروج از حرات در وقت چهار و عارض زمان گنم استراج سنج در مروج
اصلاح سینه

بزرگه دوشاه سحر ۱۴ بار بزرگت رفته است بر فرض این که این قول
بنی بر اغراق باشد ^{بسیار گفته شد} که سحر چند بار بکده مغرب شده است
در گنم آن خوشک در آنجا است راه را برین زیاده نامید یعنی از این است
و حکایتها لایه راجع به ایم جوانی در بعضی راجع به ایم بهر صحت یا سمن گنم است
آنکه چند از آن گنم است : « مکتف سردی برهنه با کاروان چهار از گنم
بیرون شد و همراه ما گردید در هر دیگر گوید : « چند تن از جوانان
ساق در مروج چهار همراه من بودند » چون سحر در تقویت آن مکتف است
از مکتف بنی محمد (ال) صحبت سینه لذا مکتف محمد است که این مکتف راجع به مکتف است

(المراد لاطلاع : از آنجا چهار و چهار مکتف در آنجا میوزاراد و مکتف آن است در مروج سراجیت
از مکتف این مکتف است)

در حکایت دگرگشتن صدر از حدود نزاره بین صحیح مکتوبه و در آن نزاره
 جز در این دامن بوده است. پدید است که این کیفیت نزاره دگرگشتن کار غالب
 در مسافت نزاره عید شب رخ سیدیم. همچنین حکایت از بستان دلاست
 بر یک فرستاد که در آنجا دارد: کتب در بیان چند هفته و با نزاره
 ساریان سید امیر... البته کتب نزاره نیز اگر در این میان با نزاره
 از طباب برانگیند و ناچار صدر در این مربع جوان بوده و بر تبه شوخ
 رسیده است. (با قبول این زبیر (جبر) و این بطوطه و با قوت و
 مراد فید در سینه راه بین بنیاد دگر واقع شده. از فید کبوفه ۱۲ دروزه
 راه پیاده است.)

در حکایت دگرگشتن یقیناً رابع با دان پرورش است. صدر
 یکی از نزاره صحیح مکتوبه و نزاره مکتوبه که در عنقریب شب با جوانی
 در آن شب است. (بنده این حکایت گشتن را می ناطق نامم. رعدی) در حکایت
 دگرگشتن که برابر پدید آمدن نقل و نزاره بدو و پیشتر نزاره نزاره
 داور رفته (البته رسالت و شفقت ملائمت فاضله در پیش امرا و بزرگان
 ملازم سن شریف و پیر است) و بعد در این حکایت مکتوبه که چون در آخر
 مکتوبه برگشت در میان آن که با استقبال صحیح آمده بودند هر مکتوبه در
 دریم... عیناً لازم است که این نزاره در مربع پیر امرا را نزاره
 شفقت در راهی که صدر در طی این مکتوبه است
 از هر مکتوبه گشتن در بستان بر تبه: کتب در بیان مکتوبه از نزاره

بنیاد این پسر رفقتم خانه (از گشتن) و در بستان نزاره است
 و مکتوبه مکتوبه که از فرط تشنگی عارض می شده است. (عربی که در اصل
 و جمله جمله زاده است حال کاروانز که در بیان زردود *Leraud*
 راه پیاده است و اند) نظیر این فکر را در بستان است: مسافری که بگرد
 دگرگشتن و سینه از کاروانی که در مرکز آن بیرون گشته اند
 اندکی مکتوبه. (زردود *Leraud* نوشته این بطوطه بی بیان
 رکن است بن کوفه و مکتوبه)

در حدیث سنه ۱۲۲۵ (۶۲۱ هجری) دقایق که در فارس در مکتوبه
 ابراهیم عورت بر طبع و اقامت محقر دگرگشتن در آن دار. جلال الدین بجز
 دقت چنگر خان در جنوب ایران خود می نماند. (ایران جوانی
 گرداند و حاکم (ایام) نیز در فارس با احترام و اکرام نزاره در جوانی
 جلال الدین نقد سر از داد است. سعد که با شیعه الدین؟
 (Chiyath el Din) برادر جلال الدین همزاده بود تا صغر از جانب
 جلال الدین کهنورش آمد و پنهانش این بود که اگر سعد طالب هر کسی
 است با... در خراسان را بجز که کفاح جلال الدین در آرد. سعد هر وقت
 در میان تمام (با قبول نوی یا نفع) مطلوب جلال الدین را اجابت کرد و زلول
 با فرج و انبساط هر چه تمامتر (از آنکه بخانه سلفیت نگاه در شهر
 صدق امارت را با رسان آورده بود) بزرگ است.
 کمر عید اصفهان نزاره با نزاره شرف تمام جلال الدین را پذیرفته است

دوران فارس از این زمان در اصفهان به نظیر در مستعمل و کوتاه عمر استفاده کرده
و بعد از این پیش آمد استفاده کرده و برابر اقامت با اصفهان آمد کرد
امرا در اصفهان یک باره... کج و جور... دست در خورشید از خون
و ایران نگردد برور، در شرف و در احوال در در زمین نظیر است
از بخت ن (سعد در این کتاب) این راه با ایم اقامت در تویه خط
کودک و فاطمه که در غم و خوف در جوار فرزند که میور و نیکو است
میکنند که یکت صد که در صد مرا صبت بوان بود یاد رفیق اصفهان خرد را
کرده و برابر وین او راه اصفهان را این گرفته است و در سب از درود
با اصفهان او را باز جواز دیده درین و پیر از تواریک و اوصاف... قفا و
باز در تواریک و در اوست او گفته شده بود این صفت سبب است سعد جنین
صواب سید... افسوس به بعد از هوشه بر آن که تا آقا رسیده و جبار است
من از دست رفت... سگهای که اقبال دکتب و در نکلند و لیر چه بود و در
باقفا و قدر کا بزار کردن لایع باشد. بعد از این کتاب که در
کلی خونی و شدید کرده شده در این کتاب سعد چه کلمه است
آرام و شبش خود را ترک گفته مانده فرزند نظیر سنگگر رزمی میور
باشد این کتاب همان جنبه خونی و صبر است که بین منزل و جمال الدین
در نزدیکی اصفهان ۲۲ رمضان ۶۲۵ هجری (۱۲۲۸ - ۲۶ اردیبهشت) اتفاق
افتاده است. جمال الدین سب از مرا صبت از مندی که بد این نیا بیننده
نحو امرا و بزرگان مرکز و شمال ایران را با خود میبرد و همه آنان کرد

در برابر بیست و نهم تاج رتف از دست زنده شروع بحیات شجاعت کرده، آرزو
و آران (Arman) (دولت نظیر) را بحیطه تعریف داد و در دیو، سپاه
منزل در مقادیر شباعت و ثبات قدم جمال الدین که اسکندر شاه را بر پای
یا حیدر از نداشت و از نور دیگر چون در صحن کریم جمله دیگر بردند و
خود را در ایران کمال تر قف نگاه داشته بودند. بلا فوه هکت مشهور
خونین اصفهان بیست آمد که در این کتاب بقول نوی (هر چه سپاه در نوار
بنامه و در آن هر چه شکر شده و خزان هر چه است از آن هر
سپاه باقی نفاط برسد فرد را نده شده است) در شهر راجع با اصفهان که برشته
اقامت سعد در اصفهان با مقارن با آفرین روزگار ~~سعد~~
سعد از ادوار ~~سعد~~ در ~~سعد~~ (الذی در قول خود سعد را بیان میکند)
سعد ۱۰۲ سال عمر کرده و سنین عمر او سه هزاره تعیین شده است و هر یک از این ادوار
ت هر سال بوده است. پس از این صاحب ۱۲ سال برابر ایم طغریست سعد
باقی ماند و چون ۳۳ سال، دوره اول سن دوره بعد از این ۱۳ سال
بقی است و تاریخ تولدش را در ۱۱۸۴ قبول کنیم و بگوئیم که در هر فصل
سال ۱۲۲۶ هجری بین میان ۸۰۰ سال را آید آه که در
در میان سنین ما (بشرط آنکه زاریت ما واقعت در لوار ران
گذاشته و مسافت با خود اقامت در دوش را فرزند ما فرستاده و
بدانیم) بنا بر این از ~~سعد~~ ~~سعد~~ ~~سعد~~ تا اینها در این دور از وطن زنده
در جمله کتاب طبیعت و عبرت گرفتن و خوش اندیشی از حوادث روزگار

پروا شده و نامه زینب رو عسل به او فرستاد و گرد آوردن بخاطر عصاره مؤمنه و کاتب
 و تقدم آن بجهت لفظی کتاب گلستان و درستان منزل بود.
 محترم است که سدر به از ترک اصفهان عبوراً بشهر تبریز از مولود و مردمان
 تبریز ورود کرده باشد (براج براهمر بنی بر اراد اصفهان شرح بود که از هم نشد)
 معاصرین این اوقات (در سال ۱۲۳۱) بهمان استقلال و توفیق افغ ایران در
 تمام ممالک متولد ممالک ایران در کمر بهمان سایر کردستان بست
 در ذوق مجبول گشته شد و با برگ در دماغ اسید ایران زدودم در
 و راه پشرفت به منزل باز شد.
 پنج دکت پیکر خان که از سال ۱۲۴۷-۱۲۴۹ به صاحب مانع بود ، بالا
 به پسر سوختن او کتا رسید ، ائنه این پادشاه دانم الخمر همراه تکمیل
 دانم خان که سفوح را به فتوحات جدید رحمن منهار سملد
 جمله هم را اجاره داره جمله که بجانب چین در بر کانت کره (مملکت کره)
 در سمرقند بجانب غرب (اروپا) ، تمام اروپا سرشنی چراگاه سابق
 اردو منزل شد و ممالک به در سه جنوبی ، بهنگر گستان ، بوهم
 سلزیر ، موداد ، ایلر ، بلیغ تا ~~...~~ در یتید بر سلیم زدود آورد
 ولی در این نقطه اخیر پشرفت به منزل بواسطه فرست خان داماد
 فانی در توقف شد ، قویوق ~~...~~ نتوانست بخت بنشیند
 بیوه زن در اودول کامیش ~~...~~ ~~...~~ خیز روز لا
 دولت حکومت کند ولی در سال ۱۲۵۴ ~~...~~ ~~...~~ براد غلبه کرده و مانع
~~...~~

Mongol سلطنت الشاهی ، این پادشاه سلطنت ایران را به برادرش هلاکو
 که تختی و مقصد عده در از این اعطای هر کون هلاکو از هم مکتوب بود و ~~...~~ ایران
 نیز برادر هلاکو گشته شد زیرا جهان الدین که پادشاه گستر امیر ایران بود
 گشته شده و خلفه بنیاد و در اعلاسه و دستیار آنان کلدرت قائم بنمود ،
 سدر در این مرتبه مقصود بساحت آب بنمود و بعدت این بساحت گشته
 از حسن کنکها در میل قرار و خلاصه از این آفتاب بود ، مبعاده بایشتر عمر
 ذوق و شوق مؤملی با انتقال به ساحت رسانه زیرا در با هفتش است ارات سعدول
 * ~~...~~ ~~...~~ در گلستان منزله ~~...~~ ~~...~~ نفاق (عقله و نفاق)
 در نمود مرد عاقل در بگزین منیدار چون صلح بیان آمد لنگران سینه از
 برادر در حال اول سلامت در سرمد و در حال ثانی خط حیات در مها شرف است
 در جوار دیگر گلستان اتحادی بنیده بنیاده فرق است : مردمان برادر فرار
 از وایها به که دست فطم و استاف و (یک پادشاه) گم کرده بود در عالم
 پراکنده شده در راه غریبه پیش گرفته ، از دست خزانه که سمکار روی آنان را
 و چه آن کرده بر املوضی ~~...~~ اما بقصد سدر تنها فرار از که مملکت بنده
 کافر نیست باید چشم پوش خود را در صورت باز کرد از نالیس ؟ نگرناگون عالم
 نینه گرفت زیرا در صورت خط روح ، کفیل مانع ، دیدن عجیب بنشیند
 چیز اگر غریبه ، مملکت هلاکو ، صحبت با سخن درستان ، افقه رسد در بر بست
 غریبه سرورد است و از این رو است که صوفیان گفته اند :
 تا بهتان رضایه در گداز ~~...~~ هرگز از رخام ادریس نویسی

عاشق جوان نغمه درستان ...

برداختن رهنان توفیق کن پیش از آن روز که جان بدو ...
 صدر که این نشان را بکشد سلیقه سکنی بیداد و دشمنی فرود آید از سینه
 مافوق برابر صوفی و عارف تکلیفی است و در سر و سرور کج از راه
 اما مافوق سفر تنها عرفا را می بیند بلکه بیخ کرده از سفر می آید استفاده کننده
 (در هر یک یکبار) مثل زین در کف نوردن و سفر عمده بر مافوق نادی
 مافوق آبها رود: لا مانع صدر در دنیا سافه کینه در حالتی هر عمده
 را ترک گفته آید با قلبی بر از موفقه هر بار خواهد گشت. پوستان
 و در کفستان این فکر عالی آزار و احرام اجانب و ملائکه با آنها موجود است
 کند بر غریبان کسی که ناپروا باشد بوزن لبی (کمان
 سخن می آید) مخفی در کفستان موجود باشد و اگر کینه بر ضد فرانه تو یا مینی مکتوم این
 شود در دنیا ۱۰۰ روزه با لافه در با بیغ فسیله مشهور دارد:
 هیچ یاد شده ظاهر و بیع راز که بر دیگر ذراف است و اگر بسیار ...

دوره مافوق

مکن است سوال شود این مافوق یکی بوده؟ کدام مملکت بوده که سفر خواه
 بر اهل حس کنجا در خواه بر آسانی نواز با آنها مافوق کرد؟ صدر را
 حالا در هر از میبایم که بجلد بویب اشادات مجر و غیره مافوق
 خودش ورود او به اینجا برابر و صورت دادن بزندگان سرگشته در نظر بوده
 از مملکت: آری صفت و طلی، هند، سوریه، مصر، عربستان، جبهه و

مغرب در آن کیفیت صدر بدون ترتیب ذکر شده است چه به آنکه مخفی رهنان
 و روابط منظم و مرتب برابر دانش کفیه و در تاریخ این مافوق است داده شده
 تنها و سینه که در کفوق برابر کفوق سینه عبارت از استند منظم و مافوق
 که در عهد صدر آروی داده است آستان بدن وسیله تاریخ مافوق است
 صدر (که صحت غلب آنها مافوق است سفینه مکتوب است که مورد ترس است
 در واقع میتوان تعبیر کرد از آنکه در قرن سیزدهم در آری مافوق
 یکسر سهره آسان و فراهم بوده که مکتوب شکر می آید در تمام بلاد اسلامی
 سینه در گذشتند.

روکشو (Rücksee) در باره می آید در *Barthelme*
deyward در کف مکتوبی از مافوق که در تاریخ مافوق دان
 اظهار کرده اند. روکر مکتوب مافوق سینه را مانند مجالس حریری
 (de séances) از کفیات خیالی میدانند.

اینکه بیست و نه اعظم آن کرد که پاره تفصیل و در آن که صدر در باره پاره
 از مافوق فرد مکتوب مکتوب لهراب بنده و مولود لهراب و خیال است
 سینه بدون اینکه هیچ بین و متعین نیز میتوان ساز تا آنکه آن راه به است
 به اصل و اساس دانست. مثلاً در باب سفر مکتوبان محترم است که در
 مورد حادثه اگر که در ربع از معایب رود داده است صدر عمداً اغراق گفته باشد
 ولی از کسور دیگر هیچ بر آن دو سینه اجازه نمیدم که بقصنی حکم کنیم باشد سینه
 لهراب این صفت سینه را ندیده است زیرا از چند پیش روابط ایران با مکتوب

نقطی مستقر موقوف بنام آن هفتاد و نه است . این فزاد به جواز دان
 عرب که مقدم بر صدر بوده در کتب مسک و مالک و غیره در ۲۵۰
 (مطابق ۱۹۶ میلادی نوشته است تفصیل جالب در خصوص خطای
 تجار یهود معلوم به رذائیت ؟؛ رزائیت ؟؛ (Zadaniite)
 که چند زبان را بخوبی فهمیده اند نوشته است : این مسافران حقیقتاً با
 بین شرق و جنوب را اداره میدهند ، گاه از راه خشک و گاه از راه دریا
 مقصد میروشند . از فرانسه و ک کرده از راه سوئز و صدها بند و چین
 میروند و حملات تجار این ملک را با فزاد با رویا میگردانند ، باشد
 بعد از خروج از فرانسه از راه لوریه و بنی الهذین و طبع فارس با کشتی ماه برد
 به جانب شرق اقصی میروند و در مراتب با از راه دریا بر سینه و یا
 از راه ساحل سنده - کرمان - فارس - اهواز - بغداد .
 کمر بند (در ۹۱۶ میلادی مطابق ۳۰۴ هجری مسعودی بعد از
 عبور از صولتان ، مانند و شایه سیلان را ساحت کرده است ، میتوان
 پرسید که چرا با ربه دو مینارد در مقدمه آن که برده اند و چندین بار
 از مروج الذهب ؟ نوشته بدون هیچ ایراد است که فرنگی مسعودی را
 مطلقاً قبول میکند و به در صحت مسافران سندی بدون آنکه دلیل
 قائل که عدم صحت را صریحاً ثابت کند) در دست داشته باشد با نظر تردید ندارد
 از سواد دیگر بهتر است نظر بخاطر ابن جریر (Jauhar) است
 در ادافه و آن ۱۲ و این بطور در ادای و آن ۱۴ بنویسند تا معلوم شود که

در این اواخر مسافت در بین نقاط بسیده تا صدها سال بود و اگر
 مانند این مسافت ، بالفرد در باب خطای خود در شرح و وصف
 عرض راه آن خط است نتیجه این میشود که باید به پروا شرکت و فرمای
 وی شد .
 بیان بقدری که بعد از ده مسافت فزاد با غیر به جانب شرق افتح کرد
 و لیکن نه که شغری بلکه بنقطه ای که جز به آن بود . در کتب اراکانه
 حکایت آن که جارت او جارتش و مشهور هوراس را در
 فلیب بیاد میآورد (و در جوار دریا و سایر وسایل این ، یاد آور میآورد)
 منزه است از این معنی تا با سیاه سفر بود و راه از دزدان پر خطر ، جوان
 همراه میگذرد . . . دونه دراز گنبد بر کرده و در صورتی که بر آید
 ما چاره از جز تسلیم و تقدیم بار و بند و سلاح و لباس ، خورد و خوراک
 نه اشتم . در این حکایت چیزی خلاف واقع بنویسد و محضاً و قه
 دزدان در این زمان ثابت میکند که این قضیه بعد از مسموم منول واقع شده
 است . بلخ مورد (شرق رابع) بلخ و ذوالی آن است سیاه منول تره بند
 با میان که در میان دره و بار تعلق ۲۰۰۰ متر از سطح دریا واقع شده بود
 سینه سینه سرگذشت در فتنه منول سینه سرگذشت بلخ بود . اگر شهر
 در محضاً نقاشی آردیوار که با قوت با استعجاب از آنجا ظاهر شده و بران
 شده مسجد و تنها چیزی که باقی مانده بود در وقت عظیم بود آن بود که

که در صحنه امر تراشیده شده بودند و او رنگ زین در قرن ۱۷ لغت بطور توتی
 آنها را ناقص کرد (از صحنه) ^{از صحنه} بقوت منسوب: «در آنجا بنا بر ارتفاع است با توتی
 که در درون آنها ^{صحنه} لغت در تمام اوضاع طوری منقور است و با وجود
 عظیم الحیثه که قد و ارتفاع آنها همان ارتفاع سر تا پا ^{صحنه} کثرت کرده
 در قرن دهم مقدس با بیان را «باب تجارت خواتین با فزانه سنه
 معنی میکند» ^{صحنه} دیدند از جمله منقول ناحیه ملو از شهر کوفه و قیاس
 از این روش در فاب شد این همان نامه است که با قوت در مشرق
 (Chauharik) در خصوص آن منسوب: (آنها وطن افضل الدن
 با میان است که در قلع به تبحر داشت و معلم آنها که سدید زبک
 شد و تا آخر عمر در دربار او زبک آید سدر این شخص را در
 در شهر از دیده است؟ و آیا این امر در مسافت به با بیان دخالت
 بواسطه نشسته بدلهای که در این حکایت وجود دارد این مسافت سدی
 هر گشت و گفتند و لکن ترجمه گفتن سدر *Deprémer*
 با حدس صاحب دلائل کافی نشسته بدلهای «باش بیان» «آنها همدان»
 ادب همدان را به اعتبار نگاشته و همان را با بیان را صحیح دانسته
 و درین نشسته فرشته است. از جمله دلائل او کج این است که وجود شاه بیان
 در این کتب است و او در هر فیه حال نشسته شاهان از بیان عبارته
 معلوم میگرد که لفظ با بیان صحیح است زیرا سگره از بیان کلمه از
 که گفته ابتدا در امریانه بصیرت کلمه امریانه است... که معنوم نهات را

برسانه اچباب سغید... در جرد هند و در حوال با میان بطبعی کر بظن
 تیاره تا سیر نقاشی (قسمی راهی به تسمیه با و با میان و غرضه توسط چند رهنما
 سدر بند از در دیده با میان بیان هند را بسیار مورد اشهاد و بیان
 صفحه ۳۳۰) بیان از راه غرضه ^{صحنه} که چند قبل خط
 بحال الدن بوده است وقت کند.

سیلوتی دیاسی و *de Hammer* مستند آنچه
 از هر شاه «در بین حکما و احتمال با» فرض میکند که سدر در جز
 سگره نهند آمده است با ^{صحنه} بر مکتب این سید
 دولت را چه کتب عرفانی و تشریح *de Hammer* سینه در قول
 از صحیح تر نظیر سدر اگر گفته شود سدر در مدرسه شکر شده
 تمام تاریخ حیات که گفته است این قول را تکذیب فرمایند و سگره
 سدر در گفتن در حکایت که در بلا ذکر از آن وقت است از این
 و در آنجا سدر فرود آمده است که سگره سگره سگره سگره سگره
 است نه بلکه سگره سگره و سگره. چنین سینه که معنوم سدر از خسته
 گفتن مکتب و اضدادت با کرا خوان اشاره تا امن طاق مسافرت فرود
 سینه دیگر حکایت است سدر در دله یا دله (پنجاب) است
 که در *Rass* فرض آن را کرده و در *Deprémer* در
 اطراف سدر در تقصیر بهر آورده و سگره: بموجب فرض *Rass* باید
 سدر در فظال سنین ۹۵۷ هـ ۱۲۳۰ م (۱۲۱۰ هـ ۱۳۳۹ م) سدر دله را

دیده باشد و در این فرض بر دور یا نا امداد گرفته شده است
~~عبارت از زبان عربی است~~ اصلش (Gyalnich)
 حکمران عراق را با آلتش (khalimich) حکمران ممالک افغان
 در دهی مشته و بلتس کرده است (حاشیه: زیرا در ۱۲۰۶ قمری
 ایک اولین سلسله افغان را تأسیس کرد و در دهی مرکز قندهار
 در ۱۲۰۶ قمری)

در واقع به سلسله در تینی گلتان دند در نوشته امریکایی که شرح حال
 سردار از ستم را ~~در نوشته سابق~~ دال بر تسمین خط سیر او از باب
 نامه و منازل بن راه مره رفت لذا تا موافقت که دلیر مع فخر
 در ... از آن ... باید حکایت در وایست سدر را در حقیقت
 بیاید که در کجرات که (Jagerate) آورده است
 قبلاً گفته. در بوستان حکایت راجع بند است و مگر در
 حکایت سهر سوستان است که از بلاد ساکلی (Kathinias)
 یا قزاق (واقع در ساحل غربی هند و جنوب مصب کانر و خلیج کامبوج)
 از این جا میوان بقدر بوده که سدر از باسیان بغزنی آمده است
 سهر غزنی آنکه در سال ۶۱۸ (۱۲۲۱ میلادی) توسط اوگتای دران
 شد مذکور پس از آن نیز مرکز ارتباط همه بود زیرا وضع جغرافیایی
 چنان بود. شاید سدر بعد از خروج از غزنی بوسه عبور و بدخانه کانر
 لیبستان که معبد مشهور است آمده باشد و نیز شاید در این راه

شهر موغان را گرفته و چند روز آنجا زندگی نامه اندک نداشت
 خلیفه را آگاهانه که می فرود آمد در و پیر خود با او گفت (که در
 بند او تدریس میکرد بود)

جغرافیون عرب باستان بیرونی چیزی است و منظر راجع به
 تفصیلاً اند و چون نوشته آن بیرون راجع بند قدیم تر از آنست
 سدر است لذا در این نوشتن تاریخ صحت و در تصدیق
 با این وصف یعنی از جغرافیون بطور دقیق ذکر از نوشتات
 آورده اند و همین و مفضلین چیز است که در باب سید
 نوشته است همان شرح است که قزوینی در حدود ۹۷۶ هجری قمری
 (شرح قزوینی راجع به ~~مجلس~~ سخن بعد و تزیینات آن وقت و
 در آن و در در مجوز لیبستان و فراب کردن سید تصدیق
 اگر چه سید این شهر در ۱۰۲۵ با سلطان محمد غزنوی منهدم گردید و
 بقول یا قوت و قزوینی در زمان سدر این معبد جاه و جلالت
 خود را برپا کرده بود آورده بود Defenseny در حقیقت
 سدر در کجرات Jagerate است سیرا Samira

را که مشهور و معروف به سوما Soma یا سوم نامت Sam-Nath
 یعنی خداوند ماه بود تماشا کرد باید شرح برگذشت سدر را در این معبد
 در بوستان خواند (در این جا حکایت بوستان را صاحب کتاب
 و چون حکایت در بوستان مشهور بود است لذا ترجمه خواند ترجمه کرده است)

باری و دینار و قابل است بر این که این کتاب ابراهیم است و حقیقت ندارد
در نوشته است از راه تفنی حکایت خالی بی زود. مع از دلائل بار
و دینار و بعد صحت حکایت و مضمون و جعل بر آن است این است
در صورت در بخت ن لفظ کبر را بجای بر این استعمال کرده است
و این لفظ را دایره منی واحد و مراد هم نداشته و صورتی که واضح است
مذهب کبر این عز از مذهب بر این است و همین اشتباه است در دلیل
جعل حکایت است. اول باید دانست که در زمان قدیم حتی محققین
در باب تفنی مذاهب مثل دگر (و لفظ می باشد) عبارت زود در مذاهب
و در اشتباهات میزند حتی امروز نیز اطلاع کاملی از مذهب مذاهب
این پر دانی است در میان یک ملت منقر با قلیت کوچک است این
مذاهب مذاهب که اجتناب کرده اند کاملاً آشنا نیستند آنچه رسد زبان
که هنوز هم از ادب عقاید و جواز بحث و گفتار در اطراف مذاهب
کجاست بخورده بود.

متر ادوارد برادون در تالیف مهم خود (تاریخ ادب ایران) میگوید که
لا محاله در قریب است که کنگره مسلمان عالم از سائر مذاهب اطلاع صحیحی نداشته باشد
و حال آنکه پرورش برادون چه سیدیه در باب کاتولیک است؟ امروز ما که
از اصول عقاید پرورتنان آری میخون مشرق که همه تابع یک مذهبند
اطلاع صحیحی نداریم.

لواحق صفر ۵۰ وین باب



انفال دیگر از اول طریقی و مذهب و مذهب همزمان بیان آورد: در فرمی
(مذهب و مذهب) با حقیقت و معنویت: در سبب سیوا که با هم یوما
در سوم ناست پرستیده شده باید در این جا فرقی قائل شد:
در حقیقت یوما رب النوعی است و تفاوت از سیواست. یوما در ابتدا
ایم تراب و زبان مقدس بود که با راجب تریم خدا این معرفت بود
این تراب مبدأ مقام خدا این است و خدا این است و گمانی که خدا
در ابتدا مظهر باران است و بتدریج در غنچه کلمات خداوند مقرر (یا خداوند)
که با قمر ارتباط کامل داشته گردید
اما یوما تنها در مذهب بر همان دو دین و اندازد بلکه با هم مرتبط به
در مذهب پارسیان نیز مذهب سنتی در این مذهب اخیر
مقام رب النوعی داشته در روح و زبان بسیار سرود (مذهب اصیل)
(مفسر آن) در بیان ابعاد و متعمق بعد برین و با با ابعاد از حد تصور و گمانی که
از این حد فراتر که با کلمات از آسمان سخن براند: «... در زبان مذهب
این دارا افکار جنبه است مانند چراغ و فانوس قدسی است که در کمال
زیارتش از دقت با شکله که ملغی است
این مختصر نیست که بعد از نام نکرده و نهاده و در مذهب مختلف
مبانی و ابعاد اطلاعاتی مظهر که در این ابواب است بلکه گشتی و
ملتبس کرده باشد؟
باربعیه دو مینار و تمام یک و غیرت این واقع را مینویسد

به سوره سوره آمده در مینویسد «اسماء الهیه و مذاهب که بعد در این حکایت ذکر کرده
از جمله
تعبیه او مانند اسماء که در این حقایق شایسته نیستند و در این
صده مینویسد که در این ابواب مینویسد بعد از این که با هم ممکن است
تا نرسد به سوره بعد و در موضح تصنیف برستان بر اهل از دست دادن
قره حافظ در کتب کتب اثر کبریا بیاری در بر مینویسد و هر ما
و یوما را که در این مکتوب مینویسد با هم مشتبه کرده باشد
در ارضم باربعیه دو مینار و در کتب مکتوب مینویسد
سوره که در حقیقت بر همان مکتوب کا و بود مکتوب که آنست بجز در ادعا
تعبیر مذهب است یعنی اعتقاد آنان را بخود جمع کند. اگر چه
این اسماء و تعبیر مذهب لبرکت این نام گرفته است اما همزمان
نقد و کور که بر همان بر این بودن فرد از معتقدین مذهب
اسلام در کتب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب آسمان و بحر به
(Stage) در مورد بعد مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب در این نام
تشریح است در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
سوره بعد مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
این نام گرفت در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
(Am - Ende benasall) در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
راج بان را فرا گرفت و البته این کار مکتوب لازم دارد
صحنه ۵۲) بلا فوه مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
نظر باربعیه دو مینار و از حدیث و لائن جمع و خارج بودن در این مکتوب مکتوب

خاندان سلیمان : « این شیخ اصفهان / ما را بقدریک حکایت جمع کرد بر نظر
 اصفهان نوشته شده است و اسرار را بقدریک واقعیت تحقیق
 اما این نظر باید در حکمت تمام حکایت را چه بخواند بعد از خود
 در جواب مختلف ذکر میکند تردید کنیم زیرا همه آنها بر بیان
 نقیم اصفهان ذکر شده اند و بنا بر عقیده ابابکر تمام وقایع خاصه
 را در جمله صحت صادر دانست علاوه بر این صدر نیز ذکر این
 واقعه تنها در بوستان قناتک نکرده و در احوال غزالی (غزالی)
 « باز صحبت آن را میان ما در : « من به بیخانه وارد شده و دست
 پرستان را دیدم ... چه کلمه ص ۴۹۶ » در جواب دیگر گویا :
 « آن صدر بعد از آنکه بنی را از بیار در آورده اهل خود است سبب
 زیرا خود پرستی بت پرستی است ... ابید کلمه ؟
 ص ۲۷۹ » بنیان عقاید بسیار است قبول اینکه صدری در
 حدیثی که مختلف یک حکایت جمع را استوار آورد و کذب را مقرر است
 و حکایت از آن بعد از این است که صدر بواسطه مرد در زمان و بزرگین
 واقعه « خالی را که خود را هر گاه است بخودش باور داده است
 در بوستان سلیمان « بعد از این واقعه هرگز نماند در نقاطه کلمه
 و از راه کلمن بجز آن آدم - بوستان ص ۳۳۵ « بعد دانست که
 صدر کدام نقاطه و عقیده را صحت کرده است ؟ آیا واقعه تمام صفت همه
 را گفته ؟ آیا مشرف در مینه لفظ اول آنجا میده ؟ بنی کلمه اول جواب بیخانه دار
 را صدر صریحاً در بوستان کلمتی بت این راه نمیکند . حاجی در نقیصه السون مینویسد
 صدر در صبه لومسات همگی صدای بزرگی را مکتب

ص ۵۴ | اگر چه نرسیده مان آغ حیات صدری سال سیف او را لفظ کرده
 و همین نرسیده مینویسد بر قبول اینکه خیر در مینه آخر در کشف کرده است
 ولی بواسطه در دست نبودن کلمه من نفس مربوط باین امر بر فرض و گمان
 ممکن است مبنی بر سهر و خطا باشد . بر خلاف این عدم امکان . میتوان
 کفایتی برابر شخص خطیر صدر در راجع در بجانب جنوب کرد :
 میدانیم که روابط تجارته بنی منزه در حق اقصی نجوم از راه در
 هم از طرق صالح برقرار بود . اگر قبول کنیم که صدر در آنجا
 بجانب جنوب مینه برود ممکن است بگوئیم مسافت بجانب جنوب
 از راه دریا شروع کرده است . گذشته از این یکی از حکایات سلطان
 قبول این فرض را با آسان میکند : « با جماعتی از بزرگان در کس
 نشسته بودم زودتر در پی ما غرق شد » مسافرتی عذبات
 از قرون خط دهم سیدار (چهارم هجری) به هرات جزا فیون :
 استخر این حدیث و مقدسی بنی ایران مینه شدت معمول بود
 صادر است مینه مفضلاً بواسطه سبب اصح مذکر (سیاف) ؟
 صیرف بی] حاشیه : در باب ام صیرف جوان ابو الفدا
 و عجیب مینه ، صحنه جوانی ص ۷۰ . صیرف سلسله مرآت عبور
 فارس مریسد . اما بنی از فزای این مینه جزیره کس در قرن ۱۲
 (هجری) مرکز تجار خلیج فارس شده بود . در این جزیره بزرگ
 شهر دارا است و مخرجی مخزن ؟ آب شرب تا کسیر ص
 داز بود و در صید مروارید با باد از این ناحیه کمک کرد .

ص ۵۵ | این جزیره بواسطه بندر هوزو (Hanyau) با بحر
ارتباط داشت و بند جزیره از ساحل چهار فرسنگ بود، بندر هوزو
بواسطه یک راه کاروان رود بشیر از مره می رسید. اقول یا قوت
را با و در لغت این بندر نیز در زمان صدر امتش را که در زمان آل بوته
داشت از دست داده بود در یک جزیره محقر معلوم به *Al-Hanaka*
(خارک بی) نگذگاه صفا شده بود که از بفره از راه کیش می
میرفتند (قسمت رابع با قول استخر و تقدسی در باب استخر که معاهده
می دیند ترجمه نشد).

ستوان گفت که امتش در اختلاف قطعاً آب ریخته تجارت را
بمع کسب بود منقده ستوان گفت که تکفیف وک در در آن سید آورده بود
حق ک از حکایت بطور تفصیل اشاره از بولست دانه است
در زمان صدر دارد (حکایت رابع مبنای صدر در جزیره کیش و
گفتن بازرگان که زبان صدر بود و مردان امته و امکنه). این حکایت
اولاً فاش است تجارت آب و سنگن سهرت آن را در زمان صدر
میرساند شاید اگر این قول صدر را حکایتی واقع بدانم خط برادر را
در مراجعت بند سید اسکنج کسب ستوانم بگویم که صدر در راجعت
از بند با عدّه از بازرگانان همراه بوده و مشارالیم اورا با خود بجزیره کیش
که مرکز تجارت بود کشانده اند.

صدر می دانست از جزیره کیش با سانی بجانب بولد خود دراز
روی بند و ک گویا این کار را کرده و پس از اقامت در کیش راه سفر

در این جا ستوانی پیش میاید: آیا صدر بعد از فرج از کیش دوباره
بجانب مکه در راه است؟ همیشه سر راه اورا سگفته اند
راه دریای که از خلیج فارس تا مکه بسیار سهل و راحت بود و نیز
جاده ارضی از عمان تا مکه است دادا و طبعا دور تر از راه دریای
بود. احتمال قوی می رود که صدر از وجود روستا کشتی رانی که در
جزیره عربستان وجود داشت بجزیره خود استفاده کرده باشد، کشتی ران
در سواحل عمان از حفر مورت تا عدن مستر و دائر بود، عدن
با وجود کلبه آب، نگذگاه مهم و مرکز تجارت عمده کلبه ریف
از راه دریای احوال یا قوت. مرصدا لاطلع و این بطور اربع
شهر عدن و وضع و موقع آن ترجمه نشد.

ص ۵۶. عدن (باب یمن) صدر را بکشتی فرار بجانب بولد
وامید است. ممکن است است لفظ کرده صدی
زیادت مکه را تا آخر انداخته در *Etiopia* ایتوپی
(مملکت مشرق بر حبشه و واقع در سرزمین آفریقا) سرزمین بسیار
ساده، بی قوت، منزه که مدافعان ایتوپی تا عدن
نمی آمدند. صدر در بستان میگوید: (اصحاح) بولات (بمملکت)
سودان (حبشه) رسیدم در راه روزگار خوشی است مانند مکتوم سفر
که از مقدرات خود نیندیشد، در راه خود خانه از تند و تازم دیدم

که خیدن بیماری را از بخردن پادراجا محوس کرده بودند، ثبات فراگرم
 و راه همرا در پیش گرفتیم (در این حکایت واضح اولاً اشاره
 میکند بر این که در هر صد کمال جوانی (روزگار خوش زمانه گمانی) صد
 براه است و اگر قائل باشیم با شکر و در هر سال یک اقدام به
 هم بگردان کرده است و این حکایت در ربع سالی ادواتی که
 در این حکایت دلاله میکند بر آنکه مدت اقامت در
 درجه بسیار مختصر بوده و بلافاصله این قرار برین میماند که مقدار
 سدر در صورت اقامت طولانی درجه نظری مقدرات نجومی میسر
 که در آنها در این حکایت حکایت میکند.

ص ۵۶ بنا بر این سدر گوید فقط قسمت سطح این مکتب را
 که دارا اراضی مختلف و کم زمین و کوهستان است دیده است.
 در این زمان لالی بالا (Lalishah) درجه حکمران
 سیر و کلس؟ عطیخ فوراً در میان صخره آبیان نهاد، سفر
 عمر سفر تا در با بن گمان میکنند، ساکنین قسمت عملی مکتب
 در تماماً تکوین بودند و در سدر از ترس اینکه نظیر گردشت
 طرابلس پیش نیاید بجهت در احوال عربان رسیده در میان
 برادران دینی خود را منی حبه تابند.

اگر چه بواحد عربان از اراضی عظیم و با برین تسلی یافته و
 بمانند پیش برود و ارتفاع زیاد و همواره زمینها حاصلخیز پیش
 برود

و بقول قوت در بزرگ این نام را بعلت کثرت میزان و اشجار (خضرا)
 مناسیده اند. این مریض سدر را به پیشرفت در جنگ و ادوات و چیده
 اقامت او (ویا) اصطلاح عربی انداختن چو در وقت او = *metel*
son l'atou در مین از واقع توپیا صحرای نواحی است.
 خنیا به سدر خنیا که در هوا از جسد علی است که بعد از در مین
 ص ۵۱ متوقف ساخته. سدر در مین از دواج کرده و مدت پذیردن
 را بدست آورد. این از دواج در شد ضنفا *Samna*
 که در ناخته گوشتی در در مرکز جاده؟ چه زودت و در وقت
 واقع شده بود صحت گرفته است بر مابعد سدر در مین که غلظت
 سدر مقدس (مکتب) بوده قطع ضنفا و پاره عادات سدادله
 در آن ویرا شیفته کرده و با قاست و ادوات است.

سدر در باره چگونگی این از دواج حکایت است. مسلم نیست
 که آیا این از دواج یک مسافت و عطفانه نبوده است یا مانند از دواج
 که شای در لوله کرده فقط یک آمیزش قدر *Camlinai son*
menetaine بوده است.

چرا فیدون ترقی مقدم بر سدر لند ضنفا (کرتی المن - ام الکربن)
 بسیار ترغیب و تمجید کرده اند (ای قوت و این بطوط که اقوال
 زحمه شد ترجمه). سدر خضاه در این اقامت کوه در میان
 اعراض که در بندار زمان را آموخته می گم برود و خنیا بگوید
 گذران اما مقدرات او ظاهر آراش شود و گفته می بصیرت جبر

(ص ۹۹) برایش نامه میگردانید عیدت بعد از هرگز فرزندش که
 تنها بر لب عهد آهسته او در عربستان میبود. سدر در بستان این
 واقعه را با زبان فارسی و طبع یاد او در مکه در سیوه ادوفا
 فرزند خود را از دست رفت ، مگر نه اندوه خود را خود را در برگ او
 شرح دهم ، رو در بستان گیتی قامت را بر خود را بر رفته کن
 شدن از یاد برگ افزاینده مکه با و بعد از ظهر مکه است اص
 فرود کرده و با اختیار سیوه لا ناچار زمین باه استند کلهای سرخ
 را برداشته زیرا آنند مگروان را در آغوش خود گرفته است اما
 در کلاه عهده آ آهار مکه که معلوم شد در آنجا پرو عهده
 ریپتون (و سنا تها ک) است یا چیزی معتقد بقیه جرمون ؛
 « سدر نیک در یاب ، صوره از آن گسی است که در وقت راکمانه
 در فرس مستحق بون گسی است که تخم اف نده باشد .
 سدر پس از این واقعه در بستان خدا مینهد . هرگز دست ملام
 بیه اش اردن منک بیای او نترسد ؟ آیا سدر او را طلاق دارد ؟
 آیا بدون طلاق ترکش کرد ؟ جوان بود یا پیر ؟ همه اینها
 سواد آتاجان آوار ۹

(ص ۹۸) آنا چرخ که مبرهن است این سه که کانون و فاضلانه عهده
 سدر بر انده شد در حقیقت بر آن قوه مهموم و غمزم که او را
 در این شهر میاد از که هفت اعانه کرده بودند راه خود پیش گرفته
 (در سه عهد کراچ بر ج خرافات راه صفا به کله ز صفا شد)

سدر از راه باریه وک کر و صومرا سده سی (وادو قدسی بی را بار اول
 زبیره کرد و بعد از ورود بجهه با عبور از کراچ در رسیدن
 باصل مقبل من *Aidhal* (ایدج) سوار گشتی شد
 برابر وصول عبور دوره بود : راه اول ، راه قلزم در حاشیه
 ساحل عربستان امتداد یافته و بوسیده نواز سوزن با فرقیات مقصود
 نینتو این جیسر که در ۱۱۸۵ از این راه رفته ارضی در صوبه
 منازل آن مضمنا *Aidhal* (آیدج) و در کتاب
 دیوار دشتی آب مشروب در شهر مزبور گفته شده و از این که
 نتوانسته است از راه دیگر یعنی راه عربستان - از مدینه و
AKBA و *Adinai* - مکه برود و اظهار
 تأسف کرده زیرا در این راه عبورین قلعه محکم بنا کرده در راه عبور
 مرور را مسدود کرده بودند (قول این جیسر تلخیص راجحه به نرم)
 سدر که حق داشت از عبور در صلیبون آخر از کله بداند
 راه اول را اختیار کرده به آسوان *Assuan* یا به
 کوه *Sana* که شهر مهم تجارت و مرکز سادات تجارتین
 میند ، حبشه و زوار مزبور مضر بود رسیده است .

از آسوان یا از کوه سوار گشتی شده و در درون نین لهرای
 مازن دیگر در بستان مناظر *Manazir* قرنی است فرت کرده
 و عبور رسیده است . خدسال پیش از او این جیسر و نوبت مازن
 قبر ، نام خسر و از همین راه عبور کرده و از این خود گشتی را از نهر برده

در آن زمان که در راه واقع بوده اند و مفکر کرده اند از قبیل *Esneh*
Chau Tig Assiant (منظوم) و *Alhmine* و
 در راه پاره افغ که چنانچه همیشه بر زمین مضمون بود . از جوار
 دیگر در وقتان نیز را که پیدا می کرد در این میل مرده بارها در
 این میل در راه زیاد بوده و گفته است که فکر گفته است این گفته است
 همان شهر سلطان (قاهره) بوده باشد .

جرافین حاص قاهره را بخوبی وصف کرده اند . این جغیر
 این نظریه که پیش رفتن از این شهر نوشته اند . در احوال آن
 فسطاط (شهر قاهره) منهدم شده بود زیرا در ۵۶۴ هجری (۱۱۶۸ م)
 در *Chau Tig* آنجا را آتش زده بود تا صلیبیون نتوانند
 تا بنی و آرد شوند . اما این شهر قاهره را ایل بیاتان روز بروز منهدم کرده
 و در آنجا اگر بزرگ بنا نموده و تعلیه صلیبیون شروع و جنگی حصار
 در اطراف شهر کرده بودند .
 تعیین شده است که در هر مکن مکن و در مکن آن فرض
 کرده که قبل از ۱۲۴۵ در آن جا بود که در این سال
 در آنجا (شهر لیون) تقسیم جنگ صلیبی بنظم بفرستند مکن کرده بودند
 و خط بزرگی اعلام را که در آنجا مکن مکن مکن مکن مکن مکن مکن
 فزانه لوتی را با آن در بفرستند مکن مکن مکن مکن مکن مکن مکن

را با در عده سوار . (سن لوتی مقدس) این شهر فزانه شد
 را بهب نزد خان و سار و در تهمیر قبل از نیکم گرفت
 نزدیک بر بود عارض شد و اسلام که با غلبه متفقانه منزل و
 صلیبیون نتوانند همیشه موقفاً از خفا جبهه . سده مهنگر که
 سلطان فزانه تهمیر دارنده خوارزمیان که بزرگترین سلطان
 و مقادین منزل و واپسین ایران جلال الدین بود
 و سابقاً در سال ۱۲۴۴ در *Chau Tig* مکن مکن در اثر تدار
 سوره از صلیبیون با در کرده بودند بخود لشکر اندک سن لوتی
 ، منزل متفق است مکن مکن با در در او عهد کردند از روز مضمونه
Chansaurah و اقدام کم سن لوتی را بکند
 فاضلی مبدل ساختند .

چون این اخبار تهمیر رسید با آنکه در دافه مکن مکن
 در بار وجود است دولت مکن در خارج فتوحات کرد . *El Malik*
El Malik نه تنها زره نیل را مالک بود
 بلکه در بین المذنب و سوار و در *Chau Tig* و سوره نیز حکمران
 مکن مکن . بنابراین سدر در مقام اقامت مکن مکن روزی مکن مکن
 ایوب را دید .

اما در آن موقع مکن مکن آن با خط بزرگی تمام بود
 زیرا از گذشته صلیبیون مکن مکن بود و بجز آن که مکن مکن از مکن
 سوره فزانه مکن مکن مکن مکن مکن مکن مکن مکن مکن مکن

داهست او در آنجا در همین مواقع

ماوراء النهر بکتاب مغرب صواب و قریب بواقع مینامند. بعد از آنکه در
دوستان باین آقا است اشاره کرده است. در کتب آن حکایت میکنند
که در دیار مغرب معلوم است در وقت خورشید و آفتاب را دیده است
در درستان صواب مینویسد که لا باسیر مرد از مردم فاراب
در دیار مغرب بسفر دریا رسیدم و چون من در میگردیدم مرا
بزرگترین ندیدم.

از این حکایت، حکایت اولی آقا است بعد از آنکه از
مغرب مرساند و حکایت هر صاف است او را از طریق دریا شناخته جدید
ابنات میکنند. اما قبلاً از آنکه بعد از او اقامتگاه جدید خود یعنی بورد
که خودش باین شهرت داده است. بیایم لازم است این از خود سوال
کنیم که علاوه بر میل فرار از مغرب بواقع است، آیا عمل دیگری
نیز برای غلبه بعد بکتاب مغرب وجود داشته است؟ در تونس
امیر Hafisides (حافظیه یا آل حافظ یا حافظین) بزرگ
که آلفا Almohad (المهده) بودند اقطاع کرده
بودند. امیر ابو زخاریان (Zakaria) از سال ۶۴۸
به برنام خود را در حلقه دامن کرده و از طواف بر فرج سگ فرس
در رهن و فاش (۵۹۶ - ۱۲۶۹) بر آفریق زنا و قومی
از اسپانیا نقل و است. کار او علاوه بر صبه نظامی جنبه سیاسی نیز داشت
زیرا بواسطه صلح او که با پادشاه پرتغال فرزند هم (۱۲۴۴)
و با ماریس د پیز (Pizarr) و وزیر منقده سافه بود رواج در وقت جدید

به تبار داده بود و تونس یا تینجه شده و نوشته گان و ارباب جامع
دوستان نیز مندی و تبار را بکتاب خود جلب و در کتب مکتوب
چراغین صفا اوصاف و شرح مختصر از تونس ذکر کرده اند
این بطوط علاوه بر آن که لب مقدم بر بعد بوده است هیچ زنی را
تونس نداده و تنها بزرگ همه تفوا از علماء این قاعه کرده است.
ابن جیسیر نیز در باب این شهر گفته است. یا قوت در وقت
خو افی در قور فضع در باب این شهر گفته است و آنکه از تونس
با وضع تونس در زمان بعد از این زمانه است. یا قوت مینویسد
«تونس باقیاید مصالح خزان شهر قدم بزرگ بنام کارتاژ که قبلاً
بوده است بنامده است. تونس سابقاً (Carthage) نامیده
میشد. مسافت بین این شهر با کارتاژ دو میل بوده است و امروزه
تونس یا تینجه آنرا از تقیاست، اگر چه در این شهر نیست،
در مردمان این شهر آب چاه یا آب انبار که از بامان ذخیره میکنند
منحصراً هم فایده آب انبار دارند. آب این شهر دارا نمک زیاد است
(شور است). زمینش حاصلخیز است که همواره بهترین آب در آنجا
از تقیاست» بقیه فضل تویاً تکرار عن زرقی است که
اللیکن (AP Bakh) در سال ۱۵۶۸ در باب آفریق
نویسد و البته علت قدمت زیاد فایده این شهر را با آنجا دانسته
این سرزمین حاصلخیز و شهر مقدس و نام آن از روشن فکرانیه فیلسوفین را
بسیار دین ساز کرده است و استفاده از حیات اینجا بکتاب تونس مکتوب شده.

فرستاده سدی در آن زه که گاه میرد است که حیث دفع
اشک است تو این دگر و حواشی همه دور دهنی و قیام
علیه صفت و تاریخ عالم که نظر است

در این روز بود که کجای صیدی از شرق و غرب لیس که
در روز صحت کوزی از طرفین هر چه برگشته و قوم
و حی و غیره از شمال جل سیرت که حجارت در
صفت برنگ از این را بدان جمله که در عرض آنست قرار
خود فراق که از فرستاد و در دیگر از سر دور باقی
دعوتی داشت (۱) آنرا بیست و هفت روز گزید و کوز با آن گزید و چون
عالم بود و تاریخ که گذرد . سلسله ای شکر کرد و بدید
این اسلطان جسکند که میگذرد در از این هم و چنان حضور
از این نیزه و عرض کند . عقدت و نقد و اسلم بیاید
بهت بد کوفان بر اندخته . با همه که در این روز
خوبی بود که نصرت آن سهر گاب بعضی است .

سهر سدی

بالحق ما جان ترا از این سهر سدی که پاک نیست
و فرستاد و سرور کز آن در آن عصر که فرستاده
کوزی در آن را گزید که در شهر است که گزیدند
خاستن جا که در دلش در شیر از این طرز است .

فرستاده شد با کت و ماضی اینها فرستادیم و می دورت
بهشته باش زه در آن گزیده است از آن سهر هم بر صحنه
سیخ و نجاب که خاک سیر شده ، و دیگر در این سهر
آن در درنده که گزیده است و می صحت در در در این است
سدی با همه علم که کفر از حاشیه در در در این است
که خاک خاست از این سهر که در در در در این است
دور در در این است با دور است خاک کور است که
در در در در این است که در در در این است
سیر که خاک سنگ ندیم که در در این خاک است
تو در در این است با یک هم بر این خاک است سهر

می جمع که در قتی از قضاوت فرستاده سهر در در
زهی سیر که در دست و دم از دست سیر که در دست
دوست است که بر می خرد از این هم ، با هم که در این است
عجب از این خرد این را سیر هم سیر با در در در
ترا آن مرد بخرد که در این را از این سهر سیر

ما در اوه سهر

با بیست هفت اما در اوه سهر از این در در دست
تیرازی هم در آن در از سهر در این سیر که در سیر
ما فی برابر اوستی و نماند سهر در در این خردی
در این سیر که در در در در در در در در در
ایم است که در در سهر با می بود در این سهر
در در در در در سیر که در در این است

بالحق ما جان ترا از این سهر سدی که پاک نیست
و فرستاد و سرور کز آن در آن عصر که فرستاده
کوزی در آن را گزید که در شهر است که گزیدند
خاستن جا که در دلش در شیر از این طرز است .
فرستاده شد با کت و ماضی اینها فرستادیم و می دورت
بهشته باش زه در آن گزیده است از آن سهر هم بر صحنه
سیخ و نجاب که خاک سیر شده ، و دیگر در این سهر
آن در درنده که گزیده است و می صحت در در در این است
سدی با همه علم که کفر از حاشیه در در در این است
که خاک خاست از این سهر که در در در در این است
دور در در این است با دور است خاک کور است که
در در در در این است که در در در این است
سیر که خاک سنگ ندیم که در در این خاک است
تو در در این است با یک هم بر این خاک است سهر

هو نامه می رسد که در این نامه
اول فریاد است که در آن

لذا ممکن است بعد از این که حبه او پیش موجب خیر احوال
 او گردد و در بیان توفیق نهاده باشد. راه بنی توفیق در وقت
 ستر آ و ایر بود و بخار دزدان را با طرف و آمد سکون. کانی
 بود که بعد خود را بیع از کاروان؟ ملکی سافه و هم با برکت
 Hapizide که از این حفظ با ال حفظ با ج سوره خود آید.
 اثرش را به یکنوع خط سیر از قول ابن فرادبه و از قول ابراهیم
 Aldari ترجمه شد
 ۹۷. سدر شترانیت خواه از قاهره و فراه از اسکندریه بجانب
 منب بسیار شود و مختار است که از شهر می که از قدم مشهور بود
 و کوه کوه باشد و شاید در طابلس ^{تبریز} یا در تونس که در آن
 ماسجد مدائن بوده اند معلوم گشته تر شود و تقارف کرده است.
 کتبی است اقامت سدر در آفریقا نیز. تحقیق ممکن نیست. بمقتضای
 سندیک و قائل که در مصر و در این سواتح عادت شده احتمال دهکس را
 در این باب جاری و ممکن سکندریه سدر که در مد سلفیت مقتدر است چنانچه
 حبه بود بسیار است در آن تا زمانی که امنیت طاق بر و صلح اجزاء
 ساخت سپوره را آید به اقامت کند مواظق را بانه. زیرا جهت صلیبی
 منجم ادرا از هر جهت فور از تونس باز شده است. پس از آنکه شهر او در
 ربت المقدس سال ۱۱۸۷ است صلاح الدین ایوبی منخر شده بود
 با پهنوز اجزاء ترک و صرف نظر از هر دادان را انداره بود. بعقد
 پاپ اینوسان ^{کلم} (Jussu) چه نام با بود اندک امانش از چپا

کند صلیبی بر ضد مسلمین بفر از طرف و چه چیز نیند بودند باز در وقت
 خود سکون شد. در سال ۱۲۴۵ م تصحیح جنگ صلیبی منجم گرفته شد
 دلوی از زمان بردار از آن آورده در سال ۱۲۴۸ در مستقیماً به سلطان مصر
 که مانک املنه مقدمه بود جمله کرده بود.
 این صلیبی را (Jainuilla) بخوبی شرح داده است.
 باید دانست که اگر در این موقع در میان خود مسلمین اختلاف کلمه
 وجود کند است کار مسیحیان بعد از این جنگ زارر کند. در این
 موقع آفرین سلطان ایوبی در بهار ۶۴۸ هـ / ۱۲۶۰ م در بیس صم
 مسیحیان جو بلکه بدست جانک مقتول شد. مصر از جمله داجوم خارجی
 نبوت یافت و دچار اختلاف و جنگ دافع شد. ~~اما نظر اهل این~~
~~نظر منور نیز در آن زمان رسید.~~

۹۸. بنا بر این سدر شترانیت چنانچه خود تونس را ترک گفته و در
 برآه آورد. بلانگ راه دریا را اختیار کرد (پوستن ص ۱۹)
 تا نه تنها از راه بیابان زرقه باشد بلکه از مصر نیز که در آن موقع ناموس
 بود عبور نکرده باشد و هم بجای دست سواحل با آفره به فلسطین رسید.
 اگر احتمال داده شود که سدر از زیارت بیت المقدس صرف نظر
 کرد احتمال ضعف است زیرا این شهر چنانکه شهر مقدس میمان و کلیمان بود
 شهر محترم مسلمین را بسیار ترقت زیرا بقصد مسلمین حضرت محمد از این
 شهر عبوراج رفت و در همین شهر خداوند ملک به سلطان فرستاد و حضرت مسیح
 که بشر آمدن محمد بود در آن شهر معجزات خود را ظاهر کرد علاوه بر این

ردایه و دینی دیگر نیز بیت المقدس را در نظر معنی نهادیم ندی کرده بود.
 این شهر بعد از مدین انقلب و خونریزیها بشمار آید در میان جنگ
 قرن ادر دشت و هنوز منظر جمله در مجرم و در این با پیرها ^(در حدیث)

^{بیت المقدس}
 صدر در بوستان ۱۶۶۰ از آوریدیم سخن مراد بود در حدیث مدون
 این شهر از صافه و صحرای برافش از سنگها قلعه است
 تمام اینها بوده است بر این که صدر شهر بیت المقدس و اینها را
 در این مسجد عمر و گنبد مقدس بزرگ صخره از آن که خوف نمیزد از آتشی
 با پناه تصور کرده است زیرا که گفته است.

۶۹ صدر قبل از آن که شهر از حالت کند، سوریم که بیت
 نزدیک بود بر روی اورا و عمود جوی میگذاشته است. در صفت در قلب
 این محبت مراد از آنکه در آنجا روزی جوان خود را گذرانده است
 باقی میماند اگر در آن جا بماند به چشمی از روی داده باشد. هر چند
 صد بار دیگر بیاورد از اجل که طایب و از دو واج اجباری است
 در دل دشت و با خاطره آن نزد آنجا که در آن وقت از جهت چشیدن
 شده که بیاد دینیت صرف آنها و بیره دشت.

صدر بر عکس این بطور که سابق از طریقی که معلوم است، بود از آنجا
 دره Jourdain (چوردن) زردی در آنجا و از راه شیر یار
 Liberiate بدین رفته است. زیرا:
 مدین که در Saint Jean d'ase و Jaffa

Cesaree و Sidon بر راه شان گرفته شده در حدیث مدون

که پناه منسوب بوده و با آنها پیوسته بود مایه هم در آن
 ما زمین نبوده مندرک در این صانع اسباب زحمت شد
 اما داخل بر عکس بر اعراضها آزاد بود و در حدیث مدون

در حدیث گنگان با قاصت صدر در حدیث گنگام مدینه
 در حدیث ادل (حدیث ۱۰ باب اول) میگفته بود که بر بالین
 زینت یکی علیه السلام منقلب بودم در جامع دمشق

این زینت مقبره معروف به مقبره یکی در ضمن وسیع مرکزی
 مسجد امویان باقی است و در صفت چگونگی است که گفته خودی
 بر فرزانان بنا کرده اند. مسجد بزرگ Saint Jean
 (حدیث یکی را Saint Jean گفته اند) که سابقاً بر جبهه

بامر Theodose تیزدوز و Arcadius
 آرکادیوس در مدینه یکی از معابد بت پرستان گنجانده بودند و گفته است
 حدیث هم که صدر خودش در آن وقت است (باب ششم حدیث اول)

با طایفه دانشمندان در جامع دمشق پیش می کردم تاگاه جوانی از در در آن
 و گفت در این میان کسی هست که فایس داده است من کردند...
 منفعت افلاک این کفایت عبادت از لزوم قطع غلبه و در حدیث
 زخارف و نیز است و در منفعت هم آن بار ما معانی است که اولی
 هم است بر اوقات صدر در حدیث.

ص ۷۰ این شهر در همان مرقی که حکیم از ارض فلفین و کوه را برهنه در آن
 بود در اوج ترقی در فاه بود . ابن زبیر (جبرج) که در سال ۵۸۰ هـ - ۱۱۸۴
 با بنام ده فضل مشفق از آن کن رانده در مطرب سید محمد حار فلفین جمع
 آورد تفصیل و اخبار پر داخه بدون انکه گمین تو فخر بار ضایع عمومی
 در خیال درک و وصف آن را داشته باشد ، مسجد ، دروازه ها ، مدارس ، اوقاف ، بنا
 و محله مقبره ها را ترتیب و ترتیب کرده در در ضایع محله از اهل کوه کوه در آن
 شهر نوشته است . در این شهر این شرح پرین و نام و روابط بسیار خواندن می آید .
 اما آنچه با قوت در فرزند جراحی که خود در حضور این شهر نوشته است
 از سکر اراکین نوشته گان سابق را نوشته اند تنها از نقطه نظر نقشه برداری است
 در این دوره شهر دمشق شهر حکومت و سلطان امیر ابو یوسف بود .
 نورالدین ، امیر حلب در (۵۶۹ هـ / ۱۱۵۴ م) این شهر را تسخیر کرد که آن
 روز مانند کوه (شاه) تکیه قبول مصرین و زمانه قبول صلاح بود تسخیر کرد
 و امنیت و رفاه و آسایش برقرار کرد . بعد از وفات نورالدین دمشق
 و کتیبه هم از فکر او در سال ۵۹۹ هـ صلاح الدین که در مصر حکومت میکرد
 رسید . و در این شهر چنانکه در قاهره ، احوال حسن و آسایشی
 با عمال اعیان و وفای تبدیل شد : در قاهره پیش از هر چیز دیوارهای
 و گرد شهر کشید ، دارک بزرگ ساختند ، در دمشق نیز بعد از دیوارها
 و برجها را مستحکم کردند ، در این مرقع حکیم از مذهب سنی از آن خود را
 در ساختمان آینه بنامه زیرا در عهد دمشق عمده بر سنگ آینه که بر ضد عهد
 مردان کتب ساخته بر ضد شیخ مذهب سنی امرا و شاهان با قوت خود

این مذهب و مدرسه که بنا شده اند .
 صلاح الدین حکمرانی هفتاد سال صلاح الدین شهر دمشق و ده شهر را
 شد زیرا در سال ۱۲۲۷ م (۶۲۴ هـ) صلیبون از نزدیک بان شهر را
 وارد ساخت و در آن سال بعد بر فم مؤمنین عهدنامه صادر کرد
 صلیبون و ابویوبان دمشق بر ضد ابویوبان قاهره منعقد شد .
 سدر عمده بر این که در دمشق در امان حوادث الجور مقتدر است
 در آنجا ساخته عمده و کار کند . زیرا اگر این زبیر (جبرج) در زمان
 صلاح الدین بیت مدرسه در دمشق ساخته بود بدلیلش بر این عدد در زمان
 سدر افزوده بود . لذا سدر وقت خود را بطلان در آن بنا کرد و بجهت
 و موقوفه سنگ را از : زیرا سدر در آنوقت تمام شهرت و عظمت (داخلی) داشت
 و بعضی از رسالات آنست که در صدر کلماتش سدرج است این قول
 را مکتوب است . عمده بر این یکی از حکماء و مکتوبان در جامع
 بعلبک کله از چند بطریق و عطف میگفتم ، با کفر افشاده دل مرده در راه ادب
 عالم صورت یعنی بزده دیدیم که نفسم در نیگردد آتش گرم من خود در بنرم
 اثر ن اثر نمکند ، در رخ آدم بر بیت سوزان ... گذشته از آنکه
 انتقال سدر را از دمشق به بعلبک نشان میدهد جنبه داخلی او را نیز
 ظاهر میزند . در این جا زاید است تذکار این نکته که در این خید سکر
 روح تدافع و خضع بسیار کم بوده و مارا بر آن واسه ارد که تصور کنیم
 بعضی از صفیان از پیشوا این قدس و تقوی که همواره خضع و تواضع را
 توصیه کرده اند بسیار عقب مانده اند با آنکه در فکر تقیه و پیردین آنان را کرده اند .

در سال ۱۲۳۹ م (۶۵۱ هـ) لغت کردند و پیش از خداه نوشتند در آنجا بنامه
 زیرا در همان سال سلطان مملوک مصر را کوه توین به واسطه آن را در جنگ عین جبار از شاه آفرانید

بعد قلع کوهستان که در دریا آتش فشان مجزو در مرکز راههای
 بکده *Begonia* و در دریا بعد از ویتیر (بنامده توسط *Ammon*
 آنتونین در ۱۳۱ - ۱۳۲ میلادی) و بعد *Bacchus*
 واقع بود و بتدریج مرکز استان و سنگینها عریض شده بود.
 ص ۷۲) این شهر اگر چه از حیث وضع و موقع ارضی در ~~در~~ قدری
 امن و فراخ بود و چون تمدن مابین و صون بود همان و پیاپی گانه
 کبر جلب میکرد. صلاح الدین این شهر را بفرمان تیول به برادرزاده خود
 فرشته داده بود (۱۱۷۹-۱۱۸۵) . این شهر بعد از زلزله ۱۰۷۱-
 ۵۶۵ هـ از نو بنا شده بود. پس فرشته در مدت حکومت طراز خود
 (از ۱۲۳۰-۱۱۸۲) این شهر را بسیار مستحکم کرده بود ~~و در آن~~
~~شهرت~~ شهرت مهربان داده بود و با قوت منور شده : « شهر باستانه داران
 اینیه گفتن انگیز و در آن از عظیم و فخور و در آن شهر مرموز که در دنیا
 نظر ندارد ، بعد در این دوره بیش از هر دوره صحنه نظامی
 داشت زیرا میباید در یک زمان خود را از همه صلیبسون سوز و منزلت
 مروق حفظ کند ، نزدیکی طرفان عظیم را که همه ستر و محکم بودند
 صلوات آن را بگردن حس کرده اند . (گویا باره به نزدیک شدن ستر و محکم بودند)
 تا به همین امر که از علی باشد که بعد از آن قبل از غوغای بیانات
 ایران با خزان و بیج دادن طین کرده است ، زیرا او متوجه است
 از بلبک به *Rakka* (راکا) رفته و از راهی که پیشتر نرفته

راه فرات (از عبیر *Ambia* ، بغداد ، بصره) با صفهان برسد .
 ولی برعکس بجانب شمال در بنامده و در ~~باصیر~~ ~~صغیر~~ ~~و~~ ~~باصیر~~
 رفت ، در بستان سگویه : « شنیدیم که مردان دانشمند و عارف و عالی رتبه
 در اقصای روم زنده گانه سکند ، من خود مرا بچند تن از مردان
 ملوک صحنه و ستمت او رسیدیم و دیدیم سگویه این مرد را همه تمام
 اوقات خود را در ذکر و یاد سگویه و حکم و تقاضای نادر و سکفت و
 با شرف فراوان که دست زوارش از کار سنگ میزدند ، و در آخر نیمه سگزد
 مردان عارف و آسان ستمت که کارشان خوب است نه مردانی
 که با قلب افروزه و مرده سب را در دعا روز میکنند .
 « بر صدر روم » از خلیج *Alexandrette* جنوب
Tarsus عبرت بود از زلزله *Taurus Cilicium* ، پس آنجا
Halys (قول اریماق اموزن) تا بحر اود بین ساون
Samsaun و سینوپ *Sinope* ، از آن جا بعد قلع و
 سلاحه قونیه که از قون یازوم در آنجا مستقر شده و بعضی را حفظ
 و وقایع خود پس از حد فکد با سلاطین بیزانس محالست رفتار سگزد
 روح ستمت ، آن ستمت از سلاحه از آنجا بیگانه داشته یکی از طرف
 منولها در دیگر از جانب صلیبسون (که عبورشان به بیزانس یا دیگر
 به در قلع سلاحه که ستمت به) و بلا فوه از جانب دانوب که در آنجا ترکان
 که اسلام آورده بودند دائمی در جنبه و جوش بودند ، ~~و~~ ~~بعضی~~ ~~سگزد~~
 زمینیم که صفت اشهار کهنه عابد و مظهر آوازه ~~و~~ ~~بعضی~~ ~~سگزد~~

صدر را باین صفت خبر کرده است در صورتی که این عابد بخ نام
 تنها کس که در آب صفت بود. بلکه در همین اوقات در قونیه
 پایتخت ساقیه در کت حیات مدطنیها: عدا، الدن لقیبار و سوعی الدن
 کنخیر و مرار مزید که در جوش زبده دما و جوهر معروف ازان
 بود: **عبد الدن رومی**. این شاعر عظیم الشان بعد از آنکه
 مانند صدر قسنت بزرگ از عالم اسلام را گشته بود در سال ۱۲۳۱
 (۶۴۸ هـ) در قونیه جانسن ~~بسیار~~ پیش، بهای الدن ولد
 سلم در قونیه، سده بود و زودتر از ^{ایشان} (در حدود ۱۲۴۲ م) عارف
 شریف شمس الدن تبریز بقونیه وارد شده بود (تا آنکه که اهل
 این عارف در ردیات **عبد الدن** کرده است **فتح تبریز** است)
 بموجب روایت افلاک (Aflak) که پیروز براون در مقدم
 صفحہ ۵۲۳ تاریخ ارباب خود ~~ذکر کرده است~~ صدر **عبد الدن** را نشان
 داد و آنرا تجدد کرده است. بنابراین با افکار کجاست سبب الذکر بستان
 سواد کس بزعم که صدر مولود را در قونیه زیارت کرده است.
 [عین تن ترجمه شده و در عبارت **لابتکار کجاست** سابق ...] **مولود** این
 که **عقده** دارا همان زاده نام تمام مولود باشد. **مولود** کمان سکند
 عقده دارا این عبارت است که: **بابتکار کجاست** این عقده **مولود** که
 صدر بر این آن زاده نام تمام **باب** صفت آب دارا بنا بقونیه
 بار زیارت مولود رفته است. **ردی** **اجتماع**
 مکن است **باب** خط و تفریح روحانی **عقده** که این سه نافع بزرگ

(عبد الدن **شمس الدن**، صدر در یک ستر کوهک آب صفت **۴** در آن داده
 باعث **اجتماع** ذوق **سکیم** و **دوست** ~~فان~~ ^{ابرون} که چشم اسلام تا
 آن روز دنیا مو گزیده.
صفا بد جاده بزرگ **نقش** و **تجار** از آب صفت عبور نمود، از
 ترش **عده** (جوانی **ضع** **آلک** **نبت** **شروع** شده و از **Heracle**
هراکله، قونیه، **اموریه** **Amarinich** و **نینه** **Amid** (د
 گذشته به **بیزانس** پیوست و ما **بر صدر** در **مراجعت** از **شم** **الورد**
 عبور **ستقیم** از این جاده **عز** **مکن** **برده** **زرا** **سلطنت** **ارمنستان** **صفت** (که در ۱۵۸۰
تکلیف در **فینلاندا** **کسیر** **نامه** **دست** **سه** **قرن** **درکت** **اداره** **مسند**
Paupénienne **که** **تفق** **با** **سیحان** **بود** **سر** **را** **بش** **را** **سکرت**
 و **که** **از** **این** **رو** **مختار** **است** **که** **صدر** **بروض** **سیر** **با** **خط** **ستقیم** **دور** **ناحیه** **فینلاندا**
سیلیس **را** **گشته** **است** **تا** **وارد** **دافنه** **این** **ملکت** **نشود**، پس از این کار
 صدر **بسیار** **خود** **را** **بفرات** **برساند** **بن** **طریق** **از** **راه** **قد** **می** **گذرد**
فحص **دی** **Hama** **Homs** **Kinnisrin** **حلب** **Bal**
عبور **سکند** **گرت** **کرده** **در** **Rakka** **براه** **نمون** **و** **طعن** **رسیده** **از** **طریق**
ساروج **Saumaisat** **Jarauj** **و** **حسن** **منفور** **بی** **ت** **سوال**
عنا **بن** **الذین** **رون** **آورد**، **ولید** **صفت** **بستان** **بلوف** **غیب**
بسی **در** **این** **جای** **بار** **عبور** **از** **قسمت** **کوهستان** **Caurus**
بسی **از** **معتبر** **دعوات** **Darb el Hadath** **گشته** **و** **به**
Alhistan **Alhistan** **امروز** **رسیده** **پس** **از** **وصول**
 (تا **توقی** **خط** **سیر** **راه** **آمن** **بنیاد** **آموزش**، **خط** **سیر** **که** **سابق** **این** **فراد** **به** **کمان** **کرده** **است**)

این نغمه هم لازم بود بجانب *Laukh* (الاولی) که کمال اقبال
بجاده بزرگ آسار صوفی بود فرود آمد.

مختصر است که یکی از حکایت گلستان (باب و حکایت ۳)
از خاطره که این خطیر باشد: «مهمان پر پر بودم در دیار بکر
که مال فزادان داشت و فرزند فریاد» و میدانم که سوزناک
Laumaisat (ساموئیل) *Samosat* قدیم) در هر حدایت
و در هر کجای واقع بود.

صحنه ساعی مراجبت بر از فراموش است و آتش شوق و میل زین
وطن در درون سینه سدر مشتعل است. این اشتیاق سدر را میزبانم
از برستان استیلا و گنیم: «در اقصای عالم گنیم کسی بر بردم آدم
با هر کسی تنوع زهر گوشت را یافتم زهر خرمی خوشه اس با رفتم
چو پاکان سر از خاک نهادندیم که رهت بر آن خاک باد تو لای
مردان این پاک بوم بر انگشتم خاطر از شرم و دردم دروغ آدمی
زان همه برستان بستی که رفتن سوز برستان»

باید دانست که زینان مر محبوبه حکیمت علیا (دوبستان و طبعان) است
قبر از مراجبت بر از در تنگ سدر حاضر شده بود و در سر از این
مرکتب را از صفت خاطر بر صفتی که گانند نظر کرده است. دیگر نه
بقول بار بیه دوستان *Bar Bih* و *Bar Bih* غیر کلک است که
شش ماه برابر تألف و ابداع خاطر از سینه این مر تألف کافی باشد.
بار بیه دوستان در سوزند: «در ۷۵ هفتاد و پنج سالگی که سدر را در این سن بود

فرد خال مستعد استند ابداع و ابداع بر سر رشت

مستند و فوق این است که کما سدر از کلام راه مراجبت کرده است؛

یکی از ابیات گلستان «در خاک بلیقان بر بیدم بنام بر...»
مارا بتصور اندک سدر بجز راه خورا دورتر کرده است و او را مستعد
بمع و سوزناک بر اندک در صحت عبور سدر از این ناحیه بر آمدن
این ناحیه در ایالت آران و صولت قسمی از اراضی است که امروز در استان
و الیزابت پول یعنی قفقاز روس در آن واقع شده است.

بِقوت فضل محقق بلیقان تخلص داده که قسمت استیلا آن
این است: «این شهر در نزوح در بند دکه آن را با بالاباب بلیقان
واقع شده و از ایالات ارمنستان کبیر است و سبزدان مشهور است...»

تا تاریخ امسول (۱۲۲۵) شهر را غارت کرده و از بکنه
هر که یافته اند گشته اند و سپس شهر را آتش زده اند. پس از رفتن
آنان فراریان و سواران مراجبت کرده و ارضی و دیگر شهرتبانان

پرونده اند و شهر امروزه ملگون و دارا جمعیت است و قوراز
این قسمت قسمت هم در شرح با قوت پیدا اند و در سبک واقعه تاریخی
معنی حاضر شده توسط سوزل که نیز اشاره کرده است. سدر و کیف
این وقایع را از با قوت که مردد لغز است بنام بریده و با به

از نسوی *Nasouy* نوشته شرح حال سلطان عبدالالدین
سند. این نوشته شهاب طایفه سکنه که بگونه سلطان عبدالالدین
ناحیه بلیقان را در بکبود و ریاض و اندام من هم مکرر (در سال ۱۲۲۶)

دفعه پنجم بنام الکفایت و سید محمد و رفاه اولی را
بنام شهر باز گرداند چنانکه یک سال بعد حاکم شهر میخواست
مزارگوسفند و هزار فرودار (واحد مقایس) گندم و هزار فرودار جو
بفروشد . این شهر در حقیقت در ناحیه حاصلخیز و فقرا زنده واقع شده
و بعد از مرگ حلال الدین منول که آنجا میخواستند آنجا را در فاه این
شهر را بهم زنند .

صدر این اغراف طریق را با عبور از Casamancie
و ارتقاء و فقرا را اختیار کرد تا بلا فیه باورد و به آرزو با بیان
به ایران برسد . او بنواهی و ایالات رسیده است که سابقا بر بهار
حکومت علیه مصائب فرادان دیده بود و بلا فیه بر بهار اداره
می نمودند موزنها حیات مرفه سابق فرودار از سر گرفته بودند .

را بهار مستعد آسیر صغیر را به خاک مجاور بحر خزر حمل نمودند
از طرف یک راه تجاری از دجله بخلیج فارس و از خلیج فارس به جزیره کوشه
و در جزیره به دعبه منتقل میگردد . یکی بجانب طابوزان رفته و آنجا را
با مرکز تجارت امان و نیز پوشیدن و بحر انوار بر طرف دیگر
بخلیج آنک بدرت میسویست و آنجا عبور مال التجاره آنجا را بنا می کرد .

از طرف دیگر راهی از چین رود فاز Phasie (Halys)
استفاده کرده در سیواس صصه ای که به ارمینیه رسیده است بجانب شرق رفته و از
ناحیه فرات علیا بر ابط ارزبجان دار فرودم گذرته بداره Phasie فرود آمده
و بجوال اروان خانه رسیده که در شرق آن بلیقان در ایالت آران واقع بود .

این شهر بزرگت فرا بهیست سابق را در دست و جبران کرده بود . در حقیقت این
نواح که بارها مورد تلب و غارت شده بودند در زمان راهزنیها
منول که آرامش نسبی خود را به دست آورده بودند . امر از آرمستان کبر
و گر حبان سوزانی بقوا قوروم فرستاده و از وضع مکتب
الحمی بودن استفاده میکردند . بعد ده امپراطور منول معمولا نسبت به سیمین
در بان و ما بعد تر بود . لاسند این قول در حاشیه ذکر کرده است .

رسیدن صدر به بلیقان در بین سنوات ۱۲۵۱ - ۱۲۵۵ مکر قبل از
شماره عموم ملل تا به منول با هم مانفوقه Mangama شهر گرفته است
(شرح مکتب این شماره در حاشیه مطهر است . بریم)

مانفوقس از آنکه تقویه شورش را قورولتای در ۱۲۴۹ / ۱۲۵۱ م
سلطنت رسید به برادر خود ، بلاگو و کوبیلای "تطنساکا" اوقوف
ایران و چین را تکلیف کرد . بلاگو پس از امسال تیه بسر قند همسر رفت
در ۱۲۵۵) و از آنجا اعلامیه ارتبام امرا و سلطان آب غریب فرستاده
و آنرا با شاد و اتفاق با خود بر علیه منمنصده که دعوت کرد .
(منمنصده در لغت معنی قاتل است . ~~همه در این نوشته است~~)

لاروس فرانسه آنم طالع از ارسلین آسار غریب است که در جوال
۱۰۹۰ مسر در ایران تسکیر یافته است . ^{این کلمه به معنی امان علیا و میانه است} ~~که این اثر در زمان منمنصده~~
صلیب میگذرد و در مکتب تا اثر حشیش بهر گونه زهرت و موقت تن در میداوند
در حقیقت تنها خیال ملاکو به هم در تحزیب الکفایت این ملوک اطراف
که فریبور سبکه فقد عهده آن برانداختن دشمن بزرگ مذهبی و سیاسی خلیفه بود

۷۸ . سلطان سلجوقی روم بزود در مطیع شد و آنکس سراز و سلاطین ارمنستان
و گرجستان و سایرین دعوت بداد کرد و اجابت کردند . (*Chahar Maqalat*)
تاریخ منزه *فصل ۱۳* ، ص ۱۲۵ و بعد .

بناست در این سال که آلبانی بدای و حواش بود (۱۲۵۵) هجری
اگر وطن کهن که هنوز سراز واروشه بود (در یافت که باید بود)
تا آخر خود را در پناه هایت سلطان که با منول که هست باشد نگاه دارد .
لذا بطن قور از اردبیل (آذربایجان) و زنجیان (جبال) و طایفه
عبور کرده و پس از رفتن بجانب شرقی در بر راه بزرگ کاروان روی
که سابق در قسمت خلاف کهن ساحل کرده بود رسیده است . در این جا بولین
و مولد خود دامن شده است زیرا تنها عبور از فلات وسیع ایران می توانست
آرام که تنها آواز در راه و بس حیوانات با رکش سکوت آنها را
بر هم نبرد کافی بود که سدر را در حالت خصلت *فصل ۱۳* ، د آورس
سرگذشت که و طایفه سرنی که دیده دشمنیه و در کجمنه سنه اندر فقه بود
(در شوانت در موقع ذاعنت برشته که در آ در راه با کورگه گامواره کردار)
مرکب بشراز برساند .

x x
x

(را) در این موقع در سراز بوده است زیرا در اول باب نهم *ص ۱۱۸* بوستان همزه : لا ایکی بهفتا ساک رسیده است
در صواب عشق غنوده بودی و عمر خود را بپوده تلف کردی . پس اگر تاریخ حیات او را در ۱۱۸۴ قمری که
در ۱۲۵۴ هجری و ساک رسیده .

دوره پیری .

بلا فوه جهان سراز روشن بخش دیده سدر شد و دلش در این حال از شد و برین بود
« آیا سدر قبل از بخت آوردن من است و یا را گذشته است ؟ » *ص ۲۶۸*
و در مقدمه گفتن « *ص ۱* : از دکان دقت من خط پاک سراز را ... تا زمان
قیامت در امان سلامت نگه دارد » (چه معصوم شام و چه بروج هم می دانند
و سراز شد) . بلا فوه در یکی از اشارش گفته است « *ص ۱۲۶* ، *ص ۱۲۷*
دختر سراز آتشند هر که آرزای آنست باشد راحت نیست چاکله *ص ۲۷۹* »
ص ۲۷۹ در صبر دیگر نماید : « آنکه با دمی آورد بوی گل است یا عطرهاست . این زلف
خاک سراز است یا مشک حق ؟ ... و سراز چاکله *ص ۲۲۴* » و بلا فوه
و آه . دیدار عزیزان تا چه حد مطلوب است ، گونه آب حیات در دل چاکله
سراز همواره گل سرخ تازه می دیدند بدانش ببل غزلخوان باز آمده است
چاکله *ص ۲۲۴* .

زیرا شوق دیدار سرزمین اهل دین و سدر در هم جا با سدر همراه بوده است
« در خارج ایران چنانچه هر خوب است : *ص ۱۲۸* ، *ص ۱۲۹* ، *ص ۱۳۰* ، *ص ۱۳۱* ،
اما فاک نیز از آب رگنا بار مر است نگاه میدارند . چاکله *ص ۲۹۹* »
و برابر فاک دادن بیاد او در روزگار گذشته *ص ۱۳۱* نظر بسین بر حواش
و تجربه خیز حیات سابق خود که باز خواننده گت انداخته است *ص ۱۳۱* :
من احیای حیات صعب زنده گانی را دیده ام و مانند اسکندر جهان گشته ام ،
در مقام مراجعت من پیغمبر سختی دغا از دنیا ناپدید شده بود . . . چاکله *ص ۱۳۱*

مهر سفت خود را زگر گفته در مانند فرشتگان سلام دارم نه مبرند . تصانیف
خواتین . سینه است بشمار : ندانم که فرزند در اقامت غایت ... معتدلتان
با خواندن این احسان ، بود چهاردم اودیة *عقود*
در خوشبختی که مانند اودیة *عقود* مسافر خوانده کرده است . تصنیف

de Bellay ، در بیادان ساید .

سدر در این موقع از دو اگر دیده است اما از دوازده که از دو میل در غایت
و آنمده ، ساد و رفالت است . سدر تا این موقع جزو آثار
پراکنده و متفرق چیز تصنیف کرده بود ، در دو در سال دو تالیف ادب
و اخلاقش نام ادرا زنده ها و ده ساخته این م تالیف ادب و بیان است
عاشق (که سابقا بعدر نامه معروف بوده در مجرای اشعار و اسرار در سابق ایرانیان
مکدان شوال لقب داده بودند) که در سال ۱۲۵۷ تمام شده : « عاشق » :

بروز به این سال سید تاریخ بیان در عهد استشفه فزون بود پیاده
که بر درسته این نام بردار گنج در این تاریخ عقارن بعد از با و همان مدتی
۱۲ اکتوبر ۲۰ و ۱۲۵۷ . و دیگر گلستان است که در سال
۱۲۵۵ هـ (۱۲۵۸) تالیف شده است .

۱۵۰۰ سدر این م تالیف خود را با یک ابوبکر پیر انا یک سده که سابق بود
سینه از دست او امده کرد . حال و کیفیت این امده معلوم است : کورنی
Al-Mustafid و فراتر در امده ای که به هم می آید در *Al-Mustafid*
سده - کرده راه *Al-Mustafid* سبانه پوره در سدر اغراق و غلو مترون
زمن را بر وصف سبانه امده افزوده در *Al-Mustafid* و حال انا یک گفته است :

« کله گوسه بر آسان برین مهر از نو آفخ سرگس بر زمین ...
چون فرزند فرخ نژاد نذار دهبان تیا جهانت یاد . برین صفت ۱۱ »
باید دانست که تمام ثرا از بد که سرای امده امده سید و سنا سده
که تالیف است در ضمن مدام و اخوان *Al-Mustafid* خود را امده یک نکته افغان
در عطف و لطیفی گنجی ندهد : *Al-Mustafid* که از خودمان

« ترا افخ ز گردن فرازان نگوست گداگر ترا افخ کند خوار است
اگر زردی بجهت رود است نبرد است افتاده مرد خداست »
در یکی از م قصده *Al-Mustafid* (۳ - ۳) که بنام ابوبکر *Al-Mustafid* کرده سید :
« من سیدم که تو در میان اشال و اقران بگرم و سنی من ز من
نمیکرم که تو در عدل و داد ترا امده *Al-Mustafid* سلطان روزگار . اگر چنین
نیز باشی باز بهتر است که تو را آگاه کرد ز را اراده طایر صواب
و ظفر دوست حقیقی است » [عاشق : این اثر چاپ توران که ۱۳۰۵-۱۳۰۶
راجع با یک ابوبکر . میخواند (در چاپ مورخ *Al-Mustafid* ۳۲-۳۳)

در حفصه سلطان ابوبکر منوره که « در زمان سلطان او ... فارس ماند
دیده نامزدان روشن شده در سایه قدرت و عدالتش . *Al-Mustafid* که این فایده را که
ابوبکر *Al-Mustafid* با پادشاه سلطه انا کجان فارس (۱۲۹۰ - ۱۲۲۹)

در واقع نژاد امده و سانش سدر بود . این پادشاه که ضعیف سانش بر
جنبه جنگجویش غالب بود علاوه بر حفظ دولت فارس متصرفات سبانه مدی
بر سده مرودت *Al-Mustafid* افزود که امده انا جزیره بحرین بود که بر امده
صد بردارد سهر افغان است . باید دانست که انا یک امده *Al-Mustafid*

(۱۸) سکنده بدو رو کن رفتند
کبر و از جهن راه با فرج ننگ
تراسته یا فرج کفر از راه
نه روئین چو دیوار سکنده راسته . برتانه

ص ۱۸ لیبی طی در بهار خراج سالانه سی هزار دینار از ~~ایر~~ ایراطور
مغول ~~تغیر~~ فریده بود و مغول این کار و بر این پند و میساید
لا اسکندر یا جوج و با جوج را بر به طر از آهین و سنگ در خراج
دینار سکون مجوس کرد و از ستر که تر به طر آن و حیثان کافر اسند و کرده آن
از طلست نه از مغوغ (۱۸) ~~حاشیه~~ : این اسرار امری خفته نزد
کرده است (۳۵) ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۳۵~~

بنا بنویسه ام خوانده این خراج در مقابر عبادت بر سر آتاک
و در محقر برور و او بر که از زور و جوش خود در صلب غنبت
در عهد ایراطور مغول ادکالی نسبت بخود که با سنگ بهترین
رسیده تا این حیات با کافر بود پس راسته . در ~~حاشیه~~ که خدا کرد
در سال ۱۲۵۵ دست فاشه کفر خود را دعوت بکنند با ~~اسامعیان~~
۱ ~~ص ۳۵~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۳۵~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
برادر زاده خود سلوک شاه را با کف و بد ایالت به برابرها کوفت
ارغون نمانده ایراطور مغول در ایران پس از آنکه سکن
با بر کجیدت و مالیت را در ایران بر رعایا توفیق ما فقور است
ما مور تجبید نظر و تغیر قلند ما لاشه و قلند را بجای قلند
تغیر کرد در سال ۱۲۵۳ مالیت تمام با عبادت مردمان وضع
گنود . شرفه حکومت نظام مغول کلکوت اداره که اصل و
اساس آن از چین گرفته شده بود بتدریج شده از عهد آتاکر این
تغیر تا همین ایضا که زخیره غنای بر آسایش قحطی ، وضع مالیت

صنی از بر قبیل بطرز مرتب که و ابداع و اسبقا لهم که عبادت از
امکان بتدریج مالیت جنسی به کار بر مغول (بیکار) میباشد .
الته این اصول مطابق تمدن در اصول قواعد ایران مغول اما
ب نظم و ترتیب اجرا می شده و پیش از همه مغولین از گناها فریده میروند ،
در فضل این اصول سدر از لغت راحت و امن تنعم می
و بقول جابر ~~ص ۱۴~~ در ~~ص ۱۴~~ ~~حاشیه~~ : فاع از شد و ~~ص ۱۴~~ در نزد
ف نفاه شیخ ابو عبد الله ابن خفیف ~~ص ۱۴~~ ~~حاشیه~~ : این بطور ~~ص ۱۴~~
رضی از او منورند و بعد از شرفی که در آنکه وظیفه هزار بوده و در سر از
مزیستند با او در سکنند . هامر Hammer در آن مغول
ص ۲۳ ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : مظفر الدین زنگی هم سلطان سده آتاکان فارس
ببار شیخ ابو عبد الله ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
گرفته و شاه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
زنده و از آنجا برودن ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
دخودش نیز ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
مردم شدن ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
گاهی از روز ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
روزگار که ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
از فواد ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
دولت ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
خود را در آراس ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۲۳~~ ~~حاشیه~~ : هر چه

در علت لهم با جوج ~~ص ۳۵~~ ~~حاشیه~~ : هر چه ~~ص ۳۵~~ ~~حاشیه~~ : هر چه
ص ۳۵ . (۳) من که پر درده لغت بزگانم . گلستان .

دکتر سلطان دوستدار علم و ادب که شوقش را از بهر شایسته بر راه بود از وی
صفت میکرد [از عادتش: سعدین زینغ مانند غالب سلطان و شوق مکتب
رحمی شوری... آنگاه که از حبس لندن ۱۸۴۴ ص ۳۲۲]

در این زمان شوار و گورنر در شهر از نزل سینه . آنگاه ابروگر مانند سلطان
ساز و سلجوق و خوارزم ملک السورانی داشت و ملک السورانی آنگاه
ص ۱۴ ملک فارسی نیز در مکتب به محمد الدین ملک سملکی (سملکی) بود . لب این کتاب
بارعاش خورشید با نوری و انوار شد . ابروگر علاوه بر این از امامی هر دو در عبد القادر
نائبین نیز هایت میکرد . هر تن از آن گردان خواج نصیر الدین طوس (ریاضی دان
مشهور دستش رها کوفان) در دربارش از مقام خواجه داشته این در آن عبارت بود
از اشراف الدین او مانع در همام الدین تبریز که با وجود داشتن مرتب عرفان شریک
مکتبی داشت و اقا سکا پیش محمد تلاق و موعد ارباب فضل و دانش بود .
هم تبریز در شرح حال که در کتابه و لطیف سید بعد نوشته این با سدر گفته
در مطایبه از کرده است .

چنان نمایه که سدر از لقمه و وقت عیب چو این دیگر گریز مصون غایب
چنانکه در یکی از ابیات یکی از قصایدش آمده است این امر هست « خداوند
در تمام دنیا و کفوف در شیراز است اگر اراد برابر فرزند .
پس در گفتن منسوب به ص ۲۵۰ نیز بیستم حدیث بزرگتر عیب است
کلی است سدر در چشم دشمنان خارا است » و در بوستان ص ۲۸۴ گوید :

اول در تاریخ ادبیات پرده نور بر او شرح حال او حکایت راجع بزوجه اش موجود است . در وقت که حکایت
حکایت هم در راجع با ما می بود . روح علاوه بر مطایبه که در میان سدر و صاحب جام اتفاق افتاده است نوشته خود نیز
امام نسبت بعدی حد میزنند و میگویند که

ص ۱۴ در سخن در ص ۹۰ در یک حکایت شریفین و مفضل گوید : « بدگویی سدر اشعار
و را با تخریب گوی میسند . صد فکر نازک و لذیذ آمان را بی حس سلف و از نفع
و در وقت فریاد میکنند (۱)

این چند سطر ثابت میکنند که سدر اشعار خود را با خود میخوانده و مراد او
داشته و حکایتی که ذکر کرده ملامت و مذمت است که را که شب بخیر کرده اند که
»

و بلا فیه سدر در ص ۹۰ بعد لفظ از اراد مواعظ مکتبی خود را در کرده
و خند خیال را مطلق العنان کوه نماز و در ۵۰ شوش مسکن که ثابت
نمایه که سترانه در اشعار رزمی با فرم می و نظایر مقابله و رقابت در روز

یکی از نقایسهای روی دیوار Campo-Santo de Pinar
مکتبه از این قصه را گفتن سید به با خیال زندگانی فرستد در حال که مرگ
در گفتن آنها نسبت است سخن در همان عهد Decade چند نفر از
که ایلا کوز بلاس و بای فلورانس جان به برده بودند و در جمیع کرده
دانشان را با فراوانی کوان و مهلت مرض و جوانان قصه Pécamer
و کامرون خوشبخت مریض . حال سترانه این نیز بین ۱۲۵۵ و ۱۲۹۰

بدین حال بود: در اینها قسم و دلکش احوال نغزو و خود از سزاخانه
بنا کرد علی از قنبر صاحب بر قضایه بجوای میکردند، در منازل را همه کاروان
کسیافته و فور نفی و ت در عمومی و مطلق نظر سیه در همین اوج
روز آید نزدیک میند: حوره سلطنت من و پنج ساله ابو بکر پیری شد
و انقلاب داخل و دفع سقاقت برگ او در فاش شروع نمود، برگ
اتابک را میر خوند با طوطی و طنطنه ذکر سکنه و سکنه را پس از آنکه
اتابک من و بیخالی سلطنت کرد و ما من حیثش در شست سال مقام
افتاد... منشی قضا و قدر طومار قدیش را در نوشت و بهار عمرش بخزان
مبدل شد. ^{ص ۳۸} چای مور لای

سدر در اولین قصه از تراشیش برگ اتابک فدم گر کرده آ
حسرت در بر وفات ابو بکر با آمد جدید تمام بود زیرا منویید:

و لای اسید دار وی خانی که فخر هم دیده باطل شد.
از سالها آفرین سلطنت ابو بکر پس ایران به یکت در چهار مصائب
و غارتها دیده شد: هلاکو قسیم خود را در بر ایند افتند
اسماعیل بن ^{سلطان} ~~سلطان~~ هلاکو قسیم ^{ص ۳۸} و لای اسید دار وی خانی که فخر هم دیده باطل شد.
و در سال ۹۵۴ هـ (۱۲۵۶ م) پس از جنگ خونین سختی رئیس بزرگ
آنان رکن الدین خورشاه را مجبور از اهلکیت و تسلیم کرده بود. این
ملوک الطوائف قویست که سالین متاخر ^{ص ۳۸} آس را

صحنه و شست و خوا کرده بودند در مقابل عهد قسطنطنیه منظم منزل مقادیکت خرج
نداوند. در یک ماه زیاده بر پنجاه قلعه مستخر و منهدم شد. رئیس
بزرگ ^{کامیاب} ~~اسمعیل بن خورشاه~~ قبر از آنکه بدست قلا و سپهره شود ناگزیر
اسلام ^{کامل} ~~کامل~~ تمام کشور را بر تفریق قلاع بسپاه منزل فرستاد.
در ^{ص ۳۸} تنها خلافت ننداد باقی مانده بود و مستقیم خلفه ناقابل سزایه
که حکومت قرآن را برسد که امور مملکت ترجیح میداد در این آن
قرار گرفته بود. این خلفه که خطاط و عاقل ترستی بود «عاب»
در آن زمانه اخذ خود را مسئول میکرد و این استقلال سزایه خندان
فایده نبود... ننداردی بطور کمال بر او داشته تا او اگر
و وزیر نیر میند و کار آمدی داشت اما این وزیر نیز هر روز انتظار
عزل یا ^{تبریف} ~~تبریف~~ خود را داشت. آما خلفه بیچاره چه کار از دستش
بر میآید؟ نزدیک شدن هلاکو قسیم با داجا زه نمیداد که از حالت
بیخوشی خود خارج شود و روزی خود را در میان کتب خود گذراند
و بواطن و اهلایست دزر خود که بخوبی از بنده خط آگاه بود
گوشش کنداد، و لای ندمان نفوذ فوق العاده آن در خلفه داشته بود
در عزلت گاه خارج از سر از خود بخوبی از وفات ارضاع اطلاع داشت
و سکوت: « این بار دیگر آواز نای نیست این بار - نیز دیگر
و جنگ منزل است - مفرات. چای سلکته ص ۳۸ »
هلاکو پس از آنکه از جانب ~~اسماعیل بن خورشاه~~ ^{ص ۳۸}
آکرده شد از همدان عبور کرده در ~~ص ۳۸~~ ^{ص ۳۸} عبور

یا ستمت قدم بنی عباس را بست آدره و در شرف آن (۱۲۵۸) (۶۵۶ هجری)
 شرح بحار و بنیاد کرد پس از چند روز عده فراریان از حد گذشتند
 و مردمان دشت زده طلا و الماس فاقه و جواهر قیمتی در بهار عبور از
 دهنه به کشتی روان می نمودند .

مهمه و گند لعل نیا بخامید : بی هزار لواره طلا که که طلایه
 لنگر آوردند - بیایمان خلیفه تا خند و آمان را انگشت دارند
 و مقلات بنیاد را بست آوردند . این کار را ^{نظیر} مقدّمه المجرس
 مملوک انجام داد و پس از چند روز مملوک کشتی ظاهر شد و دشت
 ظهور داد در دل خلیفه بس از دشت ظهورش رمانی در دل پادشاه
 لو مبارک بود . مگر مملوک ترتیب بنیاد را محاصره کرده و

در روزی را پرسیدند « ما شیخ را چنگ زدیم بکار کردند . مجرم
 در حلقه عمره سوره محله مأمونیه واقع در عقب دارالعلم که بعدی
 در آنجا کشتی کرده بود و واقع در شمال شرقی - بود . در همان حال جناح

راست سپاه منزل قسمتی شرقی شهر را مورد حمله قرار داد . در اوایل
 فوریه (۲۹ محرم ۹۵۶) علم سفید منزلها را از جانب برج العجمی
 که گویا آن زمان برج کبود در دروازه بغداد در امتداد آن بود زیرا
 شیعیان بنیاد بر اطمینان گشته دشمنی که با خلیفه سنی داشتند شهر را
 تسلیم منزلها را بست پرست کرده اند و کشتی رد و ختم عظیم در هر دو واقع شد .
 اما خلیفه چاره خود را در این دید که از این کار در جوار خود در سلطان فتح محمد
 نامه . مملوک ادله را نزد خود پرست کرد در بصره و بی سبب لایتنر ملامت را اند

۸۷

در فرمان داد او را با هم پرست بقدر رسانند [الباقی] : بنا بر آنکه
 ص ۲۲۵ مملوک لفظ در فرمان داد بن بقدر خلیفه که مقام مقدسی در بن مملوک
 داشت ترا دید جوگر اما این ترا دید و در حدی چندان در نماند زیرا بنی ستمت رسیدن
 در صحت مملوک را از خانواده بنی عباس یافته سر بریدند و وقتا پس سر مملوک
 را زنده گذاشته و بر اغوش فرستادند و در آنجا با یکدیگر هزاره خانم منور از ادب
 کرد .

بهار در موهنسی (J. A . ۱۸۵۱ . ۱۱ . ص ۱۸۱) و ^{نظیر} بنیاد
 در ضمیمه ۸۰۸ . ۱۸۵۱ . ۱۱ . ص ۱۸۱) و ^{نظیر} بنیاد
 قریب چهل روز طول کشید . بواسطه حرّی که مسجده و چند مسجد منهدم شد و
 و مملوک در باره آنها در اسفند (کاتبه) که استراحت کرده . تنها ص ۱۳۴)
 مکن است انگلیس ^{عظیم} و این واقعه آنکه آنرا در امدت روز . بنیاد و که
 در تسخیر و مغربته ندیده بود (۳) در چند روز ویران شد . خلیفه ایاب مملوک
 مانند یک نفر جان ساده با وضع گرم آورد و بقتل رسید بدان قفسه بر فراز آبی
 برابر شواهد باشد (۴) و بعد از این چنین فرستادند بنیاد و نه تنها در

انقراض عباسیان بفاصله قصیده ^{نظیر} کتب بجز این شهر بود . بعدی
 با تمام آزار و ستم آنست این مراثی و قصاید را بنویسد زیرا آنجا که از آن در این
 شهر واقعه شرکت داشت (۵) و بعد بنویسد از آزار خود در این شهر و کشتن و کشتن

(۳) این شهر در زمان حکم دافع بن امین و مامون (۱۹۷ - ۸۱۴) م. بنویسده شده و نام آن شهر را
 نوقت کرده و این را گفته بود (طبرستان ۱۶۶ - ۹۵) . بنیاد در سال قمر از ^{نظیر} تسخیر
 حصول بدست که در این طین آن آب ^{نظیر} در آن شهر بود . (۵) در باب ^{نظیر} در این واقعه در ادب ایران تاریخ
 اینست بران حدود ۴۴۵ م. راجعه ص ۴۴۵ . (۵) از آن جهت این شهر که آنجا که ستمت در اول سنه که
 و طبع پس پس از طریف کز آن گشته در سنه ۱۰۰ هجری بنیاد در این شهر در اول سنه که
 « بنیاد از مملوک ... این که بنیاد بود که پس از تسخیر مملوک این مملوک را بنویسد که در آن شهر ... »

۸۸

در این موقع حقیقه فارس از حیره سیاه از دست رفتیم. منزلها هر چه
 راه دور راه داشتند فرستاده کرده و برگشته قدرت سخن او جان و دین
 برساند اخذ. جلد و منزلها فقط عبارت از یک هدیه و مهمی ساده
 قطع المطرف بنویسد علی و مذمبی پاس لشکر کنان امانت بر سر
 خانه در دست بیع گفته که امیر اطراف منزل از لفظ سیاه و آبی
 خود ملاک و کو بیلائی *تعلیق* را در وقت و در احوالی
 تاج و تخت بودند سخن ایران و چین داده بود. از طرف *تعلیق* که *تعلیق*
 نه تنها بهانه و وفات در امور اسلام بود بلکه در خرد ساختن سنیان
 در بار قوه قروم بود، با لکن جهات میمان این در بار که ملکه از اینان
 هم میگرد (در این خصوص) و در غرض خاتون از میمان در خانه شماره
 بنا بر این تمام این احوال و قوه آرزو منقطع و لغت این اردو بودند
 پس از تسخیر بنابر سیاه منزل بتجهل روز ششم در راه سناه دافری
 قطع اسماعیل را مفرح کرده بودند. رفته رفته سستی و خستگی در وجود
 فاختی که در سینه لفظ فتح میدیدند پیدا میگردد. بباد و غلغله
 و طاعون پس از عبور سیاه منزل فاختی آهسته آهسته و حواقی و
 بنام المیزان و شام و آب و صفر را عرض نهد و شکر فرستاده
 در این اثنا اطراف منزل *Langam* مانفوق نالمان در گذشت
 خانه در سال ۱۲۶۳ با تو و سوختای *Sauvant* در
 ارگتای پیشرفت فاختی خرد را بجان بشکر متوقف داشته و بر احوال

۱۹

تخت و تاج و انساب سلطنت بازگشته بودند همچنان ملاک و گروهی از
 خاور را (که بدوش مصر می آید) را مقبول و سستی در شام بود
 گفته است و لفظ *Sauvant* را در میان سلطنت سنی
 بودند: کو بیلائی *Sauvant* فاختی چین، ملاک و در اردو
 کرکیتن ایریک بوخا *Baukha - Bakka* که هر سه لیران تپولی
 چهارمین لیر خلیفان، بودند. کو بیلائی سلطنت که ارشد ادلا
 بود سلطنت امیر سدیس از صبح که با ایریک بوخا عاصی کرد
 یکن (خان بالغ) را مقرب سلطنت و پانتمت قرار داد.
 اما ملاک و ملاک غریب را در قیافه تقوی نگاه داشته و در ترزدا
 در ملک ایران اقامت گزید و سلطه ایلیانیه را تا سیس کرد. لکن
 آنزس و اخذات فاختی با سفیرین و فواج گزاران قریب شد و خانه
 منزل متکرم است سفیرین که عدل قدم داشته عذرات رفته ن فرود آمد
 فاختی حکم کرد. طرز اداره، زبان و حق طراز تقوی فاختی به
 تحت نفوذ و تأثیر ایران و عرب واقع شد و آنان را از امیر اردان فرار
 کرد. نیز که با بقا در غنیمت زمین از سه سهند شده بود پانتمت کردید
 این شهر در میان که مینار کرد که آب و هوا است و کرد از زمین اصغر را با و نمونها
 باورد واقع شده است. ملاک و جلیز حاتم علوم و صنایع گردید و سلطان
 الفدا سفیر *Sauvant* را در میان سلطنت سنی و
 در دربار خود نگاه داشت و در خانه امر او را که هنوز فراموش آید
 است را او با کار بجالی و جلیز برای علما تا سیس منزل، ما پیمان آید

کتاب مذهب آن در تاریخ ایران *Sauvant* (۱۸۵۸-۱۸۶۰) در *Journal of the Asiatic Society* (۱۸۵۸-۱۸۶۰) در *Journal of the Asiatic Society* (۱۸۵۸-۱۸۶۰) در *Journal of the Asiatic Society* (۱۸۵۸-۱۸۶۰)

۹۰ در باره آنکه مقرر گردید و تقاضای بیغی از قریب عم لکیمیا منقول شد (۴۰۲ P. ۴۰۲ در کتابخانه)
سلطنتی فراموش نگردد و با افتخار بدر بار ^{که} حاضر شده ماند بدرالدین لولو
اتابک موصل، قلعه (عقلیست) و بدرالدین محمود اتابک لور ^{مسافر}
رکن الدین ارسلان و عزالدین کیکاووس سلطان روم. حتی گاهی این
پادشاهان یکی از اعضاء ^{خانواده} خود را در دربارها که در مقام مکررند مانند
سفر و سعد بر آورد و پسر اتابک سر از ^{سدر نیز} اتابک ناچار از بیروی
و تقلید محذوفی خود بود و از این دور با آنکه در موقع عیادت نیز در آنجا
کرده بود بعد از مدتی و تجدد یافتن نیز خود را در آنجا
پادشاه که بزود ^{عجلت} خود را بجهت خدمت تقسیم کرد به عراق، قرآن،
و ما زندان را به پسر بزرگ خود آبا قاضان ^{Al-Khalifa} کرمان را
به ترکان خاتون و بنیاد را به علاء الدین علی ملک جوینی داد و برادر علی ملک
شمس الدین جوینی را مدیر کل مملکت خود کرد.
مگر ابو بکر در فارس مقدمه انقلاب در آن مملکت بود. پسر ابو بکر
بعد پس از مرگ پدر بنابر آهمن پس از دربار ترکان گرفت اما درین راه
پس از ۱۲ روز از وفات ابو بکر در کاروانسرای درگذشت. این اتابک
بیچاره تا سر متوجهی در امور داشت و ترکان خاتون ^{المعروف} خواهر
علاء الدین اتابک نیز زوجه او بود. بعد اگر چه سلطنت نکرد و
مجموعه مرگش ما ^{تأسف} شد و بعد یکی از ویسا ترکان ^{فها} خود را
با تقصیر داد.

در غایب ملک؟ ترکان خاتون نام داشته حقوق زوجه ملک سلجوقی...
۱۲ این قصیده ۱۰
Z.P.M. ۶۰۷۲ P. ۵۵۶-۵۷۱
تجدید ۱۵۱۱

۹۱ تایر و نفوذ زنان در میان منورها ^{منزله} منورها تا موثر ^{که} اسلام نیاورد و برده
بمیز از تا ^{تیر} آنها در میان اقوام سامی (در حدیث ^{Emel} ^{کما} بود.
(در حدیث ^{ابن} ^{ابو} ^{عبد} ^{الله} ^{را} ^{بجای} ^{مغزو} ^{زنان} ^{در} ^{در} ^{بار} ^{فکر} ^{مصحف} ^و ^{زنان} ^{منزل} ^{که}
در عزم ما مجوس نبودند (و علاوه بر این مجوس شدن در عزم مانع میگردید نفوذ
پنهان و باطنی ^{مغز} غایباً در امور مملکت و فاکت میگردند (در حدیث
است ^{خبر} ^{را} ^{بجای} ^{مغزو} ^{زنان} ^{در} ^{در} ^{بار} ^{فکر} ^{مصحف} ^و ^{زنان} ^{منزل} ^{که}
نیز نظریه ^{مبنی} ^{اموال} ^{می} ^{باید} ^{بود} ^{در} ^{حین} ^{وفات} ^{دارت} ^{صغیری}
دست ^{بنام} ^{محمد} ^{ترکان} ^{خاتون} ^{هر} ^{بانت} ^{از} ^{نفوذ} ^{منزل} ^{در} ^{فارس} ^{مسند}
کرد و آنان را راضی کرد که بنیای سلطنت او در فارس بسیار دیر اول نظام
الدین ابو بکر ^{نصرت} کنند. این نظام الدین بلا شک همان کسی است که سعدی
در ابته از گلستان از او مدح و تجدد ^{کنند} کرده است. (در ترجمه و فروری
مسائل و حدیث ^{را} ^{بجای} ^{مغزو} ^{زنان} ^{در} ^{در} ^{بار} ^{فکر} ^{مصحف} ^و ^{زنان} ^{منزل} ^{که}
ندسته و او را ^{تقلید} و ^{ببر} ^{از} ^{جد} ^{خود} ^{ببر} ^{نقصی} ^{کرده} ^{دگفته} ^{است} [!]
ص ۶۰ ^{قصیده} ^{که} ^{گفته} ^{ام} ^{شعر} ^{که} ^{من} ^{نام} ^و ^{گفته} ^{شست} ^{بماند} ^{یا} ^{و...}

۹۲ و علاوه بر این قصیده ^{از} ^{بزرگ} ^{مصر} ^{ترکان} ^{خاتون} ^{سروده} ^{که} ^{چندان} ^{قابل}
توجه نیست.
بنا بر ^{سکال} ^{وینغ} ^{در} ^{۱۲۵۴} ^{که} ^{بسط} ^{افزون} ^{از} ^{بنام} ^{قصر} ^{مرد} ^{بیخ} ^{دلیل}
قرین ^{بنا} ^{بر} ^{افزون} ^{اند} ^{لغو} ^{او} ^{از} ^{بنام} ^{عمر} ^{فارس} ^{در} ^{است} ^{بر} ^{حال}
با ^{برگ} ^{او} ^{سلطنت} ^{بدا} ^{وسط} ^{استقیم} ^{اتابکان} ^{فارس} ^{(پد} ^{آبر} ^{پس)} ^{مقطع} ^{محمّد}.
ترکان خاتون پس از جب ^{رفایت} ^{رفایت} ^{در} ^{بار} ^{بزرگ} ^{مصر} ^{که} ^{از} ^{بزرگ} ^{مصر} ^{که}

برسم به محمد بن راشد از خط مستقیم نسبت (پد بیبر) فارغ و عمر محمد بن
 بعد از رفت سلطنت برگزیده و خواهرش را ~~بجای سلطنت~~ بجای سلطنت
 او در آورد. این سلطان رشید (که در موقع تسخیر فنجان و دارقونی
 خاص بود که از فارس می آمد لشکرها که فرستاده شد) و ساد و دل
 تمام مردم فارس را از ظلم و جور خود بمان آورد. چون از ایدین بار
 بدو که حکایت کرده و بدو که او را بتبریز دعوت کرد و او از اطاعت امر
 سر باز نداشت ترکان خاتون که زنی با عزم و شجاعت بود او را در حرمش
 توقیف کرد و دست بدو می زد.

محمد شاه برابر داشت بنام سلجوق شاه که در زمان سلطنت محمد شاه در آنکه
 استخر محبوس بود. ترکان خاتون او را خلاصی کرد و در بار خاتون را در
 انساب او سلطنت را حق نمود. ترکان خاتون که هنوز زیبا و در او
 خود را از دست نداده بود و طرف محبت آنکس جدید شده و با او ازدواج کرد.
 انساب آنکس جدید شده و او را جدید تر کرد و آنکس بلاست که بعد از
 شده و عفت فتن و او را از است و علاوه بر آنکه قصه او در ^{تاریخ} در ^{تاریخ} در ^{تاریخ}
 اوساف و وقصیه دیگر (جای کلمه قصه ۸ و ۳۳) نیز در مع آد گفته
 و ^{مجموعه} ^{آثار} ^{مغول} ^{خوار} ^{که} ^{طیبات} ^{نام} ^{دارد} ^{چنانچه} ^{بنام} ^{آد} ^{در} ^{غزل}
 سوم این کتاب (جای کلمه ۲۶۶) ام سلجوق شاه را ذکر کرده است.
 اما آنکس بزود سرگرم عیاشی دباوه گشته. علاوه بر این بگرد
 صد نیز در وجه او راه یافت؛ نوشته "میر خاند" و در حقیقت در حال مقت
 از یاد آورد اجبار و حکایت که در باب زن خوشی ترکان خاتون شده بود

در آن وقت ختمی شد و در حال مع از علما ن سیاه را نامور قتل کرد
 و پس از چند لحظه غلام سر بریده ترکان خاتون را در لکن کفوراو
 آورد. بپوشانید پس از مشاهده سر زدم خود به آنکه از حال مستی بجز
 آید و بسیار سرد گویند او را که او را کشته و بجان سلطان
 انداخت. پس از این واقعه حالت بدین در تمام عارض از خاتون قتل
 خود را با او باورید. چون تمام سر از آنکه از ترکان خاتون
 سولای نفوس داشته طغیان خود دید اولین قدمی که در راه اعلام استقلال
 خود برداشت عبارت بود از قتل هر نفوس مانده منول دیگر از رعد آنها.
 بدو که در فوج از سواران خود را نامور سرگروه او کرد و سیاه اصفهان و
 کرمان و عده امیر نیز که نشانه انتقام خواهر خود بود. این فوج پر
 شایه و محترمین سر از (شاید صدر نیز در بین آنها بود) استقلال
 او در سینه شرافت و براسه دامال آن خط عفو دامان گرفته.
 سلجوق شاه نیز بطرف خلیج فارس رفته و بکازرون رسید و اگر چه در این جا ببارد
 ضد کرد او را مقبره عده کثرت تا به دست نی آورده و با چند تن از ملازمان خود
 در مقبره ای که از مقدسین محقق شد. جنبه قدس این مکان مانع ورود
 تعقیب کنندگان میام شد و سلجوق در حال جنگ دست امیر افاندر کرد بعد
 متقل شد (۱۲۹۶). از سلسله سلجوقیان (Salgharides)

در آن زمان که در حال مع از علما ن سیاه را نامور قتل کرد
 و پس از چند لحظه غلام سر بریده ترکان خاتون را در لکن کفوراو
 آورد. بپوشانید پس از مشاهده سر زدم خود به آنکه از حال مستی بجز
 آید و بسیار سرد گویند او را که او را کشته و بجان سلطان
 انداخت. پس از این واقعه حالت بدین در تمام عارض از خاتون قتل
 خود را با او باورید. چون تمام سر از آنکه از ترکان خاتون
 سولای نفوس داشته طغیان خود دید اولین قدمی که در راه اعلام استقلال
 خود برداشت عبارت بود از قتل هر نفوس مانده منول دیگر از رعد آنها.
 بدو که در فوج از سواران خود را نامور سرگروه او کرد و سیاه اصفهان و
 کرمان و عده امیر نیز که نشانه انتقام خواهر خود بود. این فوج پر
 شایه و محترمین سر از (شاید صدر نیز در بین آنها بود) استقلال
 او در سینه شرافت و براسه دامال آن خط عفو دامان گرفته.
 سلجوق شاه نیز بطرف خلیج فارس رفته و بکازرون رسید و اگر چه در این جا ببارد
 ضد کرد او را مقبره عده کثرت تا به دست نی آورده و با چند تن از ملازمان خود
 در مقبره ای که از مقدسین محقق شد. جنبه قدس این مکان مانع ورود
 تعقیب کنندگان میام شد و سلجوق در حال جنگ دست امیر افاندر کرد بعد
 متقل شد (۱۲۹۶). از سلسله سلجوقیان (Salgharides)

از دواج کرد. از این بید مکتب فارس بنام آفرین شاهانه خانم سلفی که
 سال ۱۲۸۷ در تبریز در بیت مؤلفان اداره مرکز در تبریز اداره شد و در
 اول چند قبل از وفات شاهانه خانم یکی از اعیان کما بیش صحیح است
 بنام اسلام سولیم به شرف الدین که در خراسان ~~بود~~ بدن دقت مراد بود
 روز شنبه خود استفاده کرده بارها گفتند و گویان مردمان فارس از
 شهرت خود استفاده نموده و خود را مهد خوانند و عده امر می دانند بگرد
 خود جمع کرده در بونام ~~تخلص~~ تخلص کرده اند از جنگ مؤلفان در
 با بنامها و در آیه اجنبه الهی و مذہبی او توجیه و تفسیر نموده اند
 و در ضمن جنگ گفته شده و اغلب سیاحتش نقل شده است. پس از این
 واقعه مذکور به او در از خیال مجازات خویش نیز از سفر کردند
 و انگلیانو محکومت فارس مقیم شدند.

صدر چند فقیه فارس باقیانوانه آمد و در ابدل و نصفت
 روحی موزون. عده بر این رساله محقق در سلسله بر این حاکم نوشت
 صدر میدانست که اگر یک مرد بزرگ که در راه کوشش و دور و بازوی
 خود بمقام بلند رسیده است دفاع او را استماع کند بهتر از استماع سخن
 سلطان که با لاش افتد از کلب گزاه است مایه اخلاقی است
 افتد است فارس صدر را در غزلت گاهی مقیم کرده بود و در پیوسته
 سر فرج از آن را داشت. (ص) مذکور یکبار آنرا ترک گفته و در بار تبریز

را تا حد این اقرار می خوانند. اما بجان نام وفاتش مطلع مورخ ص ۲۴۲ و ۲۴۳
 تاریخ مشرف به سوره ص ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴
 (۳) چاپ کلبه فقیه ۱۴، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۴۱ در دست نگوید: با این خط است
 به آفرینش با اشالی من کند (ص ۲۸۳) و در ۴۰ و ۴۱ بار حفظ آرمش و صفای قلب به از سلسله تمام در بار ص ۲۸۳

افزود
 آنگاه پس از آنکه به او در ۱۲۶۵ وین چهل و هفت و دوازده سپهرش
 بزرگش آباقا سلطان رسید و در همان سال با دختر غیر مشهور ابراطور
 یونان *Michael Paleologus* ازدواج کرد و آن آباقا طاب
 استاد و اتفاق با سلطان میسر بر ضد صومالیه مصر بود و خواهر بار
 آنان موفتاد. نوشته رسید الدین: «در زمان حیات سلطنت آباقا
 خان که هرگز بر عدل و انصاف او قطع است رعایا از امن و امان
 استفاده میکردند و او در حفظ نظم و ترتیب که بدین بلاد کویاس بنا بود
 صد ~~سید~~ سعید نصر الدین طوسی وزیر به او در زمان آباقا نیز

در منصب سابق فرود باقی بود و بر حسب امر آباقا چند سال پس از ندرت
 (زیرا) آلفونسو *Alphonse* در عهد خان مرغانه
 ندرت بخون در زنج (ص) که بنام خودش مشهور است فرام آورده
 این تیغ بزرگ که خان نولندگان و علما بود در زمان سلطنت آباقا و
 یافت و در برابر بنام شمس الدین و علاء الدین جوینی صادر اگر گشته. اگر محرم
 مذکور است رساله از منسوب بعد را که در حقیقت از ادبیت دستخط ملی از مسلمان
 نوشته شده است صحیح است در آنوقت صدر منتقم گردید به اصلاح به این امر کار
 صدر را با صفت تبریز و ادب است. این رساله چنین شروع می شود: «

صدر در این رساله دفاع افغان متوجه سلطان سید به. از عدالت احرام و افزود نظر که
 نسبت بعد در این رساله مشهور است صدر این به با محبت مقام افغان او در زمان خود است بر
 (۱) راجع آباقا به دایرة المعارف است و دایرة الخطر درج شود. برابر از دواج آن که با عمویان کرده روح به
 (۲) یکی از دلایل مشهور بر عدم نسبت رساله بشخص سعید است که صدر در اول رساله عنوان میکند حاضر صحبت سکندر و
 در او احوط مانند شخص شایسته از او صحبت میکنند. هر که سخنان و فریاد. معدود ص ۳۰۳

اربع جقوق فخرت که در عهد سلطنت او بیان شده است و در هر یک که منتهی در اول
 کلیاتش را در شرح است صاحب نیکو نهاد و اهدای آن است که این دو برابر در حق سعد
 منبذول داشته اند و در غایت فقاهت خود را با این هر برابر اهدا کرده است. بیخ فقیه و فایده
 علماء الدین جوینی در فقیهه هم بخش الدین و آبرو بخش الدین محرم است و اهداء اهل حق بنام
 صاحب نامه گفته است. (۱)

۹۷ صدر
 صدر رفته رفته بر خلاف جنبه نیکو مذمبی خویش عریض و در برابر میباید
 در میان غزوات او با سایر رفاقت نمود که در مدح ما درین عالمی که رتبه
 رسیده شده است از عهد مداحش: چند فقیه و عیال فاضله در مدح کس الدین جوینی (۲)
 بقیه عیال فاضله و فقیهه چهارم از فقیه عیال در مدح کس الدین جوینی
 و غیر الدین معاون کس الدین جوینی. فقیهه سوم از فقیه عیال در مدح
 نذر الدین نامی که احوالش معلوم نیست. و فقیهه نوزدهم در مدح کس الدین
 بقاضی آکن الدین زین المداد نام الدین - «L'ornement de la
 - societe et l'Imam de la Religion»
 و بلا فوزه که فقیه فاضلی در مدح امیر سیف الدین محمد نامی. (۳)

(۱) ترجمه و تفسیری از گلشن فقهیه در حق ائمه اطهار علیهم السلام در باره
 تاریخ ابن بطوطه. سائزیتا. ص ۵۵. ص ۵۵.
 (۲) این اثر توسط W. Bacher (W. Bacher, Saadiah Aphorismen, p. 752-753) تصحیح شده
 است. کس الدین مدیکل صاحب منزل متوفی در غزوات صاحب دیوان است و کس الدین
 کتاب به صاحب نامه همین است. راجع به این هر برابر در (جوینی) در مدح ائمه اطهار جوینی
 (۳) W. Bacher, Saadiah Aphorismen, p. XLVI. نوشته گراف (مدیرستان
 موهبت) این کس همان کس الدین تازیگوی است که در باب برادر خود
 با و جمع کرده است.

نمونه کان ترجمه حال صدر بساقت تبریز او که در آن موقع سنش بعد نظریه
 قناعت نگذره اند. دولت شاه با استناد بکلیف (آزار) عذاری بی ندرت
 بر سر هم بجوهر ان سرار سفر بنهر در او افر عمرت عیالیت داده است. ز منتهی این
 حکایت نظریه صحیح است: صاحب تاریخ ذریعته را منسوبه که محمد حاکم مولان
 و پسر سلطان دهل ~~شیراز~~ ^{غلات} الدین بالابان چند تن از ارباب فضل
 به برابر خود ~~گرفته~~ ^{گرفته} کرده بود که از آنجمله بود مرثع و دهلوی و خواجہ حسن و
 امیر خسرو. بنا به مدار امیر خسرو در م نوبت فاضل حاصل تحف و هدایا
 نیز از محبت صدر فرستاده است. بجز این بولتان دعوت کرد و درنده
 داد که در آنجا برابر او فاقه می داشت عیالیت و کسوف مرثع بنا کند. و کس
 بهشت کبر سن و ناتوانی از ترفیق ~~گرفته~~ ^{گرفته} خواسته و کسوف از تالیف ~~گرفته~~ ^{گرفته}
 خود را با یک کوه نامه در باب امیر خسرو بولتان فرستاد. محمد بن عیال الدین
 در ۱۲۸۳ در ~~گرفت~~ ^{گرفت} بمنزلها مقتول شده است و اگر دعوت او را در مدح
 در ۱۲۸۰ در فرض سنه صدر منوره در ۱۱۸۴ در آن موقع ۹۶ سال داشت. (۴)

۴ راجع به سیر صفرا قبل. (۱) : گراف مزوم. آثار صدر گلشن کرده است که این فقیهه راجع به
 زبانک سداست. و در این حدیث گراف مخزون به جواب نیست زیرا یکی از ابیات فقیهه دلالت دارد بر اینکه
 این کس کس متوفی که زنده بوده اند. احتمال ضعیف بود که این سفالدین همان کس باشد که صدر در مدح
 از فخر خود در باب عزالدین احمد بریف بر او تالیف کرده است.
 (۱) تاریخ ذریعته ص ۵۵. مدح ص ۵۵. بکس. I. ۱۸۴۱. ص ۱۴۱.
 (۲) ترجمه گلشن و فخری ص ۲۸۷. نوشته Ausleby مرغاب کز او صاحب خزانه عیال
 نیز منسوبه که صدر از طرف محمد خان (خان شمشیر) حاکم بولتان دعوت شده و از ترفیق ~~گرفته~~ ^{گرفته}
 همین در جواب است: و صاحب گلشن مرثع و ضار بارانی تاریخ فرزند با ۹۸ ص ۶۸

سدر با روح آرام و با همسنگ بجانب قبر بر رفت. بزرگترین تفکرین ایران
 نصیر الدین طوس شمس بزرگ در جدال الدین رکن مرده بودند و سدر در رفتن
 تا آخر گناه و در میان شواش فعل جدید که بتاریخ کتب شهرت میگرداند
 مانده بود مشهورترین این شواش عبارت بود از این خبر بود که بقول جان سعدی
 در شهر از زیارت گناه است.

۹۱ سر از پانته سر از شهرت دارالعلم را از دست نداده بود. در عهد پانته
 سدر نو نسیه گان سدر از آنجا ظهور کرده بودند: ابو محمد روزبهان پسر
 ابو نصر البکلی *Nasr al-Bakli* که دوست و مورد احترام و کشتن اناج
 ابو بکر بود در سال ۹۰۶ هـ (۱۲۰۹ میلادی) در آنجا وفات یافته بود. پس از وفات
 مفسر شیخ عبداله ابن عمر البیضا در قاضی سر از در این شهر زندگان کرده و در حدود
 ۱۲۸۶ (۹۸۵ هـ) در تبریز درگذشته بود در سابق بر این شمس قیس که در ۱۲۳۰
 (۹۲۸ هـ) تالیف خود در موم به آل بوعلی فی عیال اشجار الحیم را چشم پانته ابو بکر اهدا نموده بود.
 مداحان ابو بکر سحر شوارح میخواندند زیرا مهمان سوار اعوان کمال
 الدین بن عبدالرحمان بن الدین بن عبدالرزاق ملقب بخلیق المغان قبیل
 از اینکه ترک مسیحا عدلیت و نیز گناه و محبت شیخ شهاب الدین سدر در این
 چه قصیده در مدح سعد بن زنگی و ابو بکر بن سعد کرده بود.

از طرف دیگر سدر هر چند پسر تر می شد نفوذش در تولد دولت جدید
 در اشعار و شواش بیشتر گوی میگردید و آن تا آنکه در نفوذ نه تنها در اشعار شوارح از
 بلکه در اشعار شوارح بر ایالت ایران همیده بود. از این شواش اعلامه بر اسم
 شرح حال حکایات باقی مانده در مجرب این بقا عهد است مگر در قرون اخیر
 الا در بستان نامه ۲۳۰ گوید:

که فضل از تاریخ نگار دیده را حفیض ابن حوسله کار کرده است. از عهد این سراسر
 ناصرالکر از آنکه ملی از قزاق فارس بوده در هیچ اثر از او دیده نشده است.
 ۹۲ نجم الدین زکریا که هجرت از امارت قصبه در بلخ به قزوین، راضی الدین
 بابا فرزند و نافرمانی است و در بکر بهاء الدین زکریا از آن امارت شوارح
 از ترک دفاتر و طاعت نظام الدین رعی دارالطاعت علی و فارسی. محمد الدین
 فضلو *Fadh al-Lawati* که جنبه مداحی بر جنبه غرامت غلبه بود.
 هر این شوا در زمان سلطنت آبا قخان منسلتند و چهار نفر اخیر از آن
 از هجرت و غنای خاندان دین چون بر خردار سینه.

تاریخ این مرد سیاسی بزرگ (شمس الدین جمن) بما، در تعیین تقریب تاریخ
 وفات سدر که ممکن است تا سده سدر که از سابق تاریخ و تاریخ
 است که سینه: نو نسیه گان (که در حال سدر در این حفیض بر جرم است بهیم شده اند)
 قسمی (که مستوفی، خوند سیر احمد راضی) وفات او در ۱۱۰۵ ذی الحجه ۹۹۰
 (۱۱۱۱ در ۱۲۹۱) قسمی دیگر (که دولت ه، جان در نفیست العیون، صاحب خلفی)
 در شوال ۹۹۱ (سپتامبر - اکتوبر ۱۲۹۲) منولند بنا بر این سدر در سن ۱۸، ۱۰۱
 که در این نظر عقب آور نظر بر سینه وفات کرده است (۵۱)

- (۱) 83 n. Khatai
- (۲) " " 77
- (۳) " " 16
- (۴) " " 82
- (۵) نوشته سید سید سدر ۱۲۰ ساله کرده است. بقول او زکریا *Sadr* (۹۹۱) مرده است و فلور گل
 ۲۴ دسامبر ۱۲۹۱ را روز دفن او میداند. برعکس این است سال ۱۲۹۲ را تاریخ وفات او تصور میکنند.

در واقع چند سال پیش از ^{این تاریخ} ~~تاریخ~~ حاکمان بزرگوار کو علاء الدین
 و کس الدین چینی مغلوب سلطان واقع شده و بر موضع نجفی بدرود
 حیات گفته بودند. یعنی ابتدا در زمان ابا قاسم منزلت شده و
 ابتدا بکنایه خود را کرده بودند و بعد از او در زمان جانشین دربارش
 تا کبودار ^{Chakaudar} (۱۲۸۲) چهار باره بزرگوار شده
 و در حال بعد تا کبودار از بزرگوار خود آرغون سکه خوره و سایر اوت قول
 شد. هرگاه ایلخان متوفی بر این چهار باره گران تمام شد و علاء الدین پس
 از آنکه امرش متوقف و خورده شد و طووس باختلاس و ضعف وصل در پای
 ششم گرام در ۱۲۸۳ بر اثر همد در گذشت و کس الدین که به نکتت بر
 سال بعد ششم شده و با چهار پسرش محکوم با عدل گردید.
 بدین ترتیب حاکمان سدر مرده در وقت او با دیگرها از دستگیر
 این گذشته. سدر که از هر جهت کتولی، زندگان خود در آسایش کرده
 و کتا و بلا فوه از هر جهت بدین برهمنی منت محکمان هر اراد بود
 آنها را پس از سرگشتن خواهرش کرده با آنکه در حق سایر اشخاص که
 نسبت با داحقان و انسانی کرده بودند مراعات سعادت گفته است
 در ترک ایلخان مرثیه از سرود در هر تیکه پیریز بود و از این چه بیکی
 یعنی بابت انتظار و پیران گذشته باشد (۳) و حتی شصت آرزو واقع
 سلف بزرگوار خود فرزند و او در میان سلطان محمود پیش سلف شده
 خاطر متوجه او نموده. منگک لاقتر این ده بیستم نیز در باب سلف
 بر سرگ این چهار باره از او مدینه

در واقع در تاریخ و حاضرت بلع این ۱۲۶۱ ام جلفون ابا قاسم کبودار و غیره
 (۲) که گفته اند که در تقابلی بزرگوار و آثار غیره از او که در میان این سلف در ۱۲۶۱

مکن است گفته شود که سدر از راه حق شناسی و وفاداری قصاید در سروده
 این هر دو ز گفته ولی در موقع تدوین مجمع آدر قصاید او مراجع
 راجع بدو برادر را سلب نفی و گفته در زیر با آنها حذف کرده اند
 این قول نیز قابل قبول نیست زیرا قصاید راجع بکلیت که دشمن
 و بخوار مغولها بود و ~~خط~~ خطا بود؟ بدین از او در عقوب
 آسان باقی بود باقی مانده است. پس بهتر این است که بر خلاف
 او ^{نوشته} ~~صحت~~ ترجمه حال سدر بگویم سدر قبل از مرگ حاکمان
 خود بدرود حیات گفته بوده است. (۱)

صد ۱۰۱ سدر با اعزاز و احترام از نظر ما ناپدید شد و نام بلند از خود
 گذاشت. در حین وفات که از شوکت وصال خود را بگوید
 خود را از انتقال داد و را بر اثر از قدر و عظمت شوخ بزرگ
 خود را در یافته و تکذیب هر مثل *Rien n'est prophete*
 در *en rempay* [منی این مثل این است: بیکی در شهر خود پیغمبر
 نبوده و مراد از آن سببه براد از شوکت خویش درون بخاطر بود مردم
 بکافی خوش کردن بی با بود گوهر. و مثل عرب از هدا الناس فی العالم
 اهله و حراته. و غیره است. اعدای کوننده بود. سدر در

(۱) تین و تحف تاریخ عمری با وفات سدر منگک است. این منگک است قابل سهرورد
 کن است عدد شوم؟ در آن صورت ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۹۱ را قبول کنیم؟
 برابر قبول میگردیم آن زمان اعداد و در سایرین و سایر مشین در دست سدر است. منگک
 اگر حکایت دیگر حکم مومنان از سدر در ۱۲۸۰ م. شده متوان گفته که سدر
 در بین ۱۲۸۰-۱۲۸۲ منی در بین ۹۶ تا ۹۹ م. کج وفات کرده است.

حواله نکرده در نزاع غنای ماه خود بخاک سپرده شد و بدفنش بر روی تزار
 گریه خیزان از پیکان داربند قدسی و تقوی ^{و صفت} خواستند که
 بعد از آن در حواله ~~سج~~ سجند فون شوند عدال بیدش و غوان
 معروف حافظ (متوفی در ۱۳۸۹) در نزاع ^{مذنب} قبه سدر لکن شد.
 مسافرن ^{سابق} مقدر قبر سدر را وصف و شرح کرده اند:
 در قرن ۱۴ این بطوطه ^{لاط} در حین عبور از سر از تربت اودان
 کرده و ^{معنی} «شیخ متقی معروف به السعدی» نام از او نام برده است
 فایده و بیخ کوی دار باغی راجع باین مقبره است در کن باد در
 نزاع آن سرشته میگردد. حوضها کوی از مردم در آن حوض
 شده که سر ازها رخت خود را در آنها میسازند ^{این بطوطه} و این
 حوضها را بعد از نبت سیدیه و دولت شاه در قرن ۱۶ چیزی
 بر این شرح علاوه نمیکند و فقط شهادت سیدیه بر این که وضع
 در نظر اول مقبره تفاوت نکرده بوده از همان حوضها محبت سیدیه
 و بعضی علاوه و محبت سر ازها را نبت مقبره یاد داشت میزند.
 پس از نبت سیدیه مجاور بنام ^{شبه} سدر (Calline de Sader)
 مشهورند و بر وی بر فراز آن ساخته. در قرن ۱۸ قریح وضع بدی
 بخود گرفته بود (۲) کریم خان زند (۱۷۵۲-۱۷۷۹) که ^{بسیار} بتدکار

(۱) مذهب این بطوطه II ص ۸۷

Engelbert Kaempfer, *Amoenitatis etoticæ* (۲)
 (Amgo. 1712.) و W. Franklin, *Observation made on*
a tour from Bengal to Persia in 1786-1787.

نام سید و علاقه است ^{۱۲} که هر یکی بنا کرد و در وقت ^{نظ} را نامورد
 این محوطه کرد. (۱)

در ۱۸۶۰ معمار معلوم به Pascal Caste که در ایران
 مامور شده است این شرح را راجع بقبره سدر نوشته است:
 در نزاع شهر (نزدیک از مقبره حافظ) ^{مذنب} قبر سدر واقع
 شده است. این قبر در طایفه ^{مذنب} مسقف بگنبد در زاویه
 محراب نزاع ^{مذنب} حوض ^{مذنب} باغ واقع شده است. سدر
 از اجبار ^{مذنب} نم و عبادت ^{مذنب} در خاک برادر آن تقوی
 مقدر شده است. در قسمت پائین این بنا حوضی است ^{مذنب} از آب
 زلال و بر او میسازند که با حرام ^{مذنب} از حوض ^{مذنب} جانوران مقدسی
 شراه میزند ^{مذنب} این کار نیز که از سوی Ausley ^{مذنب} از
 ذکر کرده است. معروف ^{مذنب} از نهاد ^{مذنب} اقرام ^{مذنب} آنان ^{مذنب} رایت ^{مذنب} ۶۰ ^{مذنب} از ^{مذنب} سیدیه
 امروز نیز سر ازها سدر را ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} از ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه
 تقوی و خصال ^{مذنب} که ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه

(۱) نوشته Ausley ^{مذنب} که در ۱۸۱۱ ^{مذنب} از ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه
 بدروازه سدر ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه
 بقبر سیدیه ^{مذنب} راجع ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه
 شادان ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه ^{مذنب} سیدیه

(۲) *Monuments moderne de la Perse*
 (1862) p. 56-57.

فصل دوم
تالیفات سعدی و طبع کلله

در بیت صفحۀ اول این فصل از مرتب ۱۲۳ شرحی در باب او

طبع کلله و تالیفات سعدی نوشته شده است چون این قسمت دارای ابیات
زیاد است و بعضی از کلمات در بعضی جملات به هم آمیخته است و بعضی کلمات
از ترجمه آن عیناً عطف نموده اند (و اینها کلماتی است که در ترجمه
در بعضی کلمات به هم آمیخته است) و برای اطلاع از تفریح این بیت سعدی
قسمت اصلی در اینجا آنجا که در بعضی قسمتها ترجمه کرده است

۱- بیت فخر کلله در ۱۷۹۱ مربوط به ملوک محمد رسیده و چهار شکیون از روی
کتابت فراوان آورده شد این احمد بیخون طبع شده است

۲- شرح مختصر و قریح رسالات و غزلیات در برهان و طبع در این طبع

۳- تقدیم هفتت این کتاب یعنی از رسالات سعدی

۴- ترجمه در بعضی مضامین
۵- عقاید مستشرقین در باب نامطبع بودن قصاید عربی سعدی و نقل قول این
نظریه در ترجمه از آنها

۶- بیان معنی طعنه . طعنه عربی و فارسی . طعنه عربی و فارسی و ترکی

۷- اشاره به جرد اشعار در ۹۴۴ بیت کلله که بازده شود از فارسی
و بعضی بزرگترین ، موزون ، عربی ، کور ، کلمه فارسی ، کازرون ، ترکی
آب ، صید ، کازرون ، کلمه کاش ، کازرون ، کازرون ، کازرون ، کازرون

نقد ، ترجمه ، زندگی (۱۶ المهرج) . عهدۀ صاحب کتاب در بیان اشعار .

۸- بعضی از اشعار بنده و ستاره که بعضی از مستشرقین سعدی نسبت داده اند
از او نیست و بیک شعر و کتی همانا با سعدی منسوب است . توضع این مریض .

۹- یکی از محققان و نمایندگان سعدی که با بنده و طبع در ضمن مدایح است .

۱۰- اشعار تعیین تاریخ تقریباً یعنی از قصاید و مراثی کتب تاریخ طبع
و مصحفیه مدد معنی و وفات آنها

۱۱- نقد عهدۀ جامد در ترجمه غزلیات سعدی بر سر اشعارش و قول در شاه
در احقاقی مقام ریاست غزل سعدی را در حد و قصاید و غزل را

فرد کما دلوزر و بعضی و کشف شایه بر این امر خبر و در غزل سعدی از سعدی .
عهدۀ نوشته کتاب بر این است که در شاه حکم خود کرده . زیرا در این

مقایسه سعدی با سایر غزلیان این تنها سعدی از حافظ پیش نیست بلکه حافظ
از حیث بیان خیالات شعرا و غزل که در روزی در عین وصف سعادت
و نایب بر سعدی ترجیح دارد .

۱۲- علت اشعار و بعضی اشعار عشق شوار از ایران بر وصف عثمان مستور
بودن زمان بوده است .

۱۳- طبایع . بر اهل دشتی مع انابک محمد و غزلیات بنام سبوقه قبل از
۱۲۶۲ تدوین شده است .

۱۴- مدایح . سعدی به اهل را اگر پیش از سایر محبوسان غزلیات مدایح
است زیرا که در این باره پیدا کردن ذخایر و قصاید عربی و ترکی مسافرت
سکنی نظم و کس بر انگوش و طبع از در بیان باره خود مدایح سعدی را در این باره

با کلمه ان و از معانی خواهم برود

چون در کتاب جامع صدر خود را پیر منکرانه باشد این کتاب را بعد از
مراجهت بزرگ از جمع کرده باشد عمده ران در آن مدتی در حق
صدر ابو بکر که ۱۴ روز بعد از وفاتش وفات کرد مهت بنا بر این
تاریخ تدوین آن کتابها تالیف گفتن در بستان است.

۱۵ خاتم - چون به ابو بکر آمده و مانند مقدسه گلستان و اراکانه
مراجهت بزرگ از جمع کرده باشد عمده ران در آن مدتی در حق
صدر ابو بکر که ۱۴ روز بعد از وفاتش وفات کرد مهت بنا بر این
تاریخ تدوین آن کتابها تالیف گفتن در بستان است.

۱۶ غزلی - قدیم - منی آنها: غزلی - بسند است قدمت - شاه در
زمان جوانی صدر پرداخته شده باشند.

۱۷ رباعی - مفردات - مقطعات

۱۸ - صاحب نامه یا صاحبیه - در غالب نسخ با مقطعات منظومه ۹

مفیده Bacherz واقع باین کتاب - این کتاب از بستان
دکستان گرفته است.

از این جا بعد که راجع بستان و کلمات است کتاب عیناً ترجمه شود. اردک

۱۳۳ بستان که در ۱۲۵۷ نام شده است تالیف هم صدر بشار سرد

شاهین ترک بدست آوردن چند حکایت از بستان نقل کرده است که این کتاب
در فارس مکه در شام نوشته شده است. یکی از آنها این اشاره را
سند قرار میدهند:

همانکه در فارس است من
چو با آنکه در بل بمولم از دور بود
چو مشک است - سقیمت اندر رفتی
بغیبت درم عیب مستور بود

اما - اولاً بیع و در مذاجم برانکه در صورت قبول نوشته شدن بستان در
خارج ایران محکم تالیف آن را در وقت فرار و هم زیر او این امر محتمل
نظام - معبده این اشاره را هر چه است بیکس بهتر است چنین معنی کنم
« بیکس در شهر خود پیغمبر نشود [باری] فرید شرح این شهر خالو روم بود
ترجمه صفحہ ۱۰۱ » اگر کتاب من از حاکم اجنبی بفارسی مرید بیکس
طون نطق و کلمی نمید»

من گفتن بستان که فهم آن مشق و معبده - منصرف منوط است
و اگر معقد از منوط بران سهواً تالیف و کتاب و لغات است. بعد از مرید

ایجاد در رسته تفسیر شده است. رسته اول تفسیر مندرست که گراف
در طبع و من ۱۸۵۸ از آن استفاده کرده است. هر چه تفسیر و کتاب

است که جدید تر از تفسیر مندرست است مشهورترین معنیرین کتاب
شعری سرودن سوری را میباشند. سرودن در سده ۱۱م قرن ۱۱

بستان با تفسیر چاپ کرد و در تفسیر آن گد شنگان استفاده نمود. اما
اما سرودی را نه تنها تفسیر بفارسی بستان نوشته است بلکه تفسیر
عربی بستان نگاشته و سال ۱۵۵۰ در بغداد آمدن آرا نام کرده

را رجوع به تالیف باربیه دینارد J. A. 1880, XV, p. 364. این مستشرق
در مقدمه امر که بستان نوشته است صراحتاً مضع از سوری آورده. در طبع
معنیرین ترک که با آنکه هر چه کلمات است مد اول بنی عوام شرح حال افان
مانند بر بار صدر نوشته اند استفاده کرده است. همچنین رجوع نمود به

Grundriss der iran. philol., II, 295.
Rosengarten, arab. Litt. II, 436. و گراف از Rosengarten

ص ۱۲۴ این تفسیر اخیر (تفسیر عربی) علاوه بر شرح اعلام تاریخ و جغرافیه و حدود
اشغال حاکمان و اشعار و حکایات کوچکی از سندر است.

کلمه بوستان (در فارسی: محرابی خوش) مکرراً در عهد و فارسی
مانند عنوان مجرده آرا و تاریخ استعمال شده است ^{تلفظ انظار} بر اثر شایع شدن
در این مذهب رجوع نور به نسبت *سند* ^{اصحاح حلیه}
این کتاب که امروز بنام بوستان مشهور است سابق در بعضی از نسخ خطی
مردود به سعدی نامده است یعنی «کتاب ممتاز سعدی» خودش عزیز
این کتاب را اللهم و ممتاز میسرده چنانکه در ابیات ذیل با توضیح لغوی
میگوید: «... باینده آید این گوهرم هنوز از جنات بر اندر برم
آیا ای فردسند پاکیزه خوش... کرم کار فرما... چو بنی لینه آید
از هزار برادر که دست از تفتت بدار.»

این منظومه که در حقیقت یک داستان منظوم اصطلاح است که نظر تاریخی
مربط از حکایات کوهک نوشته شده است به بنام حذا و استغاثه از او
و گفت بنی و چه رخصیه اول شروع کرده است (ص)

۱) حاجی خلیفه طبع فلوجل *Flügel*. II. صفحہ ۵۰-۵۳. نزه ۱۱۲۹-۱۱۰۹
(نزه ۱۱۲۸) رابع است بتالیف سندر و تفسیر آن که بیان نوشته اند. ابن
میر *Annales de l'Egypte* از تالیف دیگر نیز نام میرد، و *Annales*
de l'Egypte (طبع آرماسه) صفحہ ۷۰، ۷۱، ۷۲. همچنین *Broekelmann*
۷. *Broekelmann*، *Grundriss*، *Flügel*، *Flügel* از کس *Flügel*.
۲) بنویسند *Broekelmann* در ص ۹۵: «*Prosody of the Persians*»
از زمان خنصر نظامی شروع ویران آید شوی با مدح حذا و پیغمبر... مدح سلطان وقت، و ذکر باب
تالیف کتاب به نعت سخن و شعر... بر اثر شوا امری اجبار شده بود.

این دعوت داشتند سندر به استغاثه حطار و مبدل الدین سنده است
ص ۱۲۵ منتها از خیالات عام و حدت وجود که لغوی این مذهب بزرگی است
(در سینه است باینکه در اصطلاح در خطاب *سند* ^{اصحاح حلیه} عارضا
پس قیام از مدح سلطان وقت که در پیام، آن ختم سندر و لغوی از
امور است که میگوید: «چون کاخ دولت بر درختم بر او ده دراز است
یکی باب عکس و در دراز گنگبان خلق در آن حذا م باب
اصحاح بنام ایسی که سخن کذ فضل حق در ایسی کوم باب عشق است
و منی دستور نه عشق که بنده بر خود برود هر دم تو اضع رها بخن
سندم ذکر مرد قانت گزین بهنم دراز عالم کریم بهنم دراز مگر
بر عاقبت بنم باب تو است در راه جواب هم در راجع است و ختم کتاب
این طبع و تقیم بر او باب چنانکه فرام دید از طبع گلستان که چند ماه
بعد از بوستان نوشته شده است که تصدیق است اما در بوستان
یک جریان عرفانی قور که غالب در برده ^{اصحاح حلیه} استوار است و کتب
نفسه و غلبه گامی باطن به نسی میورد ^{اصحاح حلیه} موجود است. در مقام برینک
با مستشرقین بوستان سکت و فور حکایات تاریخ، اشغال، و نثر است
تفصیلاً ممکن است تصدیق و تفسیر به بیشتر از گلستان است بر استشرقین
نژاد و تفسیر است. سجاده بوستان در هر که از گلستان در اروپا
مشهور و معروف شد ثول موهل از مجمل القدر مانده این کتاب ^{اصحاح حلیه}

۱) در باب خانه اصحاح این کتاب رجوع به بنده در سانس ص ۳۱۲-۳۱۴
۲) باینکه گفت که در این باب جامی و حسین واعظ از سندر نیز گفته اند.

در نظریات اظهارات تف سکنه لا این تالیفی است که در اروپا نوشته جان لنده است
و برابر آنکه مجرب است از حکایات گوئیک با شاع و قطعات اصلاحی آنها
و کم با لطافت فکر و ذوق آفریده شده و با اندازه انگلستان نژاد است
در حقیقت این کتاب که ^{انتشار یافته} در آن ادای قرن نوزدهم که
مانند سایر آثار ساریه آن که تا امروز فقط زنده و نثر همیشه سترنده
و عباده جنبه عرفانی و ^{بسیار} عبادت آن به صدها
حکایت خواندن آنرا دلوار از انگلستان سافه است.

X گلستان که مکمل بعد تالیف شده است. امین کمر است. و سورا گفت
برت نیست که قلمها عرفانی آن حذف شده است (با تثنیاء باب هم که حدیث
عرفان برین و طبع است) متن این کتاب بجز از بوستان و بار زمره آنرا
زیادتر ظریف و تیشو از آن با مقایسه با نثر سایر محرمات لغت در این ابواب
بسیار ساده است. میدان گفت که در گلستان قسمتها حکایه با نثر نوشته شده
و شاع و حکایه اصلاحی سراسر ببینا سورا کرده است.

کلمه انگلستان (در فارسی: زمین گل کاشته شده) که از کلمه بوستان عراق
تألیفات قرار داده شده است زیرا آنرا اوقات کهن سبب آن گلزار گلستان را
استقال کرده اند. حاجی خلیفه با خلاصه از انگلستان ذکر کرده عاودن
ابواب را که بقول خودش صادر لا اشل نادره و حکم منتیبه است همراه آن
در نثر فنی ^{شهر اسمی مفرین} گلستان نوشته است. (۳)

را از زبان رزمه Olearius که امروزه بگردانده است که کالعدم است.
(۳) ^{تفسیر لغوی} معنی لغت ۲۳۱-۲۳۲. ۱۰۸۳۲. در این کتاب ^{بسیار} با لغت که
دارای عنوان گلزار (70837) و 70830. ۱۰۸۳۲. انگلستان استند (70833-70840) ^{تفسیر لغوی}
(۴) قسمت شرح حال. مقترنین.

این کتاب بدست برکت تالیف شده است. بعد در مقدمه آن منویله که آنرا
در اوایل آوریل «ارویشت ماه مجالی» شروع کرده و «هنوز از تکلیف نجات
۱۲۷ بقیتی باقی برده» که کتاب گلستان را با تمام رسانا است. و در فصل اول در چند
روز ^{بسیار} نوشته شده «در لباسی که گلستان را با کرایه دست سازا ملاحظه
افزاید» و از طرح نقشه آن که در تالیف گلستان در نظر داشته منویله نوشته است:

«چند کلمه بطریق استحقاق را از او در اشل و سوره حکایات بر سر کوه ماضی زمره از این
کتاب بکار آوردم... در حقیقت در این الجمله این کتاب ^{بسیار} وسیله تفریحی است
که مرتب تیز تو اندیشه و همین معنی را خود را خودت عربا دعوت و طبعی بیان سکنه
» بجه کار آمدیت ز کمال طبعی از انگلستان من برداری
محل همین بجز در شش باشد. و من گلستان همیشه خوش باشد.» زیرا بجا و دانی

بدون تالیف خود اطمینان دارد. در صفحه انگلستان منویله: اینک پناه رفت
و در خواب! و این را نیز فکر سکنه که: در با نثر سالیها این نظم در ترتیب
زبا هر دژه خاک افتاده جای غرض نقشی است که ما با زبانمان...
چنین میل بقا و دو دانی بر آن فطرت است و ^{بسیار} در حقیقت گلستان سکنه

و چو در لطف شب تاب بی نب معصه و منتهی برود این ^{سبب} در در قوت است بیکر
و دنیا بر لطف تالیفات و آثار خود ما بر بیاید بعد از مرگ میورد بلکه منحوا
از جلیله کنگ تجارب خود جواهر بر درمان بنیشت. عمده بر این در آن کتاب
بار دیگر سوره تالیف خود میبرد از او لا بدانکه در این کتاب ^{بسیار} چنانکه

(۱) «بیکس شاق عدم نیست چشمه حیات و می خشک نموده شد.» صاحب نامه ص ۱۱۷.

رسم مؤلفانست و در باب مصفاان از ائمه معتقدان بطریق استیجاب تفسیر فرستاد
صاحب کتب... غالب گفت سدر طب انگریز است و طب آمریکائی کوه نظایان را در این
زبان طعن دراز کرده... و لیکن برادر روشن صاحبان که در سخن با این
است پوشیده نماند... که در او تالیف نصیب کشید ظرافت بر آنست که تا طبع
مولان از امرات قبول محرم نماند...
از روی ترجمه

در حقیقت مطالعه در آنست این مجرب که مرکز از نظم و نثر که همیشه فایده
صلوات و لذت متن اصلی است برابر خواننده طلال آورد است... حسن مترجم گفت
که در ترجمه بوستان که پیچیده تر از گلستان است این از ادوار حسن مترجمند
سدر عارف و قاصد است... در این جا مناسب است مقایسه این مجرب گلستان بوستان کرده بودیم
معه بوستان دارا کرده باب است بنابرین در باب از گلستان بیشتر دارا بساده
مترجم است ابراهیم نیز که عیناً در گلستان بوستان هستند هم طرف مقایسه با هم نیستند
سریعاً بوستان نسبت به گلستان بسیار مفصلتر است زیرا که لغات اصطلاح
در آن بیشترند بجهت اطناب کلام داده شده و حدودی در گلستان طبع و گرده آن از
آنجا ستر و پدید شده

باب اول بوستان در مقابل باب اول گلستان که حدود ۱۶ حکایت است و در آن
۱۶ حکایت است و در این هر باب مرفوع و اعد دارند... باب چهارم بوستان از جهت
مرفوع باب سوم گلستان مشابه است... ادعای دارا حکایت در این شماره ۲۹
حکایت است... ابراهیم گلستان مفضل تر و ممتدح تر هستند (۲)

در سدر در گلستان از ائمه بوستان آورده است و در این در گلستان در همین (۲۵) بوستان آنهارا منکر کرده است
چون ادوارد بران در این ادباً حدود ۵۴۰ - ۵۴۱ مجرب از ائمه که عیناً در گلستان و در این سخن گفته
راستار یک در دوران حافظ را منکر است البته نکرده است
(۱) یکی از مزایای بوستان که گلستان فاقد آن است عبارت است از این است که در غیر مصنفان این نوع

باب اول هر کتاب در عدل و در کیفی پوشا کن و باب ششم بوستان و باب سوم
گلستان در قناعت و مدد کردن هر چه در اعیال... باب نهم بوستان در گلستان
در ترتیب است... اما در حقیقت نصف اول باب نهم بوستان (از ۷۰ تا ۱۲۹)
(۲۸۸) راجع بفرایید خاموش و مشابه... باب چهارم گلستان بیان شده که در همین مرفوع
فزون عمده بین این کتاب است... در گلستان جنبه اصطلاحی و حسب
بر جنبه اصطلاحی و حکایت غالب است.

مفید از سدر ابراهیم... در احوط صنف با هم دارند... فضل سوم بوستان
راجع بفقیر عرفانی... باب چهارم گلستان راجع باطلات در رویان سبب نماند بود
تفسیر ابراهیم که وجه ششمانند از عبارته از باب چهارم در دور افض
پنج (رضای) هم (شکر بر عافیت و نهم و نهم) در بوستان و باب پنجم
دعوت و جوانی و مضمون (پیری) در گلستان.

این هر باب اخیر در گلستان (پنج و مضمون) در سوره جنبانست تا لغات
سدر را آورده و گفته دار کرده است... اگر چه اگر استوفان مبتدیان و در جنبان
زند و راه شورش برین در بلند پایه خود ملاحظ کرده است... کتاب باید دانست
که اگر استوفان فقط موصوفه این و سایر را تفسیر میکرد و ممتدح اقدام به
اصلاح اصطلاح سامعین خود نمیداد... حکایت راجع به پیرانی که همواره
خود را جوان میدانست و حکایت گلشن عشاق که در آفرین مرحله اگر احمی
میافشته در این قبیل تالیفات سدر از این حکایت بهتر است... با لایق
که اظهار میکرد همواره راجع به حقیقت جادوانی چو میگوید دان و حقیقت
عبودیت برادر سلطنت و مذمت کاسکامی نیز برابر رفیع خستگ کسب مانده

صفیة Sarazine au La fille aux yeux d'az
 آلفیدیکو اما این صفیة دار از مزایای آن است که صفیة مرزه سدر فاقد آن است
 صفت ۱۰ خلاصه اگر گکتن در برستان دار از زمین و آس واحد مینتد از حیث
 کفر و از حیث روح از هم متمایزند؛ گکتن و سدر تقوی است تقوی که
 با کمال از کلمه تفریح اراده مینماید. آن است که شکل بر صحت آن در آن کف
 صفیة که این بر آریه او در بجز مینویسد و بلا فیه ~~نقص~~ است که سدر آن را
 بر اثر تفریح و خود نوشته است.

اما برستان سرف حقیق کار فکر و از جهت در طرفه سدر است
 در اگر سدر از گکتن خواسته است در بس منزل و طبیب رد ابط این در آب سگ
 و او این سگ را در مدتی این است که در برستان نیم اصدان عالی و طایف
 کف و آب بر دم و صد او نه بیان کرده است. این برستان اصدان و حکمی که مکرر
 ذوق سلیم و اعتدال خاص در بجز و حیگر بسیار اجمالی است و زمان سدر
 بهترین تا لیفات سدر است و از او است که فتمت را می آن استخراج نمود.

مکتب فتمت اول رابع تا پنج صفیة سدر در این جا ختم نمود.

۱۲۵ ششوی سردمانند *Lucrèce* و *Vigny* شو و فرفرف نیست بلکه
 مکتوب شو و اضداد است. شو و اضداد یعنی اخلاق، یعنی کسی که در تمام اطلاق
 و انجمن، طباع و صفات معاصرین خود را وقت کرده و از این وقت
 و حافظه قواعد کلی استنباط نماید. و قبلاً باه و دانست که این اضداد
 (مکالمه) که شو و را باضافه آن توصیف میکنیم (شو و اضداد) اضداد
 علی است. صدر پیش از آنکه شرح آن را در فقه مرور مطالعه
 فرارود و در وقایع او با سایرین وقت میکند و عبور و نزاعی را مستورد
 و بآنکه بتبذیر از آنها انتقاد کند (صدر میگوید که گفته است) در کتب
 میزان طوق صواب و قواعد مجروده مکتوبه. صدر در چند جا بنام
 اشاره کرده است: «زهی سعادت خواننده هر که در هر یک از مضامین صدر
 او را کافی باشد. بستان مرصع ۴» و همچنین در ص ۲۷۷ گوید: «
 من سیرم از فقر و عقل و جمال معنوی سخن مرا نمیدانم» و در صاحب
 نامه و طبع *Bachelier* (ص ۱۱۲): «بند صدر بگوشت جان شیرین
 زنده همین است مرد باس و بروی و در (ص ۱۶۱) لکنند: «
 فضا را که از دیگران خواهر شنید از من شنید... کسان که سواره خوب
 و طالع دریا دارند شفاع صدر را کوشیده اند.»

۱۲۶

نام شایه دانست که صدر تمام این مضامین را (بغیر از صاحب نامه)
 در آن لغات خود پرالکده ساخته است. بپاره خود صدر میگوید: «بضایح
 پر است از منافع جزو اگر فتن آمان بگوش. بستان مرصع ۴» و بنابر این
 «اقوال صدر عبارت از استیسا و نصیحت همیشه» و خواننده باه

بفحص ضایح در ضمن مدایع تعلیم کرد.

از این مضامین متوفه حکمت عملی ساده و مکتوبی عنوان استنباط کرد. هر کس
 که تعلیم صدر را در باب رفتار با همزبانان و حافظه میکنیم بگوشه اشارت علم الراجح
 بدست میآوریم که بپیدا آید متواتر این که کاملی را *Plumme* که
 صدر در نظر داشته است طرازی کلمه. بلافاصله چون صدر سیدانه که نشان
 بدون توجیه بخواند مجرازه ناقص خواهد ماند غالباً از روابط موجوده بین
 خدا و انسان سخن برآید و عقدهات علم ما بیده الطبیعیه ابراهیمه میکند.

فصل اول

مرد اجتماعی

۱۲۷

صدر در بستان (ص ۹۹) اظهار مکتوبه میکند از این که در جوانی فردی
 کند و صبی گرفته و در نیت آن متواتر عقاید و در باب تربیت
 اطفال در عهد شو بگوید. این تربیت تکلیف پدر فاضلان است
 «اگر میخواهید که بعد از خود نام با آلاسی بگذارید پر خردت را اطفال
 قواعد عقل و حکمت پرورش ده زیرا اگر آذوقه نوزاد را اضدادی
 باشد چنان است که از تو ۲۲ فرزندان بیایا کار نماند است»
 پدر فاضلان باید حاصل عادل را با او قرار دهد و مکتوبه باشد: «
 چقدر راهها سخن در آید برابر اطفال ناز پرورد پیش خواهد آمد!...
 بگوشه خود ثابت کن که او را هر چه صدر با آنکه او را ضایح نمکن...
 در حق اولاد ما رام که جوان است سخنگو کن» در حقیقت صدر تربیت

والدرا در حق ولد لکن در کتب دیگر از تربیت معلّم در حق سید اند
 در بعضی از بعضی علم در راه انقباب و کتب و دیده هر دو در آ
 خزان بکلیش را نیز ماکد میس لغزید فرد یکی از ضایع سید را بیاموزد...
 چه دان که انقباب در کار و حواشی از زمان ادرا از اولی خود در انقباب
 بران انقباب بران زمان دار باه اینه انقباب بران انقباب
 " کس که عتاب آید سکنه است و راندنیه باشد باید بکلمه سید ایستاده
 مرتبه را باه با وقت انقباب کرد زیرا تمام حدیث سوزن طفل لکه با
 راست چه چیز بران که تر از این است " جو از است که عیب و ننگ
 عذر سارده او را انقباب از پشورده کرده باشد و در این باب میوان گفت:
 " کس که بر نالایق باه بیس از پیر بکار بر او نوردان
 تربیت حق از پیر ریاست باه دوش و زنی را بهم بیاموزد و این نام
 اولی رسید است که اطفال را مجبور از احرام با دستگیر اکتان ^{فصل ۱۳۶}
 پس باه بدین معانی با صلاح عیوب اطفال پرداخت: " هر که در خردی
 اب نمند و از بزرگ فلاح از او بر خاست و بر مرادها ننگه جو ای مع
 خود فک جزی باقی است ^{فصل ۱۳۷} فصل پنجم حکایت ۳۰۰ کنگنه
 اما باه تربیت نوزده نوزده سخن استماع دانسته باشد: " تربیت ناسنجه
 ضایع است ^{فصل ۱۳۸} کنگنه " دقتی که پس از بدت تربیت در کی
 از نگر و نغمه ار بنیشتی جبهه تربیت است و از وقت بفرمود است (کنگنه
 ۲۷۱، جمع فصل پنجم حکایت ۱۱) زیرا از انسان به استعداد با تربیت چه چیز
 کنگنه ^{فصل ۱۳۹} فصل اول حکایت ۱۱۱

اول کنگنه حکایت ۳۰۰: زمانا در او را دیگر اگر در کتب و در زمانه...
 ۳۱ صاحب نامه: بیان راه است غرض از این فراراه کوروش است و کنگنه ۱۱۱، باب ۱۰ حکایت ۱۹

سید این ننگه طفل بزرگ شد باه فرود او را تربیت فرود او را...
 او را از بزرگان باه امرف (کنگنه ۱۳۳ - فصل ۱۰ حکایت ۱۱)
 باه بی بعضی فرود او را از عیب جو از او دیگران بر بزرگ کرد
 بلا فوه باه از حدیث و بعضی دان به رفیق خود در ادرا کرد و زرا:
 و قاعده استراحت این نیست که عیب مر ا تقوی در هر نام دمی صاحب نامه
 بد بخانه غلبه بر آن که ظاهر او هر باه میزند در حقیقت زواد
 ناسیده سندی بنام هر بان در کس بنیشته زرا در حدیث حقیقی کی
 است که ننگ و خار راه را با انسان نون دهد و بر آن صریح
 در سباید " ننگ آید و نگویمها که نوزد کن در هر باه باه کنگنه
 ترجیح دارد (۱) و در حدیث آن است که در روز آخر سستی بکار آید (۲)
 سبب ننگ این ضایع را باه ننگه و ضعیف بگویند و در
 بلکه باه انرا با لطف و مهر باه و آسودر مقبله نصف: " باه در کی
 دشمن سکن ننگه زیرا که مطیع است که لازم نیست جا به جا
 اگر اطفال فرود را ننگه و ضعیف تربیت کند فلن است که
 فوق و قریب که کفهر معلوم و کمالات این را که مقصود اصلی و
 عرض و غایب است است ضایع کجود و باه بکنید. سبب الایات
 جوان به بجز به باه است و سبب جواب دهد و حق ادرا است اول
 داوار است تا انجا که از کف و اظهار مجرب است فرود باه ننگه باه
 امام غزالی سهر در نغمه پریدن آنچه نمند است در علم بیان مرتبه سید کنگنه (۳)

۱) در هر چه باه پنجم حکایت ۱۱۱ کنگنه: کس که عیب فرود او را بنده دیگران را باه کنگنه
 ۲) صاحب نامه ۶۶ و کنگنه باب ۱۰ حکایت ۱۳: از ننگه در کس که بکلمه کنگنه
 ۳) حدیث آن باشد که هر که در کس در هر چه باه کنگنه ۱۱۱ و در راه کنگنه ۱۱۱

تصیر نیز به از آنکه نفس لایق در سایر مسائل فزود ابر سه دگر در فزود او در
 (ص ۳۱۱ کتبات) و بلافاصله پس از آنکه صلوات بر حضرت کریمه آید
 بکار بندد و در هر یک خیزه کران آنها در قلب خود القا نماید: «اوستی
 رخ پیروزه برونه کل آنکه مال گدازد و بخورد و اگر آنکه علم آفرین و عمل
 نکر ص ۳۱۱ کتبات»

اما این علم که بازگشت را باعث تصیر شده است بهیه (ص ۳۱۲ کتبات)
 باید در راه مذکور بکار برده شود و در طریقی الله او را لذت بخش و دینور (کتبات)
 نیارند دانش علی بقصد بعد از آن است که مورد برتری انسان در راه لاجل
 و اصلاح شود. ^{فصل} صدر اجسام در آن است و این که با محقر و بجز
 ص ۱۴۱ که علم کرده اند (۱۱). علم آنها بر ارض پرورش از عواید زمین گمان صحیح آنها
 کافی است. صدر از کفان منزه: «ص ۱۰۲ باب ۲ فصل ۲۹: کف
 علم بگوش جان بسوزد و غایت بگفتش کردار» صدر ~~بکمال~~ از
 انتاب خود بطبقه حیوانه علم مغزور است و گاهی (با کمال تا نفس)
 در باغ جلوس فزود از دست داده و علما طبعه عوام و جهال را آنکه مکینه
 این بود و قائم حیات منور جوان. اما حیات زودگی دشمن: همچنین
 علم استعدال فکر را تا نفس مکینه عفت نیز به در راه گناه می آید.
 صدر حضورت و بیانت ابر را که بین «عقل» یا «خود» و «جان» (ص ۳۱۳)
 در روان «دم و دوار و قوی کرده: «و اگر مکینه از آن که از خود در روان
 را از منزه بر جا رود و قد و بنید و بعد رفتند ص ۳۱۳ کتبات»
 (۳) چنانکه نزد دین به نفس بنیوانه آید و بنیوانه علم و جان نیز ممکن است و اما اگر تصادفاً بنیوانه
 بر هم منتهی فراموش بود... زیرا اگر جان خود که در راه افش کند علم نیز نتواند ترافقت
 علم فزود را بجان ~~بکمال~~ بناید.

که ام تر نفس مستند من تو مستقیم اگر اعتبار من در دست باشی: آدمی را عقل
 به در روان در نه جان در کتابه دارد چهار « یعنی چیزی که بار را
 بر جوانان اعتبار نیستند عقل ماست. صدر جان بنیوانه عفت
 و اینکه امن را بچوانان توصیه میکند: «باید که مرد قوی از کف
 بر هر دو کفان (ص ۳۱۴) زیرا این چهار است بر حفظ استعدال
 نفس « آدمی عدولت نفس ~~بکمال~~... که هر چند در راه او پیش
 کنی خنای زاید ده کند. « باب نهم ص ۱۸۰ در جوان
 مذکور است فزود از روان هر دو که از او است و از او است
 بر باشد (ص ۱۰۲) بلکه باید ~~فصل~~ از خاطر که در باغ
 در کفان ذکر شده در عیبت است از اول از دست روان و از خود
 گذشتی بر ارض است. آخر از کند. (۱)

X X

راجع تصفیه قیام (ص ۳۱۳) - جان کلمه ای معنی روح است در این جا یعنی نفس را می آید
 در تمام کتب عرفانی در این مواقع کلمه نفس ~~بکمال~~ مراد از نفس
 استعدال است. در جمیع بنیوانه علم ص ۳۱۳ که ۴ و ۶ و ۷
 در قرآن سوره ۱۴، ۱۵، ۱۶: نفس مهینه این تر است بر امر مستند (ان نفس
 (۱) صدر با علم جوانان را از از او اج قیام از کف بنیوانه: مراد استعدال و کفان

۱۴۹. ازادر اعتدال همی اصدق مدست . باید در ای فوسنجی خود
 دایا گوشت تا خود را متقل کرد . اعتدال گشتن شرط خوش بینی است
 و این هم موصی است . اعتدال خوش بینی مستلزم بیدار نگه داشتن
 خاندان باشد در تمام و سایر رفاه اطفال خود بگوشه « تا آنکه محتاج
 بخوابن چیز از دیگران نروند . برهان ۲۲۹ » زیرا « اعتدال
 که از دست بکنج برسد از جبر زردی آزاد است . صاحب نامه ص ۱۶۵ »
 حسن مذاکرات و آنست که مانده خوار و مطهر مردمان است با قلوبی که هموار
 حس اعتدال شرافت است آنگاه ندارد : « دست پیش سفید میر »
 (گفتن باب بیستم حکایت ۴) زیرا « مردن نبوت بر که زنده گانی نبوت
 حکایت ۱۱ از باب سوم گفتن » (۱)

اما چگونه معمران بدون خواتن چیز از دیگران با اعتدال زنده گردند؟
 این کار بسیار آسان است : قناعت با آنچه هست . اولاً در مورد خوراک :
 « باید بار زنده اندن در محبت کردن بخواه خورون بر از زلتی دیگر
 کردن است . که معتقد که زلتی از به خورون است (۱) . در ای
 باید با وضع ساده ابر پیش شه . (باب سوم . حکایت لا گفتن) . رای
 چه باید جابه طلب شه ؟ : (۱) نمیدانم از علم در شان در دیند اگر در طلب شه .
 ص ۱۴۱ صاحب نامه ۱۴۱ . در صورتی که از نفع آرزو کنی در درستی
 باشد باید از آن مخطوط و مستقیم شه و در صورت نبودن بخواه خود را در
 گفتن آنگاه گشتی نزاوار است . خوشتر کسی است که معمران عمر
 مد را بین حکایت ۳۶ : با اول گفتن چه حکایت اگر در ملک لافزنی از خود است .
 (۲) موی در آتار بجلی : باید بار زنده گردن با خورون زنده گردند .

گرانبها (۱) خود را بصورت ن بخورد . رایتی چای به انفسه محرم زده است
 « در روز رفته و خود را هنوز نیامده حال را غنیمت دان . برهان ص ۱۴۴ »
 « در دنیا ای که همگی را راضی نکرده است دل بینه صاحب نامه »
 زیرا دنیا بهر خود نبرد و زرادار و لب گلی منک : انسان مغز و زشت است
 مکتوب پیره مرد متوجه بشمار فرزندان در پاره درختی از خداوند لیر
 فرشته بود و بعد از همین پیر پس از آنکه بزرگ شده بود سینه
 که بر فقر خود مسلک . اگر چه عمر آن وقت واسه التعم و دنیا تا
 مریخ در عالم میگردم تا پیرم بگرد . (گفتن باب بیستم حکایت ۳۱)
 از این جا میتوان اصدق اخوان را بر او یافت : بیخ در دنگر خود
 معز در همیشه . جابل با پیا همو بر عالم غالب است (۱) زیرا لوی غیر
 با بر پیر مقادیر نمونند بینه . گفتن ۳۲۹ « به همه از
 کند خوراکها رضایت کرد : « آسان گریز عدم اعتنا از
 محققات اعتدال امیال است » (۳) . همین حسن اعتدال عدم فراط
 است که صدر را از آرزو فقر که مظهره عوفا زمان او بود
 با زده است . با آنکه عطار (فره الدن) فقر را ستوده است (۳)
 صدر اعتدال دنیا نه دور را توهم کرده است : اگر فقیر همیشه
 صدقاً با ثبات بر آن تخر کنند اما فقر را فی نفسه حس مذموم زیرا کار را
 بپلوه است و این کار را برفا و آنگاه ار . (۳) اگر بسا فقر همیشه
 (۱) « عمر گرانبها » ترکیبی است که خوش بینی صدر را مریخند .
 (۲) گفتن بیاد حکایت ۲۱ . وضع حکایت ص ۴۹۶ : دونی که همگی گوشت فلفله
 هست عمار با فقر قناعت ندارد . گفتن که بخواب چه در لبر و چه بیکار ایوار .
 (۳) عطار پند نامه . (ترجمه سالی) ص ۱۵۵ از ۲۰۴

از دراز کردن دست بقصد تنویر خود در نغمه زیرا این کار از دراز
 بهتر است را . اما در مورد ثروت . لکن نغمه که ثروت عیب
 از گرد آوردن فزاین و ز فزاید : « درم دینار را بر همه
 راه را آورد که هر یک است . و اینها در اندوختن آنها
 صرف کرد . مکتان ص ۱۰۱ » . بلا شک ثروت قوت حقیقی
 دارنده خود می باشد . « کسی که فرود در چشم لطف را نشیند
 اگر نقد نه در آن بخوبان نزدیک شود زیرا است ^{بر دکان} به زرد کم
 بخیر نیارند » صاحب نامه ۹۹ . اما تمام عمر را صرف
 ادخار کردن و بنده ارم دینار برودن حاصل ندارد . در احوال
 این بیماری بگردد : زنگنه فرود در قف کف برودن را در که پس
 در یک لحظه بیایم و باقیم سگوه . « در از به فرودن بود
 از بهر بر اینها در نهند و هر زار . « این جوان معروف و سید
 مراد محسنه صدر را آنها رسیده . با آنکه مخالفه و نرا گران
 را همه اذیات دم و طاعت کرده اند صدر تر آنکه روشن فکر را
 از شک کاران بماند و این محسنه در او می از حکمت کلک
 بقصد روح راه است (ص ۲۹۳) در این حکایت بر محسنه بعد بطور
 وضع در ک میرد : باید ببول را بغزان اینده بایه فرام آه ن سافن است
 ستش کرد و بنایه فرود را بنده آن قرار داد . باید استقلال فرود را
 در تقابل حفظ کرد زیرا لا ینالی غیره لسان استواریست که از فایده

مکتان باب سوم و کاتر ۲۷ .

در صحت و رویت . « مکتان باب ۴۹ . بر عکس در احوال که
 با نیت نکت بدو داده فرستد در افن است نگاه کنید و در اکثر
 در احوال و قناعت است و نه در مایه . در فضل است نور بول

۱۴۲
 همه بر حفظ عقل استوار باید در احوال کوشد . باید دانست که با کماله
 مکتوبه باید رفتار کرد و چگونه آنرا بخت جان گشت . باید از احوال
 خوش بینی نگاه است و در بنایه نقد را فراط کرد و خوش بینی بر شد در حفظ
 دنیا بجای برسد « بنایه همیشه بزاج و طبیعت بر دوازده را قدر و بخت
 خود را میسکن . صاحب نامه ص ۹۹ » باید خود را از هر گونه شاد و غصب
 مناسب و به ترتیب باز داشت و در طلب آرامی و احوال کوشد : «
 بیشتر از روز میدان باید در برابر همه غصب باید از کرد همه بستان ۱۴۲
 بسیاره افرد در مالک و مالک قلب و به ن در خواست کسی که در خواست
 اولیا و کس نسبت نماند بخود آنها نماند باش . « هر دو سخن بسیار
 باب ۵ . ۵ . ۵ . و از راه هر اس اقدامی نکن لا جبر تلخ است اما سوره
 یزین و لذیه دارد . باب اول ۱۶۵ » مکتان که هر هزار عقل ندارد . باب
 ۲۳ . اول . در سایه هر همراه در حواش کنس و قوی خواهی بود . در این
 مریض چه طوی سگوار که در واقع از تسلیت قدم کوب است : «
 از منظم . با رضا و تسلیم بظلم و اعتداف قوی بچین در ده . زیرا بعد از کوفت
 در حدیث تو خواهی . با جرات و جبارست و سخن خود را به لای و قوت از
 شد و عفتان بنده . قوت اخلاق همراه بر قوت و حیانه غلب سیه

اول بوفن سگوه و جبر و سخن را و بوفن است .
 (از نغمه دانسته)

بده در سق قدرت و توانا و ز بروی معینان تمام آنها را که ^{انها} ~~گزاره است~~
از هوشی و قدری و قدری که در این عقیده صدر باینجه آید
شکست است. در حقیقت «مرد مرد برکت و کم است بیکه بیفیم بکار»

۱۴۴

«و کسی که مردی ندارد مردی ندارد. مکنان ببین طاهر ۴۴» و «سازگار»
بر درستی و خدای و خطر در گفتار اقران خود کمتر کن را در باطنی
پایانی تر از خود علاوه بر هر باقی است و کم نماید از صفا و مگر
کن زیرا این است که در طاهر حقیقی است ۱۳ و تا معینان را بی نیاز
زیرا آبی جهان را زرد ز رنگند. مکنان بی بار ۲۰ «۲۹»

ب عبارت «تا معینان» یعنی تقصیری و تقصیری است که بر عموم عقود
رحمت دارد میور. زیرا در این دنیا یعنی آشنای بیکر بدکار
در خوردند که سزاوار عقود در وقت نیستند در کم بر این آشنای
ظلم است یک ز که اتفاق بر کم را دارند. زیرا خود در وقت چون
با خوشی نه کرده شود فضیلتی ندارد و عقود و عیبش باید بوجه
و از سزا در میان سزا (م) باشد بیکر را در اولی
نفرین نباید میزاست کرد: «کسی که همیشه سزا خود کرده است
اگر یک بار از دایره عدالت خارج شود او را بخش. مکنان

ب- اول - ۲ - ۴۶ با اینکه صدر بر خلاف سایر اخلاقون
از توجه به کردن با بدان خود را نمکند (۱۵) این قسم نصبت

«اگر فریب بر نماند آنرا از خود خودت بردار. مکنان ۱۴۴» و «اگر از آن
برکت کند گوید. خوردنی نیز اول بگوید. مکنان. ۱۳ زیرا آن را از خود سزاوار
زیرا با سزا و قدری از خود در روشن مکنان ۱۴۴» «مکنان سزاوار عقود است و در برایش کسی که
بر مکنان کم را در مهم نیست. مکنان ۱۴۵» «۱۵» اخلاق مکنی: اگر کس صدرا اظهاری از خاطر بیان دیگران.

در تالیفات صدر بسیار دیده میشود: «خوبی بر بدان کند و عیب است...»
ترم خوبی بر بزرگان کن هم است بر بزرگان. صواب نامه ۲۳ و ۲۰ و «
داستان فتنه از آن بر دور کند خارا. ۴۹ فصلنامه» (۱)
ص ۱۴۴. «خوبی بر بدان یعنی آن است که بد را بچنان. مکنان بی باج»

«مکنان و سزاوار اثر را در سزاوار است» چون با مردوست خود
نرمی سخن گوئی بر بغور دام را در افزوده میشود. «و ندگی در بیان
اثر از مرگ روح است. از بدان بگوئی نیا سزاوار مکنان ۲۲۳»
و حق اگر انسان در معاشرت با بدان سلامت نفس خود را بکشد
باز از آنست مصون نماند. اگر کم گفتی که در پیش پاک و در حدیث
«آمده است نباید از عقیده دشمنان دیگران نسبت بجزر بنده
مذکب آن کمتر که انسان نسبت تقوی و ایمان خود را از سزاوار
ند (۱۴) از سزاوار دیگر از دشمنی و چنانچه با سزاوار نماند
شد: «از خدا و ان صفات دشمنی در است که دل پروردگار است»
پس نباید بدون توبه حق با کسی میماند بدان را میزاست که
زیرا در این صورت بجز بدان سزاوار کرده میشود: «هر که ظلم را
کند بر بدان را از رحمت او براند و توبه او را از خدا بزداید»

در حدیث «مکنان» ۲۲۴: «باید بد با بچنان گوید که در دل با بی بی خار
را بدین از سزاوار و ظلم خود و نسبت کسی که بدان نسبت اگر خوار آنرا
نگرد از سزاوار با آن مصون نماند. ۱۳۴» «کسی که دشمن را در پیش بند
و کند دشمن خوشی است. مکنان...»

منه که بنیاد کرد و در بدو فکر را تنبیه و مجازات کرد. انتقام باید
بعد از همه عقوبات در موقع خوش گرفته شود. و این موقع را باید منتظر بود
در بعضی « وقتی که زمان انتقام فرا رسد باید دشمنی را که بر زنی زده او
بدون رنج خود کوبید. » برتن ۱۹۱ «

در بعضی مواقع باید در انتقام ملاحت نشانی داد و این ملاحت حکم
۱۵۱ عالی اضداتی راجع بر انتقام نیست بلکه اصل ملاحتی است که
سویا و در بعضی مواقع نفع نفس اقتضا میکند که در جزای بدی خود کوبید
« اگر چه نباید بر او بد رفتاری نمود و شکایت نمود اما گاهی برای نفع نفس
این شیء کردن لازم است که درنده چون دزدان کند باز در حال
استخوانی پیشش اندازد. » (۳)

در حقیقت احتیاط و حساب از آزادی نفس حاصل نمی برداشته
اولین وسه احتیاط از بدی نخبی ملاحظه عقاب امور و عدم تسلیم
و متابعت از خواسته های نفعانی دیگر در هر آس. بخشن در موقعی
که منتهای در کار عزم کنید بزود در تقسیم نگریه و نافع و مضار
کار را درست کنید. « چون در کار جنم کردن داده او اس
آن قدر آن طوف را اختیار کن که کمتر فرزندی ن دارد بگشاید

دانش و تمام در بین تراستند و بگویند چه جواب دادی بر اندام ... اما روزی که
از پادشاهی در آمد ... بنویسند خود آنچه را که بدیدگان گفته است منتظر ظاهر بود صاحب
ص ۱۵۴ «

(۱۲) بر هر که توانی با دشمن کن باشد که میگوید که تو شود. مکتب ص ۲۱۳
(۱۳) صاحب نامه ص ۱۵۱. دهکاتی بنده بان در ص ۱۶۷. اندکند

باید دانست که مردمان بصورت ظاهر این حکم میکنند « مردمان
آلوده دنیا با یک دین باشد اگر عصر از زبان او سخن گوید مردمان
نکوستند و بر او با احترام نگاه میکنند و او را با احترام
یا کینه باشد اگر خاموش نشند همه گوش فرا خواهند داد که حاضر
از غیر در مقابل او بشوند. صاحب نامه ص ۱۶۱ «

باید دانست که بصورت ظاهر بعضی فایده گفتار میکنند. اما فوایدی
که از حقیقت امر آگاهی در مورد دیگران در مورد خودتان
نظیر این فرقه نشاید و بجای ملاحت و تقارفات که درباره شما رواست
باید دانست که منزه بنایید و بیوسه در کینه روح خودتان نگاه کنید
زیرا بعضی این را مانند خودشان نمیشناسد. (۱) صدر مدانی

جای بد است زوق علم خود سخنان قول مشهور و اطوار اینها در
اگر کمتر آیه از فرقه شدن و بلا دیدن برکنر باشد
سکوت و آرامش مطلق را که غایب احتیاط صدر است آوری
و در نشاط و فری که از احوال نفعی بیرون آید
زندگی کند. صدر در غالب موارد دارای عقاید است مانند نفعی بر او
همیشه شکار و ریبی - یعنی اخف کلمه باشد. و معنی اخف کلمه این است
که دانستن دشمن و آزارش کند. اما صدر این توصیه را نفعی
نمیکند و بعضی تفاسیر علی بن ابی طالب میگوید. قبل از گردن عمل
نصایح دیندار فرمودن گوش فرا دهی: « کسی که پیش از شنیدن پند نگوید

را بگشاید ص ۱۶۱. بیرون ص ۲۴. در ص ۱۵۱. باب ۲ ص ۸۰

را بگشاید ص ۱۶۱. بیرون ص ۲۴. در ص ۱۵۱. باب ۲ ص ۸۰

ترش برهمن فرزند صاحب نامه ۱۹۱ . با وجود این بکار رفتن
 نیز بدون فکر در اطراف آنها بود است زیرا این فصیح از جانب
 غیر بان گفته می شود و بهر چه بنام خود را این منت دیگران
 کرد و بدست خود به که بدست خلق گفت ۵ به کرم ج ۳
 بلاطه قبل از اقدام خود را بسیار قور و زبردست پندار ۸ : «
 آنکه با سر بلند بر میخورد کسی است که از راه هر جا است ^{دانش}
 صاحب نامه ۱۹۱ . اگر کتب یک کلمه بدوش نشاند تصور کنند
 که دیگر کتب نظر یافته : « برای هر فردی که از این سخن
 دیگران بشنود فوایدی شود ، زیرا با آنکه کرده و از این گفته
 و بان داده است را این امر مستمم است که اقبال و خوشبینی هر کس را
 و با به امر است تمام جواب اصراط تقرب اگر کتب را ضی شد :
 « بمنگنه بنده از توانا شد همه اجاب بگرداو در اندر چون روز
 سارست پر گشت در کار برد او میندند . ^{کتابت}
 همچنین هم کلمه کنی بگویند ، البته قاضی بهترین دست گمان غریب
 مرد بهر است « بران نادان بیع پرانه نیز از فاضل است
 اگر این بدافستی نادان نبود . (اعلان ۳۲۲) ۰ و ۲
 ص ۱۷ حتی بر او و انا و اقل نیز پیش از شنیدن گفتی (چنانکه پیش از
 اقدام بکار کردن) فکر لازم است . زیرا : « زرا شن گفتی
 با روی کلام باز نگردد . مرد آگاه قدا فکر و حرف مستند است از
 زمانه در این اندیشه نباشد که می گفتیم . و این فراخ بهره بردار است

قبل از شنیدن گفتی تنها فکر کردن گمان نیست بلکه با به منتظر بودی
^{وقت} حفظ سخن خود را صحیح تمام کند . گفتن باب چهارم ج ۷ .
 در حفظ امر را بگویند : « هر کس که در کار با دوست
 در میان مندم و این که او را دشمن تو گردد . گفتن باب هشتم
 در حقیقت هر چه قدر شرف و منفی باشد ممکن است با ختم
 امر از بین برود . و بعد که باب پنجم گفتن را
 معنی فراموشی را کرده است از او و غفلت را
 به این علت که عرفا ذکر میکنند در همه را « منبع جنات »
 بدانند ، و همه سینه بکده بر این که از او است و بعد
 زنده با آرام است .
 ... حفظ صدر سگه : کوه نوان تنها در فکر نوان است
 و در دانستن و عاقبت بیفان اندیشه و کنان را نیز دارد .
 (ص ۱۹۵) پس همه آنانکه دارا تکلف همه
 بوده و نسبت بر در سال مستند انجام صدای شده آن کارگر
 به پیش بن باشند ، و همین فکر صدر را ادامه دارد که
 محالست حقوق و وظایف سلطنتی را که محققان را از آنجا
 ندی (یا بگویند) بر در دارد .

را در این قسم از برهان (از ص ۱۸۷-۲۷۸)
 (۳) فاضلی به که حکم در خویش با کسی گفتی و گفتی از کس . و در دنیا
 ص ۲۳ : هر چه در میان را از خود را ببرد . گوید و حتی اگر تنها کسی بگویند از این
 دانست بیرون باشد .

از این صغر بعد صلاح مطربان بر *عصاکن* (از این با که انفا)
نوشته بر سر :

سدر عماده بر لفظ که در سار خود مملوک و سلاطین سید هر ساله مستحق ترزدانی
بسیار است ~~که در سار خود مملوک و سلاطین سید هر ساله مستحق ترزدانی~~
نسخه لفظ در ایران نظر زیاد دارد از قبیل ضایعات این مستحق
که آنهم از طرف نامه نقلیه کرده است و آداب السلطنه و الوزاره و سایر
نامه طایفه نظام الملک و سراج الملوک (منصفه جده منصوره الله)
غزالی (پایان این خلیفان) و در نظر الطر عطار و مرزبان نامه
نیز بخش ما و حکایات در باب نصیب مملوک آید هرگز و از سارین
سدر نیز طوطوش (سوفی بال ۱۱۲۶) کتابه بنام سراج الملوک
رابع بقواعد چه ندارد نوشته است و عماده بر عوب و ایرانیه اقوام
تا تاریخ کتب در سالان در باب مملکت از سار لفظ کرده اند.

سعی بچه قسم حکومتی الحقا و دارد ؟ سدر مستحق به سلطنت و مخالف
به نظیر و کلامه از نظم و ترتیب است (از نوشتن سوام حرف نظر مگر)
اما چون سلطان در حکمت مانده سروتن لازم و ملزوم یکدیگرند سحر رعای
باید دانند که به وجود سرپرستی نمیوانند در کس بسته و سلاطین
نیز باید در ترتیب حال رعای که اساس سلطنت آنها برود در الحالت که
نه است نه است بگویند.

در سرت یک مملکت اعم از سلطان یا امریکه لفظ در دفا فر دارد و از عهد
مصر تا لازمه سلاطین و امرا این است که با هر در ترتیب آنها پیش
از سایر اصناف مردم وقت کرد و سخت گیر و داد است و پس از
آنکه اینها مملوک از مسلم در بیاید نیازند اگر بخواهند مملوک
مطاع ضلالت گویند باید فور مطیع خالص باشند . با هر بر نفس خود
مانند باشند ، هر پیشه بگیرند و غنا بدست ختم و مملوک ندانند . تا
از سید ادگر هر مانند . سزندک در حکم نیز از اوطاق نورزنده و علیه
مدامت ال کفاه دارند . سزندک سزندک هر قدر براقه از خود بفرزانه
آن رحمت و عدالت را بجز کنند . اصل ~~مملوک~~ کتب بعد از این است
که بیه اثر اراد و خاستگان را را لسانی بجزا فر رسانید اما مملوک
دانا با قضا سیر در دفع مصیبت میوانند کما هم از ان نامه
کلیه سر باز زده و اثرار را مملوک غناست دافان و سلو و سزندک
سلاطین باید پیش از همه کس جانب احتیاط در مطالب دار رعایت نمایند
و صغرها نباید همه کس اعتماد کنند و بدوی کس هر فرقه گویند زیرا
غالب خاست پیشگان در بابی محمان مخلص در آید .
در شرط تم سلطنت رحمت و عدالت است . سلاطین کما لفظ و مخالف
بسیار دارند و هر نفس عدل میوانند زمام امور کس طایفه رعایت
را بدست گیرد بلکه لیاقت و برانند که خاص تر لازم تمام سلطنت است
از مضایق و آمار سزنده سدر سزندان ضیق استنباط کرده در سزنده
سلاطین و امرا هر در سزندک و در طایفه سزنده است : اول کما لفظ آنها

در رفتار بر عیال ... در امور مصلح امروز
سوم با دشمنان ملت ...
کلف اول ...
ربایه ...
خزانیه ...
دکتر تقوی ...
ارصاف مذمومه ...
پایه ...
تا می کند ...
همچو ...
گفتم ...
تا ...
کار ...
گذشته ...
گفتم ...
را ...
بر ...

و ز یاد در روزه نین ...
باید از غم ...
زیرا ...
باید ...
این ...
تو ...
کلف ...
بنده ...
حکام ...
راه ...
هم ...
بس ...
امر ...
بس ...
پایه ...
در ...
هم ...
سود ...
متواند ...
با ...

بزاتین رسد بقات ^و و اگر اتحاد رسالت مقدر نباشد تنها سلم
 آن است که در میان هر اهل اصبی تخم نفاق و افتاد بکار و
 دقت کشی مار بیک دشمن که از امداد الحسین فایز نیست
 و حق در این راه از دور و ننگی بر زبان فرود آید کرد ز را دروغ
 مصلحت آنز به از سلم است گفته است ^و دان گفت که سلام
 شبه نصبه ماکاول *Macchiavel* بلا فوه
 آبرو گران ملک و محافظ آن از سر تا در رسد اجانب و اصلاح
 امور دافع از زلف همه حتمه ملوک است
 حال دشمنان پاکه با به با احتیاط تمام زندگانی کند و از غضب
 پادشاه که غالب امور بسیار جزای باعث آن می شود بریزد . ندما
 و خدمتکاران سلاطین همواره در مرض خطر و غم و دلقا بنده
 سدر در نصای که بویزا در حضور رفتار با سلاطین میاید روح بیجا
 از فزونی هر میزاد شده را در دار از عهد ^و لوازم مقام
 وزارت بسیار در لکن خصم آن راز دار را نیک رسد احتیاط
 و وقایع نفس میسر نه یک امر و ظفر اخلاق و دین و صدای
 بسیاره او نصبه او راز دار در امور ملکی نه بر حافظ امن و
 راه ملک است بر این است که آن با فزار سلاطین هم فرود
 بیاید به (ملکان با به چهار حکمت ۱) همس میگوید ^و آگاه سخن
 پادشاه بر خیزد دیگران فایز از خطر نیست . همچنین : صلاف
 و سلطان را چنین بخون خورس بسته است گستن .

نصبه سدر حتی یک اندرز ساده سلاطین دادن ^و - اندرز که
 از هر گونه مخالفت عار است - حیرت بزرگ است دان کار
 از کسی ساخته است که شیم از کردار پادشاه و نه امید زری پس رسد
 حفظ مقام خود در دربار ملوک موافقت با آراء آن است
 با همه آنها خود سدر تمامی با تقال بود و از نیندوان به سلاطین
 عمر خود دار نیکو چنانکه پیر بود و زنده گانی خود در طاعت
 بر میبرد و تقویا بهم و امید نداشت ^و بظن است
 دشمنان دافع و خارج ملک را نندید می کنند و پادشاه
 در مقام این هر نوع خصم محافظ ملک خود است . بنابراین باید آن
 محافظ را با عدل آینه به نیکو آینه بدست ادا می دهد
 یعنی خصم دلش در باره حال خود با به مانند خصم و هر چه در فرزندان
 باشد اگر عالی را در نیش حفظ از کار هر کند پس ارضه بر او
 بنجه مذکور عفو در عت را نیز باید در جبر خود را به علم با تهاش
 طرف بکار بر ز را خانی کباب حیات از نبودن هم می زان
 خردن ^و رد با فزانی سنگار و رحمت و عفو با بجا از یک
 سلطان ممکن است هر می شود و محتر در دست نیستن از انتقام
 زینده مردان خدا و این لغوت و عافان است که از حق خود میگذرد
 نه نزا و سلاطین که حافظ حقوق کی صامت مهتبه در با به پایه
 عدالت خود را با احوال شد در مقابله ظلم میاید و مستحق زنده
 بلا فوه نمیدان گنا بکاران تقوی است از آن است

بر سکنان . پادشاه باید بر آن که از مجرم را قصاص میکند بر حفظ نظام
جامعه و ادارات کفایت است نه بجهت کینه توزی و انتقام کفایت . در هیچ
مجازای پادشاه بر آن تفتیش و تحقیق روا دارد و هیچ دلالی بکنای
بیار غذا سهر و استیفاء میگردد .

اما از دشمنان فاجر آنکه در دواضد مملکت بر ضد آموختن نظام
گورگوش سکنه مستقر تبعید و نفی هستند و هر است که آنرا
بر وطن خود تبعید کنند نه بجا کند دیگر « غریبی که بر قتل باشد
گوش میازاد برین کن از گورگوش ... برسان و با
دشمنی که صلاح نیست در صدایم و علم مبینه ابتدا در ظاهر
با ملامت و زنی رفتار باید کرد و باطناً باه بنهت قواد لوازم جنگ
پر دخت و اگر زنی بود در دست و اصلاح قتل نباشد بجنس پادشاه
از رفتار که سحر بران بگویند میباید صفت و مسموم و که
تو عر از دم و تاتیر نفس نفیس را بر مراعات قوانین شرفی
جنگی رحمن منهد شد در موقعی که خطر مومنه است آن
تور و از راه تو صه میکند .

دشمن یا صنیف است یا قور . در رفتار دشمن قور جز حد و ضمه
چهره ارسیت و بر مال دشمن صنیف نیز شفقت در حق نباید
کرد و بر اطاعت و چرب زبانی و نفعه نباید . و اگر سوز
دم باید گوش داد و بر خلاف آنچه گفته است رفتار کرد .

باید از پادشاه در این زمین و نظم هر پادشاه هر مندر است مذکور
در هیچ کار نباید راه افراط پیورد و قاعده عدالت را نباید
هرگز دست زبرد لا شانه عدول را رعایت نگرداند
سهر مخالف بزرگ استیفاء او دیده او اگر است و حتی قتل پادشاه
سختی را در موقعی که از دستش بجان آید لازم استیفاء (برهان)
و با زبردت و استیفاء است سکنه که ظالم اگر چه صیبه و کمال
دشمن نیز باشد هرگز در امان نیست که شتر از آن در آن
دنا که هر کس در یازود خواه مرد سزاوارست که آن
سختی در پیش کند دنام زنی با دکار که ارد . و چون عاقبت
کار جهان مرگ و نیستی است نشاید که بجا اجرا بر سایر
چهار نگردد و آرزو در فتح مویست و عیار خود در عیار سلاطین
دیگر را در عیار و دشمنی و قتل و غارت کرد و بپایان
ت عمر با آنکه خلاف جنگ (برای دفاع) نیست از جنگها که
فقط بقصد فتح و به کوی کرده کرده است بزار است . و
بر ایشات عصبه صلح صلح طلبی خود نه تنها بر دست
مکه و غان و لغوت را نیز در این صفت و خاست داده و بر فغان
دنا و تغییر صلح و تبدل ملل و انقراض فاذا آنها را سیه و
سوره گفت رفود میازاد و پادشاه که از هر خود آگاه است
باید با همه نیکی کند نه تنها برابر آنکه نیکی فی نفسه نیکی بلکه
بر آنکه در روز جزا در پیشگاه پادشاه قادر است و ظاهر تر از خود باید

در آیه فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الصَّلَاةَ وَآتَى السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
عقده از ستمه و آن شریعت است که آنهم در این باب از تورا
آیه قتیبه کرده است) هر فزوده گزین ای میماند و نیز صدایم
که امروز نیز در بعضی از نقاط اروپا این عقیده موجود است
فوتوا بر نفسی مجرب و مکرر است

در اطلاق و تلفظ صدر وقت کنیم مسلم میورد که در افراد
را از حیث اجزاء مورد مطالعه قرار میدهیم نه از حیث افراد در تمام
اجزاء الحاکم مردم را یک سلطان و الحاکم او را میگردان
رکن میماند بر خلاف غایب عرف و این بصورت که فانی
را ترمیم کرده و شکل لغات نیز در عالم حیوانی میهنه صدر بران
خودان نیز مقام قابل است در علاوه بر این در عصر که اصل
صلحت مطلقه در برابر حکمی جاری میاید بعد صدر از امرای
احرام این امر را باز زده است در این باب در ضمن عصر از اد
منطقه ملک و چای پلوی در مباح مباحی بود غایب شده و اندر
و راههای بطریق استقلال و احرام انحصار و آزار آنها دیده شده
و در طرز حکم که صدر طالب و طوفان آن است اهمیت و انحصار
برافت نفسی آنها در نظر گرفته شده و در واقع شده بطرز
تکرم است که در عصر حاضر آرزو کرده میورد تنها عیسی که در
اصل تلفظ اجزاء صدر بجز مردم همان عقده لازم فزودهای و
انعام نفس است ولی اگر بدانیم که صدر در قرن بیستم
در احوال این عقیده عقده عقده بوده و نیز در این

عقده از ستمه و آن شریعت است که آنهم در این باب از تورا
آیه قتیبه کرده است) هر فزوده گزین ای میماند و نیز صدایم
که امروز نیز در بعضی از نقاط اروپا این عقیده موجود است
فوتوا بر نفسی مجرب و مکرر است

عقده عقده عقده عقده عقده عقده عقده عقده عقده عقده
در طریق رفتار نسبت به ران میاید و در قسمتی از نویسنده
نیز در تفهیم برون رگبت آن بدون آنکه حکم داده تصدیق
کند فقط به کار اوصاف انسانه و بیان کمیت حقایق
و تمنع میپردازد مثلاً در بیان آن حقیقت را بیان میکند که
بزرگترین دشمن انسان کفر میهنه که وارث او خواهد بود و
در این باب پس از آن چیزی گفته و در حسن یا قبح این کیفیت
حکم نموده صدر در این باب شبیهت زید در به لافوتن
قابل نویس خوانند دارد (در این نکته در تفهیم بر دوز بران مؤمن
است) زیرا از همه خصایص لاکونیش نیز تشریح در احوال حقایق
است بدون تفصیل در باب آنها مانند اثبات حقیقت لا
حق با غایب است علاوه بر تلفظ صدر صحت عمر در کفایت تمام
ب حفظ استقلال و وقایع نفس است و اگر از آن ام با لار نویسنده
بر رده باز صدر راه ن میاید در این راه که ششتر میورد
در آنها ان ادعایق و نیز در زخارف حسی در عقده و در این باب که
و سوره مکرر

ملاوه بر مجرای آثار که از سلسله است (در طبع طلعه) از قرن
۱۵ بعد از اسلام از اصطلاحی معلوم پند نام و یا گویا نیز بفرست
داده شده است (ریو) *مفید* در لغت خود شده که
در ۱۶۳۸ که با آلف سدر می دانستند این رساله که
بسیک پند نامه فی الدن خطار نوشته است یعنی که در این باب
آن بعد از آنکه دانه در آن در سدرجات آن وقت
نمود معلوم میگردد که هم از جهت لغات و قیمت ادبی و هم از
جهت ~~فلسفه~~ خاصه اصطلاح و شیخ تفکر سازادار آن است که بعد از
منوب شود. پس مناسب است که این رساله را که مقاله آورده
و غایه اصطلاح آنرا استنباط کنیم :

(پر دستور کفر با موفقیات ب سدرجات پند نامه سدر را تفصیل
بخشیده کرده در بار هر نکته از کتاب بزرگوار استنباط کرده تا چه
از همان کتاب آورده است و در آنجا با بحال ردوس
مطالب را ذکر میکنیم . ترجمه)

سلسله کتاب که ما نامند کتاب فایده گوشت و آلهای با
تحت و تائیف درج میرا . بعد از آن سدر صفات را که برای
مردان استکار و لغت لازم است و نیز عیوب را که ترک آنها
اولین شرط استکار است میبارد : اما عیوب عبارتند از

کبر ، بخل ، کینت ، دروغ گوئی ، نادانی ، مکان و صفات عیبه
عبارتند از راهی که امر به کار و نهی از کار است صبر ، عدل ،
جو اخراج و علم و کله بوجود آن شایسته خداست و در
کلمات بسیار تالیفات سدر صفات دیگر نیز از همان بزرگ
نموده شده از آن جمله است *سخت* و *تسلیت* اولی در اصطلاح
زیرا در لغت آن سئویه (مرد آن نیست که کسی بزنی برداشتی) و همچنین
در صفتها از صفاتی که گویا بقیه کاف و سر همه اخص است و دیگر از
همه اینهاست *بخت* سئویه و آن صفت که *بخت* است و آن بخت
که کم در لغت هر درجه دارد و در اول *بخت* است *بخت*
سبب است دارد : هر چه بپذیرند بگم آن پند ، عفو و
ترحم و دستگیری و دلوزی از صفات پند در درجه اول است
واقع شده اند . در آن درجه اول *عفو* یا *ترحم* کرده
شود با میده عفو و مکافات است در صفت سئویه در درجه
درجه دوم نظر دسج ترسده و خود را *عفو* بر آن است
خوب است بجا است و آن نه با میده مکافات .
در آن رساله سوز و همچنین در کلمات اخبار در بار ترحم
و دستگیری و آگاهی از حال بیمارگان دیده میگرداند که ناشی
از اوصاف و عواطف قلبی است . سدر با صفات
و عیوب تا اثرات روحی و کارهای «دل» است همه به نظر
که اگر *لا عقل* و نظم و موازنه از در میان این صفات ایجا کند .

فصل

مرد خدا

« مرد خدا او شرفی و غیر غیر نیست در هر جا »
« که رود زمین خدا از آن است »

چاپ طبع ۳۷۰

سید در ۴۰ سالگی در دارالعلم بغداد در کتبه تاسر و نفوذ
فکر خود و فاضل مشهور گفتند سهروردی واقع شده است و علی
این تاسر مفسر نبوده است زیرا هنوز

از حدراط با هم در کنار روزنگاه با سنی و قومی . خرسند در رضایت
از جمله پیشه آ و قناعت است . انصاف معتقدند انان
صدی فانی مقدرات فردا است و هر چه کند کند اگر چه کند و بد کند
سید نام نیک و ذکر خیر بعد از مرگ را بزرگترین سادات میسار و
کثیر این سادات را موصی میگویند زیرا این سعادت به بشر فانی
نوبه بقر با ودان میسر و با حرام این سعادت است که بنابه
نام نیک رفتن را ضایع کرد .

سرما صفتی آن نیر سندانست و مرد نیز در یاد و حفظ
استقلال و تقوی فردا است . سید نیز که نوشته اند نیز سندان
بوده است در سایه بینی نیز در هر دو سلفه استقلال کفی فردا
حفظ کرده است .

لذاته این نیز فانی و لذت صفتی که از آن سعادت بقر مراد
وصول بر صد کمال سعادت در است و اگر چه رسیدن به کمال صفتی برابر
ان ن غیر سعادت در است سندانست سر در طوئی کمال سعادت نبی است
دائمه در آن راه هدایت الهی در رفاه که نفس بزرگترین
شرط و بهترین راه سعادت است . در فصل آشفه از
تدقیق الهی و کتب کتب و نظیر آن در بیست و دومین نظر آن
لغنی مرد خدا کنی فواصیح را

